

فرار از چاله!

نویسنده:

عبدالله الموصلي

این کتاب ترجمه‌ی کتاب (حتی لا ننخدع) می باشد.

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.nourtv.net

www.islamtxt.com

www.sadaislam.com

www.ahlesonnat.com

www.islamhouse.com

www.isl.org.uk

www.bidary.net

www.islamtape.com

www.tabesh.net

www.blestfamily.com

www.farsi.sunnionline.us

www.islamworldnews.com

www.sunni-news.net

www.islamage.com

www.mohtadeen.com

www.islamwebpedia.com

www.ijtehadat.com

www.islampp.com

www.islam411.com

www.videofarda.com

www.videofarsi.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
فهرست مطالب

مقدمه‌ی چاپ هفتم.....	۱۵
مقدمه‌ی چاپ اول.....	۱۷
فصل اول: تقیه در نزد شیعه	۲۱
مبحث اول: تقیه در نزد شیعه و عدم بازگویی و آشکارسازی اعتقاداتشان.....	۲۳
مبحث دوم: چه وقت شیعه ترک کردن تقیه را آغاز می‌کند؟!.....	۴۱
فصل دوم: عقائد شیعه درباره‌ی اسلام و مسلمانان	۴۷
۱- کافر بودن کسی که به ولایت ائمه‌ی دوازده‌گانه ایمان ندارد.....	۴۹
۲- ناصبی‌ها در نظر شیعه تنها اهل سنت و جماعت هستند.....	۵۶
۳- مباح دانستن خون اهل سنت.....	۶۵
۴- مباح دانستن اموال اهل سنت.....	۷۱
۵- نجس بودن اهل سنت در نزد شیعه.....	۷۳
۶- عدم کارکردن در نزد اهل سنت جز برای تقیه‌کاری.....	۷۸
۷- لعنت کردن مردگان اهل سنت به هنگام حضور یافتن در کنار جنازه‌ی آنها.....	۸۰
۸- نماز تقیه به منظور فریب دادن اهل سنت.....	۸۴
۹- درست بودن غیبت کردن مخالفان (اهل سنت).....	۸۹
۱۰- دین حق در نزد شیعه همان مخالفت کردن با آنچه که اهل سنت بر آن است، می‌باشد.....	۹۳
۱۱- جایز بودن سوگند دروغ به عنوان تقیه جهت فریب دادن اهل سنت.....	۹۷
۱۲- تهمت زدن به مسلمانان.....	۹۸

- ۹۹ تهمت زدن به ام‌المؤمنین عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها
- ۱۰۱ تهمت زدن به حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه
- ۱۰۳ - فحش دادن شیعه به صحابه رضی الله عنهم و تفکیر کردن آنها
- ۱۰۳ این شما و این هم بعضی از تأویلات آنها:
- ۱۰۹ تصریحاتی چند درباره‌ی تکفیر صحابه و فحش دادن به آنها
- ۱۱۲ لعنت کردن صدیق و فاروق و سایر ائمه
- خوشحالی شیعه بخاطر شهادت حضرت عمر رضی الله عنه و جشن گرفتن روز شهادت ایشان را
- ۱۲۰
- ۱۲۵ - طعن زدن شیعیان به ائمه‌ی چهارگانه اهل سنت
- ۱۳۱ - اغراق در نزد شیعه
- اولاً: تفضیل دادن ائمه دوازده‌گانه بر همه پیامبران صلی الله علیهم و آلهم و سلم
- دوماً: معصوم بودن ائمه در نزد شیعه
- سوم: اغراق در کیفیت آفرینش ائمه در نزد شیعه
- چهارم: اغراق در صفات ائمه
- پنجم: اغراق شیعه در فضیلت زیارت قبرهای ائمه
- ۱۵۲ - مهدی شیعه آن قرآن کامل را می‌آورد
- ۱۷۴ - مهدی شیعه بر ابوبکر و عمر اقامه حد می‌کند
- ۱۷۵ - مهدی شیعه دستان بنی شیبه را قطع می‌کند
- ۱۷۶ - مهدی شیعه به حکم داود حکم می‌کند
- ۱۷۷ - مهدی شیعه مسجد الحرام را منهدم می‌سازد
- ۲۱ - جهاد در نزد شیعه نیست مگر با حضور مهدی
- ۱۸۱ فصل سوم: حقایقی دیگر از شیعه
- ۱۸۳ مبحث اول: گمان آنها مبنی بر وجود نصی بر خلافت علی رضی الله عنه

مبحث دوم: جذب تدریجی عوام و در تله انداختن آنان.....	۱۸۷
مبحث سوم: در نزد شیعه هیچ اسناد یا روایتی نیست مگر آنکه چیزی را مخالف آن روایت کرده‌اند.....	۱۹۳
مبحث چهارم: اتهام زدن به الازهر به جعل کردن بعضی از کتاب‌های اساسی و مهم.....	۱۹۵
مبحث پنجم: کسروی کیست و شیعیان چرا او را کشتند؟!.....	۱۹۹
مبحث ششم: دیدگاه رأی دهندگان شیعی به کاندیدای سنی.....	۲۰۷
فصل چهارم: پیامی به اخوان المسلمین.....	۲۱۱
مبحث اول: اخوان المسلمین و تقیه شیعه.....	۲۱۳
مبحث دوم: شیخ محمد غزالی <small>رحمته الله علیه</small> و شیعه.....	۲۱۷
مبحث سوم: مخالفان تقریب.....	۲۲۵
مبحث چهارم: هدف شیعه از فراخوانی به تقریب.....	۲۳۵
مبحث پنجم: خطابی به دعوتگران تقریب و آسان‌گیران.....	۲۴۱
خاتمه.....	۲۴۳

﴿وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِينَ﴾ (الأنفال: ٣٠)

«و مکر و نیرنگ می ورزند و الله هم نقشه می کشد و تدبیر می کند؛ و الله،

بهترین تدبیرکننده است.»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

همه حمد و ثنا سزاوار الله تعالی است، او را می‌ستائیم، و از او طلب یاری و کمک می‌نمائیم، و از او طلب آمرزش می‌کنیم، و از شرارت‌های نفس‌هایمان و اعمال بدمان به الله تعالی پناه می‌بریم. هر کس که الله تعالی او را هدایت کند، گمراه‌کننده‌ای ندارد، و هر کس که الله تعالی او را گمراه کند، هدایت‌کننده‌ای ندارد. و گواهی می‌دهم که هیچ خدای بحقی جز الله تعالی وجود ندارد؛ وی یگانه و بی‌شریک است. و گواهی می‌دهم که محمد، بنده و فرستاده اوست. الله تعالی می‌فرماید:

﴿يَتَّيِبُهَا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا اَتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ اِلَّا وَاَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾

(آل عمران: ۱۰۲)

«ای مومنان! آن گونه که حق تقوای الله است، تقوا پیشه کنید و بر اسلام استقامت ورزید تا در حال مسلمانی، از دنیا بروید.»

﴿يَتَّيِبُهَا النَّاسُ اَتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَّحِدَةٍ وَّخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ

مِنْهَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً ۚ وَاَتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَاَلْاَرْحَامَ ۚ اِنَّ اللَّهَ كَانَ

عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ (النساء: ۱)

«ای مردم! تقوای پروردگارتان را پیشه نمایید؛ آن ذاتی که شما را از یک تن آفرید و همسرش را از او خلق نمود و از آن دو مردان و زنان بسیاری پراکنده ساخت. و تقوای آن پروردگاری را در پیش بگیرید که به نام او از یکدیگر درخواست می‌کنید و از گسستن رابطه‌ی خویشاوندی پروا نمایید. همانا الله، مراقب و ناظر بر اعمال شماست.»

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧٠﴾ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ
وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ۗ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴾

(الأحزاب: ۷۰-۷۱)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از الله تعالی بترسید و تقوا پیشه کنید و سخنی حق گرایانه و محکم بگوئید، که در آن صورت (الله تعالی) اعمال شما را درست خواهد کرد، و شما را مورد مغفرت قرار می‌دهد، و هر کس که از الله و پیامبرش اطاعت نماید، به رستگاری بزرگی دست یافته است.»

اما بعد:

کتاب الله تعالی راست‌ترین سخن، و هدایت محمدی بهترین هدایت، و بدترین کارها، نوپیداهای آن، می‌باشد. و هر کار نوپیدایی بدعت است، و هر بدعتی گمراهی است، و هر گمراهی (عاقبتی) جز آتش دوزخ ندارد.

الله تعالی فرموده‌است؟

﴿ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا ﴾

(المائدة / ۳)

«امروز، دینتان را برای شما تکمیل کردم، و نعمتم را بر شما تمام کردم، و راضی شدم که اسلام به عنوان دین شما قرار گیرد.»

الله تعالی منت‌کنان از کامل شدن دینش و تمام یافتن نعمتش خبر می‌دهد. این شهادت از ناحیه‌ی الله تعالی گویای این حقیقت است که رسول الله آنچه را که الله تعالی از دعوت و بیان و روشنگری بر او واجب ساخته، انجام داده‌است، و از سوی دیگر (این خیر دادن) متضمن و در بر گیرنده‌ی شهادت و گواهی برای اصحاب آن حضرت است. آن‌ها کسانی بودند که به لحاظ فهم و تطبیق و بکار بستن، آموزه‌های دینی را از رسول الله ﷺ دریافت نمودند، پس بار آن امانت را در عرصه‌ی دعوت و تبلیغ و ادای امانت، بر دوش کشیدند.

در حقیقت الله تعالی اسلام را به عنوان «دین و روش زیست» پسندید آنچنانکه آن رادمردان آن را فهمیده، به حیطة عمل در آوردند؛ کسانی که آموزه‌های الهی را با قدرت و امانت و صداقت برگرفتند و جان‌ها و مال‌های خود را در راه این دین و اعتلای فرموده‌ی الهی در همهٔ نقاط جهان، بر کف نهادند ...

اصحاب گرامی، جماعتی بودند که الله تعالی آن‌ها را برای همنشینی و هم‌صحبتی پیامبرش و برپایی دین و شریعتش برگزید و آن‌ها را بعنوان معاونان و وزیران پیام‌آورش، و وارثان حمل امانت دین و تبلیغ دعوت - بعد از آن حضرت - قرار داد، در سایهٔ لطف الهی، آن‌ها و پیروان نیک‌خواه آنان توانستند دعوت و دین الهی را به آن صورت تر و تازه به دست ما برسانند. الله تعالی بمنظور جامهٔ عمل پوشاندن به وعدهٔ خود (ما قرآن را نازل کردیم و ما خود از آن محافظت بعمل می‌آوریم) این دین را حفظ نمود به همین خاطر، الله تعالی دوست داشتن صحابه را بعنوان دین و ایمان، و مبغوض داشتن آن‌ها را بعنوان کفر و نفاق بر شمرده، و دوست داشتن همهٔ آن‌ها و ذکر کردن محاسن و فضایل آن‌ها، و سکوت اختیار کردن در قبال اختلافات آن‌ها را بعلت فضیلت سابق و کردار بزرگوارانه، و راستی فداکاری آن‌ها، و مقام و جایگاه بزرگ آن‌ها در نزد خدای عزّ و جل، بر امت اسلامی واجب کرده‌است.

ولی جای بسی تأسف است که می‌بینیم افراطی‌ها و شرارت‌خواهان و فسادخواهان (و به تعبیر دیگر) بی‌ارزشان و کوتاه اندیشان تاریخ بر آن رادمردان دست‌درازی می‌کنند. رادمردانی که صادقانه به عهد و پیمان خود با الله عمل کردند. قرن‌هاست که آن‌ها همواره به سروران امت اسلامی آنچنان طعنه‌های بزرگی می‌زنند که قلب هر مؤمنی را شدیداً به درد می‌آورد، و باران اندوه و حسرت را بخاطر اینکه نمی‌توانند کاری در مقابل آن همه بی‌حرمتی انجام دهند، و شرارت و بدخواهی آن‌ها را از اسلام و رهبران اسلام و مسلمانان دفع کنند، بر آن‌ها می‌نشانند.

بیش از سیزده قرن است که اسلام و پیروانش آماجگاه حملات آن‌ها قرار گرفته است. آن‌ها در این راه، از کثیف‌ترین فنون حقه و مکر و دروغ و تقلب و تشویه استفاده کرده‌اند. و اگر وعده الهی مبنی بر حفاظت از این دین و بقای پیروانش نمی‌بود، اسلام نیز مانند ادیان دیگر بساطش بر چیده می‌شد (و فرازمانی و فرامکانی نمی‌گردید). ولی به رغم کثرت شرارت و فساد آن‌ها، از میان این امت مبارک رادمردانی پیا خاسته، و رسالت دفاع از دین و شریعت و اسلام الله تعالی و رهبران اول امت اسلام را بر دوش کشیده‌اند.

آری، الله تعالی رادمردانی از علمای عمل‌گرا را مأمور این کار نمود، و توفیق و یاری را در جنگ با نیروهای شر و فساد قرین آن‌ها نمود. این رادمردان در طی گذشت قرن‌ها، می‌آیند و می‌روند، و از دین حق دفاع می‌کنند، و از انحراف مبطلان که مجرمان به آن دست می‌یازند، رازگشایی می‌کنند؛ چه بسیار اوقات مهم و بزرگی را در این راه قربانی کرده‌اند! و چه بسا مال و حتی روح خود را فدا نموده‌اند، و چه بسیار که در راه الله تعالی بذل و بخشش کرده‌اند، تا اینکه بالاخره این این نعمت عظیم بدست ما رسیده‌است. و اینک مؤلفات و آثار آن‌ها بعنوان خدمتی به الله تعالی و دینش کتابخانه‌ها را پر می‌کند.

الله تعالی از آن‌ها خشنود باد و آن‌ها را راضی کند تا این وعده الهی:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ (الحج: ۳۸)

«الله تعالی از کسانی که ایمان آورده‌اند دفاع می‌کند»

جامه‌ی تحقق پیدا کند. آنچه را که برادر مجاهد استاد و شیخ فاضل «عبدالله الموصلی» در این رساله، نوشته است، خواندم. به خدا آنچه را که خواندم و آنچه را که از غیرتش برای دین خدا و حق و پیروانش و حاملان نخستین دین مشاهده کردم، مرا خوشحال ساخت. نیز حکمت و نرمی گفتار وی در بیان حقیقت شیعه گمراه و رافضی، و بیدارسازی اهل سنت از غفلت و خواب عمیقشان، موجب شادکامی من شد.

این رساله، نصیحتی است به هر شیعه‌ی فریب خورده‌ای که نمی‌داند از او چه خواسته می‌شود، و چه نقشه‌ای در قدیم و جدید توسط نیروهای شر و فساد برای او کشیده شده و می‌شود، و نیز نصیحتی است برای هر مسلمان سنی مذهب تا دین راستینش را بشناسد، و بداند که دشمنان چه حقه‌ها و نیرنگ‌هایی بر علیه این دین بکار می‌برند.

وی - الله تعالی او را به سوی رشاد و (حق‌گویی) توفیق دهد - کوشیده‌است که در این رساله گوشه‌هایی از عقاید و اخلاقیات و سلوکیات روافض با اهل سنت - از حیث مباح دانستن خون و مال اهل سنت و فحش دادن به آنها، و لعنت کردنشان، و تهمت زدنشان و فریب دادنشان و بکار بردن تقیه در برابر آنها - را به تصویر بکشد. وی بیان می‌کند که شیعه، به این دلیل دارای اعتقادات فوق است که اهل سنت را بخاطر باور داشتن به خلافت خلفای راشدین و عدم موافقت با شیعیان در معتقد بودن به امامت ائمه‌ی دوازده‌گانه شیعیان، کافر و از دایره‌ی دین خارج می‌دانند.

در نظر گاه شیعیان «امامت» مهمترین رکن اصول دین است، و از این روی، کسی که دوازده امام را نمی‌شناسد، دارای ایمان نیست و کسی که به آنها و حقوق آنها ایمان نیاورده‌است، دارای ایمان نیست، و امامت در نزد آنها مقامی الهی است که الله تعالی بسان مقام نبوت که آن را به هر کس که بخواهد می‌دهد، هر کس را که بخواهد برای آن بر می‌گزیند!

بنابراین بر اساس عقیده‌ی روافض «امامت» دوام مقام نبوت و لطفی از جانب الله است و در هر عصری وجود امامی لازم می‌آید که در وظایف و مسئولیت‌های عظیم پیامبر ﷺ، جانشین وی شود؛ و ائمه حجت‌های خدا بر مردم هستند، و بسان انبیاء حق تشریح دارند، و از همه رذیلت‌های ظاهری و باطنی و از هر خطا و سهوی و نسیانی و جهلی - از دوران کودکی تا دوران مرگ - معصوم می‌باشند، و با خصوصیات و صفات منحصر به فردی که از جانب الله تعالی به آنها داده شده و فقط به آنها اختصاص داده شده،

تمایز می‌یابند، شیعیان در ارتباط با آن امامان بسیار اغراق ورزیده تا جائی که آن‌ها را با صفات الوهیت و ربوبیت توصیف کردند.

یعنی به نظر شیعیان، امامان در صحنه‌ی گیتی تصرفات (عجیب و غریبی) دارند، و اشیاء و جمادات و چهار پایان مطیع آن‌ها هستند، و خزانه‌های زمین و کلیدهای آن‌ها را در دست دارند، و به هر چیزی احاطه دارند، و می‌توانند هر آنچه را که ظاهر یا باطن است، بشناسند و از تصویرهای مخفی و چشم‌های خائن و سایر احوال و صفات و مقدرات از این دست در حیات دنیا، آگاه می‌باشند

جالب آنکه آن‌ها معتقدند که امامان هر کس را از اتباع و شیعیان خود که بخواهند، می‌توانند وارد بهشت سازند و هر کس را از اهل سنت که بخواهند می‌توانند وارد جهنم سازند!!

برای مثال خمینی در کتاب (حکومت اسلامی) صفحه ۵۲ می‌نویسد: «امام دارای مقام محمود و ستایش شده و درجه‌ای بالا و خلافتی تکوینی است که همه ذرات هستی در برابر ولایت و حکومت وی، سر تسلیم فرود می‌آورند.»

این سخن از جانب کسی گفته می‌شود که به اصطلاح یکی از ائمه و حجتی از حجت‌های آنان است!!

مؤلف کوشیده‌است که در مقام تلاش و نصیحت گوشه‌هایی از دیدگاه‌های خجالت‌آور و ذلت بار آن‌ها را در برابر صحابه رسول الله ﷺ و رهبران یعنی حاملان نخستین دین - از کسانی که الله تعالی آن‌ها را برگزید، و از دین و فداکاری و بذل و کوشش آن‌ها خشنود گشت - بیان نماید، و نصایح خود را در گوش بسیاری از دعوتگران اسلامی که فریب رافضه و انقلاب و شعارهای براق و دروغین و صداهای دلربا و توخالی آنان را خورده، و ادعا و تقیه‌ی آن‌ها را باور کرده، و سعی کرده‌اند، هم خود و هم جوانان خود را در جهت جانبداری از آن انقلاب و حمایت کردن از آن و اقتدار کردن به آن در حرکت اسلامی خود تشویق کنند و کمترین توجهی به بدعقیدگی و

گناه بزرگ آن‌ها در حق حکومت اسلامی در طول گذشت تاریخ نکنند، زمزمه می‌کند و می‌گوید که آن‌ها در برابر خلافت راشد، و حکومت بنی امیه و حکومت عباسی‌ها چه دیدگاه‌ها و کرداری اتخاذ کرده، و اجداد صفوی آنان با اهل سنت چه کارها کرده‌اند. البته که در این، برای کسی که دارای قلبی است یا گوش می‌دهد و خود گواه است، پند و اندرزی نهفته است!

پس باید که تاریخ را بخوانند و با عقاید شیعیان آشنا شوند! چرا که تاریخ هیچ گاه گناه نابخشندگی آن‌ها را در فراخوانی به سوی نزدیک‌سازی شیعه و سنی و سوء استفاده از همه و هیاهوی جوانان متحمس و برافروخته - بعنوان نوعی دلسوزی برای اسلام - در آغوش‌های رافضه و در آشیانه‌های «رفض» نمی‌بخشد! پس همه شما نگهبان هستید، و همه شما مسئول و نگهبان زیردستان خود می‌باشید!

از الله تعالی می‌خواهم که به این استاد فاضل که کوشیده حقایق شیعه را از خود کتب و مراجع معتبر آن‌ها بیان و رازگشایی کند، بهترین پاداش را عنایت فرماید، و این اقدام او را در میزان (حسناتش) بنویسید. و همه ما را، چه آن کسی که می‌نویسد و پرده‌داری می‌کند و چه آن کسی که می‌خواند تا به حق برسد، از زمره علماء و دانش‌جویانی قرار دهد که بنا به لطف الهی در پی دفاع از دین و کشف کردن پوچی‌ها و سخنان باطل بر می‌آیند، و ما را از جمله کسانی قرار دهد که این وعده الهی در آن‌ها تحقق می‌یابد:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ﴾ «الله تعالی از کسانی که ایمان آورده‌اند، دفاع می‌کند» و ما را از جمله کسانی قرار دهد که از دینش و از پیام‌آورش و از صحابه رسولش دفاع می‌کنند، و ما را از جمله کسانی قرار دهد که برای خدا و دینش و پیام‌آورش و ائمه‌ی مسلمانان و عموم آن‌ها نصیحت می‌کنند.

او عهده‌دار این کار و قادر بر آن است.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

دکتر عبدالله بن اسماعیل

مقدمه‌ی چاپ هفتم

همه حمد و ثنا سزاوار خداوند؛ حمد و ثنایی فراوان به موازات نعمت‌هایش؛ و برابر با زیادت‌هایش؛ همه حمد مخصوص الله تا وقتی که راضی شود؛ و حمد مخصوص الله وقتی که راضی شد؛ و همه حمد برای خدا بعد از آنکه راضی شد؛ و درود سلام بر بهترین مخلوقات و سید و سالار اولین و آخرین محمد بن عبدالله ﷺ و بر آل و اصحاب گرامی وی باد.

اما بعد: این چاپ هفتم از کتابمان «حتی لانتخدع» معروف به «حقیقة الشيعة» است که به حمدالله در نزد بسیار از روشنفکران و غیر آنها از اهل سنت و اهل شیعه - بطور یکسان - مورد قبول واقع شده است. چرا که ما در آن پایبند به بی‌طرفی شدیم، هر چه را که از شیعیان نقل کرده‌ایم حتماً با ذکر منابع موثق و جزء و شماره صفحه و چاپ آن همراه بوده است! و این چاپ جدید، در آن بعضی از اخبار و منقولات را اضافه کرده‌ایم و ابواب آن را دوباره ترتیب‌بندی نموده‌ایم. و از خدا می‌خواهیم که آن را از ما بپذیرد، و آن را در روزی که با او ملاقات خواهیم کرد، در میزان اعمالمان قرار دهد.

والحمد لله رب العالمين

عبدالله الموصلي

مقدمه‌ی چاپ اول

همهٔ حمد سزاوار الله تعالی؛ پروردگار جهانیان، و درود و سلام بر امام متقیان محمد بن عبدالله و بر همهٔ آل و اصحاب وی و همه کسانی که تا روز قیامت بر روش و قانون وی گام برداشته و بر می‌دارند باد.

اما بعد: به رغم فعالیت‌هایی که شیعه جهت انتشار مذهب باطل خود در میان اعوام اهل سنت انجام می‌دهد که بی‌گمان خنثی‌سازی این تلاش‌ها، تلاش و همکاری گروهی همهٔ گروه‌های اهل سنت را می‌طلبد؛ می‌بینیم که مقابله با این خطر مهم در آن سطح مطلوب نیست. علت این امر دو چیز است:

۱- عدم آگاهی - و یا نقص علمی - از معتقدات شیعه

۲- زیرکی و خدعه‌ای که علمای شیعه بر اساس عقیدهٔ تقیه و کتمان‌سازی بدان متصف هستند. چه این مکاران و حقه‌بازان حقیقت مذهب و دیدگان سنت‌ستیز خود را در مقابل اهل سنت آشکار نکرده، و به محبت و دوست داشتن اهل سنت تظاهر کرده، از طعنه‌ها و اعتراضاتی که نسبت به مذهب اهل تسنن وجود دارد، تبری می‌جویند.

در نتیجه اشخاص سلیم‌القلب اهل سنت فریب ظاهر آن‌ها را خورده، نمی‌دانند که شیعیان چیزی را بر زبان می‌رانند که اصلاً در قلبشان وجود ندارد.

آنها جاهلان و غافلان مسلمان و کسانی که به متفکر نامگذاری می‌شوند را فریب می‌دهند؛ به این گمان که تقیه در کتاب الله تعالی وارد شده و نمی‌دانند که تقیه‌ای که در قرآن وارد شده، رخصتی در حالاتی است که مسلمان در آن‌ها در معرض آسیب و خطر کفر قرار می‌گیرد. و اما تقیهٔ شیعه، ذاتاً نفاق، و ظاهر کردن خلاف آن چیزی است که نسبت به اهل سنت در دل پنهان می‌کنند.

خمینی در کتابش «رسائل» (جمع ۲، ص ۲۰۱، طبع قم، ایران ۱۳۸۵هـ) می‌گوید: «از همین‌روی، جایز بودن این تقيه و بلکه واجب بودن آن بر ترس بر نفس یا غیر آن، متوقف نمی‌شود، بلکه چنین بر می‌آید که مصالح نوعی به علتی برای وجوب تقيه در برابر مخالفان تبدیل گردیده‌است. بنابراین تقيه و کتمان‌سازی سرّ - گرچه امنیت هم فراهم باشد و بیم آن نداشته باشد که آسیبی ببینید - واجب است.»

برادر مسلمانم! اهل سنت در اعتقاد شیعه دوازده‌امامی، کافر محسوب می‌باشند. به عقیده آنان، سنی یک ناصبی است و در این راستا فرقی میان شافعی و حنبلی و مالکی و حنفی و کسانی که ملقب به وهابی هستند، وجود ندارد.

نظر به زیرکی و حيله‌گری و خبیثی آنها، روش «تفرقه بیانداز و حکومت کن» را در پیش گرفته، و یکی پس از دیگری آنها را تنها گیر می‌آورند. در نظر شیعه خطرناک‌ترین دشمن آنان کسی است که از مذهب و تقيه آنها آگاه باشد، و آرام‌ترین و سر به زیرترین دشمن کسی است که از اعتقادات آنها آگاه نباشد یا فریب خورده کتاب‌های تبلیغاتی آنها باشد!

آنها از آن دسته از متفکرانی که به نفع آنها مطالب می‌نویسند، خرسند شده و از آنان استقبال می‌کنند، چرا که به کمک توصیفات آنها، بزرگ‌نما شده، و گویی در اوج قلّه دانش و تقوا قرار دارند. نوشته‌های کسانی را که با آنها نرمی و تعاطف به خرج می‌دهند، دنبال کرده‌ام. دیدم که آنها قربانی کتاب‌های تبلیغاتی آنها که بر اساس تقيه است، شدند. از این امر خیلی دلتنگ شدم که دیدم این‌ها حداقل از کتاب‌های خمینی اطلاع نیافته‌اند اگر واقعاً آن کتاب‌ها را می‌دیدند، هرگز نسبت به آنها نرمش و تعاطف نشان نمی‌دادند، و در مسایل آنان غوطه‌ور نمی‌شدند.

شیعیان کتاب‌هایی تبلیغاتی ارائه می‌دهند و آن متعاطفان آن کتاب‌ها را می‌خوانند و دیدگاه‌های را بر اساس تقيه و مدارایی که در آنها وجود دارد، اتخاذ می‌کنند.

علامه آن‌ها «شهرستانی» - چنانکه در حاشیه ۱۳۸ از اوایل مقالات شیخ مفید، و آن یکی از کتاب‌های مهم آنهاست که چاپ بیروت می‌باشد - می‌گوید: «شیعه ائمه آل بیت، (هم‌اکنون) در موقعیتی قرار گرفته که در بسیاری از اوقات مجبور می‌شود عادت یا عقیده یا فتوا یا کتاب یا غیر این‌ها را که خاص اوست، کتمان نماید.»

می‌گویم: آری، عادت یا عقیده یا فتوا و کتاب خصوصی خویش را کتمان می‌کنند و این اسلوب پنهان‌سازی بر اساس آنچه که شهرستانی ذکر کرده‌است، همان چیزی است که بعضی از اهل علم را به وسیله آن فریب داده، در نتیجه آن‌ها خود از حقیقت دور شده و مردم را هم دور کرده‌اند.

بسیاری از ما دیدگاه حقیقی شیعه نسبت به اهل سنت را نمی‌داند و ما در این رساله می‌کوشیم که به اذن خدا، و توفیق وی، از عقیده شیعه دوازده امام نسبت به اهل سنت راز گشایی کنیم.

فصل اول:

تقيه در نزد شيعة

مبحث اول:

تقیه در نزد شیعه و عدم بازگویی و آشکارسازی اعتقاداتشان

تقیه در نزد شیعه، تظاهر کردن به عکس حقیقت است، و فریب دادن دیگران را برای شیعه مباح می‌داند، بنابراین بر اساس این تقیه، شیعه آنچه را که باطناً به آن معتقد است، انکار می‌کند. و برای او مباح می‌کند که آنچه را که باطناً مورد اکراه دارد، به اعتقاد بدان تظاهر کند.

به همین خاطر می‌بینیم که شیعیان بسیاری از اعتقادات خود مانند قول به تحریف قرآن، فحش دادن به صحابه و تکفیر کردن مسلمانان و تهمت زدن به آنها ... را در مقابل اهل سنت انکار می‌کند. و البته که به لطف الهی در این کتاب به همه این اعتقادات اشاره خواهد شد.

شخصیتی که به خوبی از این عقیده آگاه شد، مرحوم شیخ محب‌الدین خطیب بود، که گفت: اولین مشکلی و مانعی که نمی‌گذارد میان ما و شیعیان پاسخگویی صادقانه‌ای صورت بگیرد، چیزی است که آن را تقیه می‌نامند. این تقیه، عقیده‌ای است که برای آنها مباح می‌کند آنچه را که بر علیه ما در دل خفا می‌کنند، آشکار نکرده، خلاف آن را تظاهر نمایند. لذا اغلب اهل سنت فریب تظاهر کردن آنها در علاقه نشان دادن به نزدیک شدن به همدیگر و ایجاد وحدت، را می‌خورند در حالی که آنها، اصلاً این را نمی‌خواهند، و بدان راضی نیستند و برای آن کار نمی‌کنند، و فقط و فقط در یک طرف باقی می‌ماند و همزمان با آن طرف دیگر در انزوای خود بسر می‌برد، و تار مویی از آن کنار نمی‌رود.

[خطوط عربی، ص ۱۰]

شیخ و رئیس محدثین آنها، محمد بن علی بن الحسین ملقب بن صدوق در رساله «اعتقادات ص ۱۰۴، مرکز چاپ و نشر ایران، ۱۳۷۰ هجری» می‌گوید: «و اعتقاد ما در

ارتباط با تقیه مبنی بر واجب بودن آنست، کسی که آن را ترک کند، گویی نماز را ترک کرده‌است. و تقیه واجب است جایز اینست که آن را ترک کنیم تا وقتی که آقا امام زمان به ظهور می‌رسد، پس کسی که قبل از خروج ایشان، آن را ترک کند، در حقیقت از دین الله و از دین امامیه خارج شده، و به مخالفت با الله و رسولش و ائمه برخاسته است.»

در حقیقت علمای شیعه به تقیه اهتمام خاصی داده، برای مثال **محمد بن الحسن بن الحر العاملی** را می‌بینیم که در **موسوعات حدیثی خود^۱** خود بابی را تحت عنوان «ضرورت اعتناء و اهتمام به تقیه و پرداختن حقوق برادران» باز می‌کند و نیز بابی تحت عنوان «آمیزش اجتماعی به تقیه»^۲ و بابی تحت عنوان «ضرورت طاعت سلطان از تقیه»^۳ باز می‌کند. و همانند او است شیخ آن‌ها و آیت الله آن‌ها جناب حسین بروجردی که در جامع اقوال و احادیث شیعه «ج ۱۴، ص ۵۰۴ و ما بعد آن، چاپ ایران» نظیر چنین اقوالی دارد. و در **اصول کافی از کلینی** در **باب تقیه** (ج ۲، ص ۲۱۹) روایت شده که: معمر بن خلاد می‌گوید: از ابو الحسن درباره قیام بر علیه والی‌ها سؤال کردم، آنگاه گفت: ابو جعفر گفته است: تقیه از دین من و پدرانم است، و کس که دارای تقیه نیست، هیچ ایمانی ندارد. و نیز باز در **اصول کافی ج ۲، ص ۲۱۷** از ابن عبدالله روایت شده که او گفته است: ای ابو عمران! نه دهم دین در تقیه خلاصه می‌شود. کسی که تقیه ندارد، دین ندارد، و تقیه در هر چیزی جز نبیذ و مسح بر خفین اجرا می‌شود. و شیخ آن‌ها، **محمد رضا مظفر** در **کتاب تبلیغاتی خود تحت عنوان عقاید امامیه، فصل عقیده ما** درباره تقیه می‌گوید: از حضرت صادق در اثر صحیح روایت شده که او گفته است: تقیه دین من و دین پدران من است، و کسی که تقیه ندارد، هیچ دینی ندارد.» و **کلینی** در

۱- ج ۱۱، ص ۴۷۲.

۲- فرهنگ مذکور ج ۱۱، ص ۴۷۰.

۳- وسائل الشیعه ج ۱۱، ص ۴۷۱.

کافی (۲۱۷/۲) از حضرت صادق روایت کرد، که او گفته است: از پدرم شنیدم که می‌گفت: «بخدا، چیزی در روی زمین، برای من از تقیه دوست داشتنی‌تر نیست، ای حبیب! هر کس تقیه داشته باشد، الله او را رفیع می‌سازد، ای حبیب! کسی که تقیه نداشته باشد، الله او را پست خواهد ساخت. ای حبیب! اگر تقیه را رعایت کنی، مردم همواره در صلح و آشتی با تو بسر می‌برند.»

و در اصول کافی (۲۲۰/۲) از ابی عبیدالله روایت شده که او گفته است: «تقیه سپر الله تعالی است میان وی و خلقش.»

و نیز روایت شده از ابی عبدی الله (۲۱۸/۲ اصول کافی) که گفت: «الله تعالی در دینش فقط و فقط تقیه را از ما خواست (و آن را از ما می‌پذیرد).»

و در جلد ۲، ص ۲۲۰ اصول کافی از ابی عبدالله روایت شده: پدرم می‌گفت: (در دنیا) چیزی را بیشتر از تقیه دوست ندارم برآستی که تقیه کاری مایه شادکامی من است. و کلینی در کافی (۳۷۲/۲) و فیض کاشانی در وافی (۱۵۹/۳)^۱ از ابی عبدالله روایت کرده‌اند، می‌گوید: کسی که روزش را با افشا کردن سرّ ما آغاز کند، گرمای آهن بر او مسلط شده، در مجالس در تنگنا قرار می‌گیرد.

و در کافی (۲۲۲/۲) و مجموعه رسائل خمینی (۱۸۵/۲) از سلیمان بن خالد روایت شده، که او گفته است: ابو عبدالله گفته: ای سلیمان! شما بر دینی هستید، که اگر آن را کتمان سازید، از جانب الله عزتمند شده، و اگر آن را افشا کنید، الله تعالی شما را ذلیل خواهد ساخت. و حر عاملی در وسائل شیعه (۴۷۳/۱۱) از امیر مؤمنین روایت کرده که او گفته است: تقیه از بهترین و فاضل‌ترین اعمال مؤمنان است. و در وسائل شیعه (۴۷۴/۱۱) از علی بن الحسین روایت شده که او گفته است: الله تعالی همه گناهان مؤمن را

می‌بخشاید و او را در دنیا و آخرت از همه آنها می‌پیراید بجز دو گناه: ترک کردن تقیه، و ضایع کردن حقوق برادران.

شیخ شیعیان، تاج‌الدین محمدبن محمد شعیری در کتاب جامع‌الانخبار (که طبع حیدریه و چاپخانه آن در نجف است) می‌گوید: (ترک‌کننده تقیه همچون ترک‌کننده نماز است!!)

و در وسائل‌الشیعه (۱۱/۶۶۶) از صادق نقل شده که او گفته است: «کسی که پایبند به تقیه نباشد، از ما نیست.»

و در جامع‌الانخبار (ص ۹۵) آمده است که ابو عبدالله گفته است: «از شیعه علی نیست کسی که تقیه نمی‌کند.»

می‌گوییم: شیعه طبق اعتقادشان، می‌بایستی تا قیام امام دوازدهم‌شان (که گمان آن را می‌برند) به تقیه متوسل شوند، و هر کس که قبل از ظهور امامشان آن را ترک کند، از آنها نیست. چنانکه شیخ و محدث آنها، محمدبن الحسن الحر العاملی در کتاب «اثبات الهداة، ۳/۴۷۷ طبع مکتب علمی قم در ایران» از ابی عبدالله - که بر او درود و سلام باد - درباره سخن گفتن از تقیه روایت کرد، که او گفته است: هر کس قبل از ظهور امام مهدی آن را ترک کند، از ما نیست، و چنانکه شعیری در جامع‌الانخبار^۱ از صادق روایت کرده که او گفته است: «و هر کس قبل از ظهور امام زمان تقیه را ترک کند، از ما نیست.»

و آیت الله آنان خمینی در کتاب الرسائل (۲/۱۷۴) می‌گوید: یکبار تقیه بخاطر ترس صورت می‌گیرد و بار دیگر بخاطر مدارا. مراد از مدارا این است که ما بتوانیم زمینه‌ی جمع‌آوری و اتحاد کلمه را با دوست کردن مخالفان و جلب مودت و محبت آنها بدون ترس هیچ ضرری، فراهم کنیم. چنانکه در تقیه‌ی خوف است و به زودی به این مسئله

هم خواهیم پرداخت. و نیز گاهی تقیه کاری برای غیر خود، و گاهی برای ذات خودش مطالبه می شود. و آنچه که برای ذات خودش است همان چیزی است که به معنای کتمان در مقابل افشاگری است.

می گویم: شما به حيله گری این مرد نگاه کنید آنجا که می گوید: «... با دوست کردن مخالفان و جلب مودت و محبت آنها بدون خوف هیچ ضرری ...»

دقت کنید: این آقا تقیه را بدون ترس هیچ ضرری جایز می داند! و اگر که مخالفان برادران دینی وی هستند، پس چرا تقیه در مورد آنها هم بکار برده می شود؟!

خمینی در مجموع رسائل (۱۷۵/۲) می گوید: «تقیه در بعضی موارد برای مدارا کردن با مردم و جلب محبت آنها مشروع شده است، و در بعضی دیگر برحسب اینکه متقی منه چه کسی است، تقسیم می شود: یک بار تقیه از کفار و غیر معتقدان به اسلام صورت می گیرد خواه از طرف پادشاهان یا مردم باشند، و بار دیگر از قدرتمندان و سلاطین و امرای اجتماع، و بار سوم از فقها و قاضیان، و بار چهارم از عوام مردم صورت می گیرد ... تقیه از کفار و غیر آنها بدین صورت است که عملی موافق با عموم انجام شود، چنانکه اگر فرض کنیم که سلطان مسلمانان را ملتزم به فتوای ابی حنیفه کند. و گاهی در موارد دیگر تقیه انجام می شود.

برادر مسلمانم به این قول وی نگاه کن: «بعنوان قانون مشروع شده و رخصت نیست ...» اما گفته ی محمد عزالی - رحمه الله - که می گوید: تقیه کاری شیعیان معلول ظلم و ستم بعضی از انسانها بر آنهاست - چنانکه بعداً ذکر خواهد شد - بدان توجه نمی کنیم. چرا که عزالی در این موضوع تخصص ندارد، بلکه شاید آن را از برخی از نویسندگان آنها که تقیه را بکار می برند، برگرفته باشد.

و خمینی در مجموعه رسائل (۱۹۶/۲) می گوید: باید بدانیم چیزی که از این روایات برداشت می شود، درستی کاری است که تقیه آن را انجام می دهد؛ خواه تقیه بخاطر اختلافی میان ما و میان آنها در حکم باشد چنانکه در مسح بر خفین و روزه شکستن به

هنگام افتادن جنین است، یا در ثابت کردن یک موضوع خارجی باشد مانند ایستادن در عرفات در روز هشتم برای ثابت شدن رؤیت هلال در نزد سنی‌ها. نگاه کن که چگونه همچون آفتاب‌پرست در مقابل اهل سنت رنگ عوض می‌کند. تا پیروانش را به آن‌ها بچسباند تا اینکه پته‌ی‌شان روی آب نیفتد. بجای اینکه وی پیروان خود را بر این ارشاد و تشویق کند که اهل سنت برادران دینی ما هستند، به تقسیم تقیه پرداخته، و انواع آن‌ها را و چگونگی عمل تقیه‌کارانه را با اهل سنت به آن‌ها آموزش می‌دهد. پس خمینی خود به خود پرده‌داری کرده، می‌گوید: تقیه در مقابل اهل سنت بخاطر مصالح و منافع (شیعیان) است، و شرط نیست که بخاطر ترس از نفس انجام بگیرد.

خمینی در کتاب رساله‌ها (۲۰۱/۲) می‌گوید: «برای درست بودن تقیه و بلکه برای واجب بودن آن، تنها این شرط نیست که بیم نفس و یا غیر آن داشته باشیم. بلکه چنین بنظر می‌رسد که منافع و مصلحت‌های نوعی به علتی برای واجب شدن تقیه تبدیل گردیده‌اند. بنابراین حتی اگر امنیت هم داشته باشیم و بیم جان نداشته باشیم، باز هم کتمان و تقیه کاری واجب است.»

و خمینی در مصباح‌الهدایه (ص ۱۵۴، طبع اول در بیروت) می‌گوید: «ای دوست روحانی! خدا در دنیا و آخرت مددکارت باشد - بشدت از این بهره‌یز که این اسرار را برای غیرخودی‌ها بازگو کنی، یا در جایگاه نامناسب آن‌ها را پرده‌داری کنی! چه، دانش درون‌مایه شریعت، یکی از نوامیس الهی و اسرار ربوبیت است که می‌بایست دور از چشم و دست بیگانگان نگاه داشته شود. چرا که علم باطنی شریعت از افکار ریز آن‌ها شدیداً دور است، و آن‌ها با آن آشنایی ندارند، و بر حذر باش از اینکه در این اوراق نگاه تفهم‌آمیز بیفکنی مگر آنکه قبلاً در جملات و کلمات خداگرایان اهل ذوق بررسی کاملی انجام داده باشی و علوم و معارف را از اساتید عظام و عرفای کرام یاد گرفته باشی! و گرنه مراجعه (خشک و خالی) به این معارف تنها مایه خسارت و محرومیت است.

برادر مسلمانم! مطلبی که در اینجا خمینی به آن اذعان کرده، قبل از او مورد اذعان علمای شیعه هم قرار گرفته است. و آن اینکه شیعه اعتقادات کفرگرا و شرک‌گرای خود را علنی نکرده، و آن را مستور می‌دارند. و نگاه کن که خمینی چگونه مخفی کردن آن‌ها از عوام (شیعه) را در خواست نکرد تا جایی که در این باره عذر و دلیل هم می‌آورد. اما او درخواست کرد که از بیگانگان - که بر عقیده و نیت او ضرورتاً منظورش سنی‌ها است - پوشیده و نهان بماند. بنابراین خمینی (تعلم) این معارف و علوم را تنها بر علماء خلاصه نکرده، و بلکه عوام را هم مد نظر قرار داده، تنها دغدغه‌اش از بیگانگان (اهل سنت) بوده است.

محمد تیجانی سماوی، دکتر شیعه معاصر، در کتابی تحت عنوان «حق را بشناس چاپ بیروت ۱۹۹۵ دارالمجتبی» به چندین کتمان سازی اشاره کرده آنجا که می‌گوید: چرا که این دیدگاه بسیار دور اندیشانه است، و خواستار کمی صراحت‌گویی است که گاهی اوقات برای برخی از مصالح مؤقتی مخفی است و مانع این مخفی ماندن هم شرایطی است که بعضی از شماها آن را می‌دانید.

به خمینی و سخنش درباره تقیه بر می‌گردیم، پس او را می‌یابیم که می‌گوید: نوعی از تقیه برای خودش واجب است و آن چیزی است که در مقابل افشاگری انجام می‌شود. که تقیه در این صورت به معنی خود را حفظ کردن از افشای مذهب و از افشای راز اهل بیت. در بسیاری از روایت‌ها چنین روشن می‌شود که تقیه‌ای که ائمه خیلی به آن اقدام کرده‌اند، همین تقیه است! بنابراین خود پنهان داشتن حق در حکومت باطل واجب است، و مصلحت در آن جهت‌های سیاسی دین خواهد بود. و اگر تقیه نمی‌بود، مذهب (شیعه) در معرض زوال و انقراض قرار می‌گرفت (الرسائل (۱۸۵/۲)).

می‌گوییم: این سخنان و سخنان قبلی خمینی صراحتاً اعتراف می‌کند که مذهب شیعه بر اساس کتمان‌سازی، و پنهان‌سازی و رازگرایی استوار است که همه این‌ها با تقیه از یک شاخ و برگ می‌باشند؛ تقیه‌ای که اگر نمی‌بود، مذهب شیعه در معرض زوال و نابودی

قرار می‌گرفت. پس آیا محمد غزالی - رحمه الله - و سایر افرادی که نسبت به شیعه نرمی به خرج می‌دهند، از این تصریحات اطلاع یافته‌اند؟!

علمای شیعه به بلاد اهل سنت می‌رفتند، و در آنجا با اظهار تقیه، بر اهل سنت دروغ می‌بسته، تظاهر می‌کردند که سنی هستند تا به آسانی از لغزش‌های آن‌ها آگاه گردند. شیخ محمدبن الحسین بن عبدالصمد معروف به شیخ بهائی که در سال ۱۰۳۱ هجری وفات یافته است، از جمله همان افراد است که گفته: من در شام بودم و تظاهر می‌کردم که بر سر مذهب شافعی هستم!

شیخ محمد محمدی اشتهاردی شیخ شیعیان، این داستان و تقیه را در کتابش «بهترین مناظرات ص ۱۸۸، ۱۴۱۶ هـ دارالتقلین - لبنان» ذکر نموده است.

برادر مسلمانم نگاه کن که تقیه‌ای که مورد اعمال ائمه‌ی شیعه بوده، خود را حفظ کردن از افشای مذهب شیعه، و دروغ بستن بر اهل سنت بوده است. مرحوم شیخ محمد غزالی از فتوای شیخ شلتوت در درست بودن تعبد و عبادت به مذهب شیعه‌ی دوازده‌امامی، دفاع کرده است. و ما قطعاً بر این باور هستیم که هر دوی آن مرحومان از این اقوال خطرناک و روایت‌های تفکیرکننده‌ی اهل سنت، خبر نداشته‌اند و آگاه نشده‌اند.

شهرستانی طبق آنچه که در حاشیه‌ی ص ۱۳۸ از کتاب «اوائل المقالات» طبع بیروت سال ۱۴۰۳ هـ، از منشورات مکتب میراث اسلامی، از او نقل کرده‌اند، می‌گوید: «به همین خاطر شیعه‌ی ائمه‌ی آل بیت در بسیاری از اوقات مجبور به کتمان عادت یا عقیده یا فتوا یا کتاب یا غیر این‌ها که به او اختصاص دارد، می‌شود.»

به خاطر این اهداف باطل و مضحک شیعه تقیه را بکار برده، و در ظاهر همدلی خود را با طایفه و گروه‌های دیگر حفظ کرده است و در عین حال، (شدیداً) به دنبال کتاب سیره‌ی ائمه‌ی آل محمد و احکام قطعی آن‌ها پیرامون وجوب تقیه از قبل، افتاده است؛ تقیه دینی و دین‌آبائی واجدادی. و کسی که تقیه نداشته باشد، دینی ندارد، چرا که دین الله بر سنت تقیه راه می‌رود.

می‌گوییم: این همان تقیه‌ی کثیفی است که قربانیانی همچون شیخ شلتوت و شیخ محمد عزلی - که خدا رحمت کند ایشان را - و غیر آن‌ها را گرفت. البته این‌ها کارشان از روی حسن نیت بوده‌است. و ما هم توضیحی داریم که در موارد زیر آن را خلاصه می‌کنیم:

۱- تقیه در نزد شیعه چنانکه بعضی از نیت پاکان اهل سنت می‌پندارند، برای حفظ جان نیست بلکه در اساس برای روپوش گذاشتن به خواری‌ها و ذلت‌آوری‌های مذهب شیعه و موضع سنت ستیز آن می‌باشد.

۲- قبلاً اذعان کردیم که خمینی اقرار کرده که تقیه برای حفاظت از جان و مال نیست، بلکه برای موارد دیگری هم می‌باشد. تقیه برای شیعیان همچون نماز است. حر عاملی در وسائل الشیعة (۶۶۶/۱۱) از علی بن محمد روایت کرده که او گفته است: ای داود اگر بگویم تارک تقیه همچون تارک الصلاة است، راست گفته‌ام.

و در وسائل شیعه و در همان جا از صادق نقل است که: «بر شما لازم است که تقیه کنید! چرا که کسی که تقیه را به عنوان روپوش خود حتی در ارتباط با کسی که او را امین می‌داند، از ما نیست تا این تقیه کاری به نوعی خلق و عادت تبدیل بشود که با هر کس که از او هراس دارد، به کار برده شود.»

از جمله چیزهای عجیب و غریبی که گاهی کسی که از معتقدات شیعه آگاهی ندارد، آن را نمی‌پذیرد، این است که آن‌ها نماز خواندن پشت ناصبی (یعنی سنی) را بعنوان تقیه جایز می‌دانند در حالی که آن‌ها معتقدند سنی نجس و کافر و خون و مالش حلال است - چنانکه در این کتاب ذکر خواهد شد - چرا که مرجع آن‌ها، خمینی در کتاب «الرسائل» ج ۲، ص ۱۹۸ از زراره بن امین از ابی جعفر نقل کرده، که او گفته است: اشکالی نیست که پشت سر ناصبی (سنی) نماز بخوانی. در نمازهای جهری پشت سر او چیزی نخوان چرا که قرائت او تو را کافی است، و بعد از ذکر این خبر می‌گوید: «و تا غیر این‌ها از آنچه که در صحت و اطمینان داشتن به نمازی (که شیعه پشت سر سنی می‌خواند) تقیه

است. در حالی که خود خمینی مال سنی را مباح می‌داند. آنجا که در کتاب تحریر الوسيله (۳۵۲/۱) می‌گوید: قول قوی‌تر این است که سنی‌ها را در مباح بودن غنایمی که از آن‌ها بدست می‌آید و تعلق گرفتن خمس به آن، به اهل جنگ ملحق کنیم. بلکه چنین بنظر می‌آید که هر کجا مال وی یافت شود، درست است که آن را بر گیریم و از آن خمس را بپردازیم. دقت کنید! او نماز خواندن یک نفر شیعه را پشت سر یک نفر سنی که آن را نجس و ملعون می‌داند، درست می‌داند چنانکه در کتابش تحریر الوسيله (۱۱۸/۱) آمده‌است: پس نماز خواندن شیعیان در پشت سنی‌هایی که در اعتقاد آن‌ها ناصبی هستند - بدین معنی نیست که اهل سنت و ایمان آن‌ها درست و پاک است بلکه این اقدام آن‌ها فقط و فقط تقیه و نیرنگ و حقه‌ای است تا حامیان و مدافعانی برای خود بیابند. به رغم همه این‌ها دکتر عزالدین ابراهیم که به نفع شیعیان قلم می‌زند در کتابش تحت عنوان «سنی و شیعه» ص ۴۷، چاپ چهارم، (مرکز فرهنگ ایران در روم عهده‌دار نشر آن شده‌است) از شیخ اسبق الازهر «محمد محمد الفحام» کلامی را نقل می‌کند که به یکی از علمای شیعه به نام حسن سعید، القاء کرده‌است. و اینک عبارت آن کلام:

«جناب آقای شیخ حسن سعید یکی از علمای برجسته طهران، با تشریف فرمایی خود به منزل بنده که در خیابان حضرت علی بن ابی طالب واقع است، مرا مشرف فرمود. البته جناب عالم علامه و دوست بزرگوار آقای «طالب الرفاعی» هم همراه وی حضور داشتند. این دیدار خاطرات زیادی را در درون بنده زنده کرد؛ خاطرات ایامی که آن‌ها را در سال ۱۹۷۰ در تهران سپری کردم. در آن برهه گروه‌های بزرگی از علمای شیعه امامی را شناختم. و دانستم که در آن‌ها وفاداری و بزرگواری وجود دارد که قبلاً آن را ندیده‌ام! همین که امروز به دیدار بنده آمدند، خود جلوه‌گاهی از وفاداری آن‌ها را نشان داد.

الله تعالی به آن‌ها بهترین جزا را بدهد و زحمات آن‌ها را که در زمینه تقریب مذاهب اسلامی کشیدند، بی‌پاسخ نگذارد؛ چرا که همه مذاهب اسلامی در حقیقت و در واقع یک

چیز در اصول عقیده اسلامی هستند که آن‌ها را در عرصه برادرگرایی در کنار هم جمع کرده‌است همان اخوتی که قرآن آن را به تصویر کشیده‌است:

﴿ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ ﴾ (الحجرات: ۱۰)

«مؤمنان با هم برادر هستند.»

از وظیفه علماء امت اسلامی، علی‌رغم اختلاف و گوناگونی گرایشات مذهبی آن‌ها، این است که با علاقه در راستای کمیت این برادری و فروافکندن هر چیزی که آن را بد می‌کند و صفای آن را تیره می‌سازد مانند عوامل تفرقه گام بر دارند. مگر نه این است که الله تعالی در کتاب عزیز خودش تفرقه‌گرایی را محکوم کرده و فرموده‌است:

﴿ وَلَا تَنزَعُوا فِتْنَةً لَّكُمْ وَتَذَهَبَ رِجْكُمْ ﴾ (الأنفال: ۴۶)

«و با هم نزاع نکنید که سست می‌شوید و شکوهتان از میان می‌رود.»

الله تعالی مرحمت خود را به شیخ شلتوت ارزانی بدارد که به این مفهوم بزرگ توجه کرده، و در فتوایی صریح و بی‌پرده و شجاعانه گفته‌است: درست است که به مذهب شیعه عمل نمود به این اعتبار که یک مذهب فقهی و اسلامی است که بر اساس کتاب و سنت و دلیل محکم استوار است. از الله تعالی می‌خواهم که همه کارگزاران (این عرصه) را که می‌خواهند به این فتح و پیروزی ارزشمند در زمینه‌ی تقریب‌سازی روحیه برادری در عقیده راستین اسلامی دست یابند، توفیق دهد.

﴿ وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ ﴾ (التوبه: ۱۰۵)

«و بگو عمل کنید که الله و پیامبرش و مؤمنان عمل شما را خواهند دید.»

«وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین»

من می‌گویم: این حسن سعیدی که شیخ فحام کلام عاطفی خود را خطاب به او گفته، همان کسی است که مقدمه کتاب «بر شیعه دروغ بستند» - اثر محمد رضوی - را نوشته است. در این رساله از او بزودی نقل خواهیم کرد. این آقای رضوی نسبت به امام

ابوحنیفه گستاخی کرده آنجا که در صفحه ۱۳۵ کتاب خود می‌گوید: «خدا تو را زشت کند ای ابوحنیفه! چگونه گمان می‌بری که نماز از جمله‌ی دین الله نیست؟! و از شیخین یعنی ابوبکر صدیق و حضرت عمر فاروق رضی الله عنهما تبری جسته، در حالی که به یکی از نویسندگان اهل تسنن جواب می‌دهد، در صفحه ۴۹ کتاب مذکور می‌گوید: «اما برائت ما از شیخین بر آمده از ضرورت دینمان است و یک نشانه شرعی به راستی علاقه و محبت ما نسبت به امامان، و برگرفته از دوستی ما نسبت به رهبرانمان - که بر آنها سلام باد - است و تو در سخنت راست گفتی» و این کتاب منظوم کتاب «بر شیعه دروغ بستند» آکنده از طعنه‌ها و عیب و ایرادگیری‌ها نسبت به صحابه رضی الله عنهم و پیشوایان حدیث و رهبران مسلمان است. ما در کتابی مفصل این مطالعات را نقل کرده‌ایم و این رساله جایی نیست که بتوان در آن به بررسی مطالعات رضوی و دیگران پردازیم اما چیزی که بعد از اثبات مطلبی که گفتیم برایمان مهم است این است که حسن سعیدی که شیخ فهام برای او نامه فرستاده ما مقدمه‌ای برای این کتاب نوشته است و در آن گفته است: «علامه جلیل و بزرگوار جناب آقای محمد الرضی الرضوی که توجه خاصی به کتاب سنی‌ها و افکار آنها و موارد اشتباه آنها دارد، بنا به پیروی کردن از فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله عهده‌دار (این کار) شده است. پس بر هر عالم (شیعی) لازم است که علم خود را آشکار کند تا آنچه را که به شیعه منسوب شده است بیان نماید.» آری، آقای حسن سعید در مقدمه‌اش برای جناب رضی سخنی در ارتباط با طعنه‌های وی به خلفاء و اصحاب و ائمه‌ی سلف اهل سنت به میان نیاورده است. و شیخ فحام رحمته الله هم از این موضوع آگاه نبوده است؛ وضعیت و حالت وی بسان تعداد فراوانی از اهل سنت است. شیعیان هم بدشان نمی‌آید که علمای اهل سنت بر این حالت باشند! به حقه و زیرکی شیعه نگاه کنید که نزدیک است کوه‌ها را هم از بیخ بر کند! حسن سعید شیعی برای کتابی مقدمه می‌نویسد که صحابه کرام و ائمه اهل سنت را آماج طعنه‌های خود قرار داده، در حالی که شیخ فحام تنها خاطراتی از

دیدارش از تهران دارد. سبحان الله! ما به علماء مفکران اهل سنت توصیه می‌کنیم که واقعاً این را بدانند که شیعه خلاف آنچه را که در باطن دارند، ظاهر می‌کنند!

با این بیان روشن می‌شود که روابطی میان دو طرف یعنی فریب‌دهنده و فریب‌خورده وجود داشته است. طرف فریب‌نده همان شیعه است که علمای آن‌ها در قالب تقیه به این ترفند دست یازیده و بی‌خبران از واقعیت آن‌ها را تحت تأثیر خود قرار داده‌اند و طرف فریب‌خورده، بعضی از علمای اهل سنت هستند که عجله کرده، و در گرداب تأیید شیعه و اینکه اهل سنت می‌توانند به مذهب شیعی مانند سایر مذاهب اهل سنت عبادت کنند، فرورفته‌اند!

برادر مسلمانم! شکی در این نیست که این گونه افراد که در تأیید شیعه فرورفته یا (بهتر است که بگوییم) می‌خواهند به نزدیک شدن به مذهب شیعه فرا بخوانند، در این عرصه کارشناس و متخصص و آگاه نیستند و خود قربانی تقیه و جهل می‌باشند. آیا اینان از این آگاه نیستند که خمینی گذاشتن دست راست بر دست چپ را بعنوان فریب و بازی با چانه جایز دانسته در حالی که آن را یکی از مبطلات نماز می‌داند! چنانکه در تحریر الوسيله (۱۸۶/۱) می‌گوید: «و تکفیر همان قرار دادن یکی از دست‌ها بر روی دیگری به نحوی که غیر ما (اهل سنت) آن را قرار می‌دهند و اگر این کار به عمد انجام شود، موجب باطل شدن نماز است اما در حال تقیه اشکالی ندارد»!!

شیخ شیعیان محمدبن محمد صادق صدر موسوی (در تاریخ غیبت کبری ج ۲، ص ۳۵۲، مکتبه‌ی الفین کویت، ۱۴۰۳ هـ) می‌گوید: «در زمان غیبت کبرای (امام مهدی) به تقیه دستور داده شده‌است. و این مفهوم از جمله مفاهیمی است که اخبار و روایت‌های امامیه - نه دیگران - بر آن خلاصه شده‌است. صدوق در «اکمال‌الدین» و شیخ الحر در «وسائل الشیعه» و طبرسی در «اعلام‌الوری» از امام رضا روایت کرده که وی فرموده‌است: «کسی که تقوا و پرهیزگاری نداشته باشد، دین ندارد، و کسی که دارای تقیه نباشد، ایمان

ندارد. گرامی‌ترین شما در نزد خداوند کسی است که بیشتر از همه شما به تقیه عمل می‌کند. کسی که تقیه را قبل از ظهور آقا امام زمان ترک کند، از ما نیست.»

می‌گوییم: نگاه کنید که چگونه آن‌ها به تقیه پایبند هستند یعنی ملتزم به این هستند که خلاف شئون باطنی را برای ما ظاهر کنند. و این وضع (به اصطلاح!) تا ظهور امام زمانشان ادامه دارد که منتظر وی هستند. و او امام دوازدهم آن‌ها، محمدبن حسن عسکری است با توجه به اینکه آن مهدی که روایت‌هایی بر صحت آن وجود دارد، نامش محمدبن عبدالله است و تاکنون تولد نیافته است. اما مهدی شیعه هزار سال و حتی بیش از هزار سال است که متولد شده، اما در نظر آن‌ها مخفی شده است!

امام و حجت آن‌ها محمدتقی موسوی اصفهانی در کتابش تحت عنوان (وظيفة الأنام فی زمن غیبة الإمام ج ۱، ص ۴۳، دارالقاری بیروت، ۱۹۸۷) به هنگام بحث کردن درباره وظایف مورد نظر شیعه در زمان غیبت امامشان، می‌گوید: شیعه باید در مقابل دشمنان - یعنی اهل سنت - به تقیه پایبند باشد.

و معنای تقیه واجب این است که وقتی به لحاظ عقلانی تشخیص دهد که در صورت عدم کتمان به لحاظ جانی و مالی و مقامی متضرر می‌شود، باید کتمان کند. و با این تقیه جان و مال خود را حفظ کند و عقیده صحیحش را در قلبش مستور بدارد.

و همچنین در صفحه ۴۴ می‌گوید: «روایت‌ها در مورد واجب بودن تقیه فراوان است و آنچه را که من در بیان معنای تقیه واجب ذکر کردم، همان مفهوم حدیث مذکور در رابطه با احتجاج از امیر المؤمنین علیه الصلاة والسلام است که سه بار درباره آن تأکید فرموده که اگر تقیه ترک شود، ذلت و خواری عاید خواهد شد.»

می‌گوییم: دقت کنید! که این تقیه در نظر گاه این عالم شیعی و خمینی قبل از وی، چگونه بخاطر حفظ جان صورت نمی‌گیرد بلکه فقط و فقط برای رسیدن به اهداف و نتایجی (خاص) است. از همین روی صداقت و وفاداری آن‌ها را باور نمی‌کنیم؛ چرا

که این عقیده آن‌ها را به همگام شدن با اهل سنت و تعارف کردن با آن‌ها تشویق می‌کند و نتیجتاً پاک دلان ما احساس می‌کنند که آن‌ها اختلاف زیادی با ما ندارند! اصفهانی در کتاب مذکور (ص ۴۴) روایتی را از علی علیه السلام روایت کرده که خودش اسناد آن را صحیح دانسته است. آن روایت چنین است: «کثرت مساجد و اندام قومی که با شما اختلاف دارند، شما را فریب ندهد!

گفته شد: ای امیر مؤمنان! در آن زمان چگونه زندگی کنیم؟! گفت: در ظاهر با آن‌ها قاطی شوید و در باطن با آن‌ها مخالف گردید. برای انسان چیزی خواهد بود که کسب کرده‌است و با کسی خواهد بود که دوستش داشته است. و همراه آن، منتظر فرج و گشایش از جانب الله تعالی باشید. و اصفهانی بعد از آن گفته است: «و روایت‌ها و اخبار در این باب فراوان است که تعدادی از آن‌ها را در (مکیال المکارم) ذکر کرده‌ام.» و شیخ آن‌ها مرتضی انصاری که ملقب به شیخ فقه‌ها و مجتهدین است در رساله «التقیه ص ۵۳، چاپ اول دارالهادی بیروت» می‌گوید: «و در اول شرط است که تقیه در مقابل مذهب مخالفان صورت بگیرد، چرا که دلایل یقینی بخشی در دست است که تقیه کاری در عبادات را مجاز می‌داند، چرا که چیزی که سریعاً به ذهن می‌آید تقیه در برابر مذهب مخالفان است و بنابراین تقیه در برابر کفار و ظالمان شیعی انجام نمی‌شود.»

می‌گوییم: دقت کنید! طبق دلایل یقین‌بخش آنها! تقیه در مقابل اهل سنت است نه در مقابل کفار و ظالمان شیعه، سپس گفته شیخ موسی جار الله را بیاد بیاورید که می‌گوید شیعیان، اهل سنت را دشمن‌ترین دشمنان حساب می‌کنند!!

آیت الله العظمی ابو القاسم خوئی در تعدیل و اصلاح شرح عروة الوثقی (۴/۳۳۲-۳۳۳، چاپ صدر قم، نشر دارالهادی مطبوعات، قم ۱۴۱۰ هـ) در حالی که درباره تقیه صحبت می‌کند، می‌گوید: بر داشتی از که از روایت‌های وارد آمده در باب تقیه می‌شود این است که تقیه فقط و فقط برای این شروع شده که شیعه‌گری از مخالفان پنهان شده، و آن‌ها از شیعه بودن یا رافضی بودن آن‌ها مطلع نگردند. و از سوی دیگر مدارا کردن با

مخالفان و تعارف کردن با آنها هم یکی از دلایل مشروعیت تقیه می‌باشد. بدیهی است که اگر یک نفر مکلف (شیعه) در نزد حنفی‌ها خود را پیرو مذهب حنبلی معرفی کرد، و یا بر عکس؛ پنهان‌کاری و عدم مشهور شدن رافضیت را انجام داده و تعارف و مدارا با آنها هم تحقق یافته است! پس اگر او در مسجدی حنفی مسلک مطابق با مذهب حنبلی‌ها نماز بخواند، اینکه او در مساجد آنها نماز خوانده یا با آنها بوده، باور کرده می‌شود. راز این کار در این است که واجب فقط عبارتست از تقیه کردن در مقابل عموم و مجامله کردن و مدارا کردن با آنها، و دلایل پیش گفته، هیچ کدام این را به اثبات نمی‌رساند که باید از گروه‌های مختلف آنها پیروی کرد و نیز دلیلی بر آن نیست که از مذهب شخصی که از او تقیه کرده می‌شود، پیروی کرد، بلکه هر چه هست این است که باید با عموم مدارا و مجامله کنیم و نگذاریم از شیعه‌گری ما با خبر بشوند!

می‌گوییم: معنای کلام خوئی این است که بر شیعه لازم نیست که با حنفی، حنفی باشد و با شافعی، شافعی ... همین کافی است که برای مخفی کردن تشیع خود، به یکی از مذاهب اهل سنت متوسل شود، بنابراین شیعی‌ای که مثلاً در مقابل حالی که به مذهب حنفی متوسل می‌گردد، هیچ زیانی نمی‌بیند مهم این است که شیعه بودن او هویدا نگردد.

خوئی در تنقیح (۳۳۲/۴) می‌گوید: «چنانکه اگر کسی از یک نفر حنفی تقیه می‌کند، ولی عملی طبق مذهب حنبلی یا مالکی یا شافعی انجام داد، اشکالی در این کار وجود ندارد.»

و خوئی در تنقیح در شرح عروة الوثقی (۲۹۲/۴) می‌گوید: «و از این دست است ایستادن در عرفات در روز هشتم ذی حجه ماه حرام. چرا که ائمه اغلب سال‌ها حج می‌کردند و یاران و پیروان آنها هم با عموم مردم حج می‌کردند.»

می‌گوییم: دقت کنید! او یک بار از اهل سنت به عموم و یک بار به مخالفین تعبیر می‌کند. وی می‌گوید^۱ «و اما تقیه به معنای اخص یعنی تقیه در برابر عموم، در اصل واجب است. چرا که روایت‌های زیادی بر وجوب آن و بلکه بر ادعای به تواتر رسیدن اجمالی آن، دلالت دارند.»

دقت کنید! تقیه با عموم مردم یعنی (اهل سنت چنانکه امین و غیر وی به آن اشاره کرده‌اند) واجب و بلکه متواتر است!

و باز خوئی (۲۵۵/۴) می‌گوید: در بعضی از روایات آمده که امام گفته: تقیه دین من و دین آباء و اجداد من است و کسی که تقیه ندارد، دین ندارد. اصلاً چه تعبیری از این قوی‌تر است که بر وجوبیت تقیه دلالت داشته باشد؟! چرا که اصلاً دین را از تارک تقیه نفی می‌کند، از این دلیل اهمیت آن در نزد شارع روشن می‌شود. در واقع کسی که تقیه نمی‌کند، به عنوان شخصی بی‌دین قلمداد شده‌است. و در برخی دیگرش، ایمانی نیست برای آن کسی که دارای تقیه نیست و این هم در دلالت بر وجوب تقیه مانند دلیل سابق است. و سوم اگر بگوییم تارک تقیه مانند تارک صلاة است، راست گفته‌ای! و دلالت آن بر واجب بودنش، آشکار است. چرا که نماز فاصله بین کفر و ایمان است چنانکه در روایت‌ها آمده‌است. و تقیه هم بمنزله نماز آمده، و فاصله‌ی میان کفر و ایمان قلمداد شده‌است.

چهارم اینکه از ما نیست کسی که تقیه را شعار خود قرار ندهد! و از نظر بعضی‌ها تارک تقیه در جمله کسانی حساب شده که سرّ آن‌ها و عرفشان را برای دشمنانشان اشاعه و پخش می‌کند. بنابراین تقیه بر حسب اصل اول، واجب است.

می‌گوییم: پس تقیه‌ی واجب همان تقیه به معنای اخص یعنی با اهل سنت است. موسی جار الله در عبارت خود چقدر دقیق است! اما تقیه بمعنای اعم یعنی با کفار غیر

۱- تنقیح، ج ۴-۲۵۴.

اهل سنت، محکوم به جواز است. به خوئی گوش بده که در تنقیح (۲۵۴/۴) صراحتاً این موضوع را عنوان کرده، می‌گوید: «و اما تقیه به معنای اعم آن، در اصل جایز شمرده می‌شود.» و این دلیلی است که ثابت می‌کند سنی‌ها در نزد شیعیان از یهود و مسیحی‌ها و مشرکین هم بدتر هستند. چه، تقیه از اهل سنت واجب است اما در مقابل کفار جایز ... و همچنین از خوئی در «صراط الناة فی اجوبة الاستفتاءات ۷۹/۲، مکتب فقهیه کویت - ۱۹۹۶» پرسیده شد: مراد از تقیه در عبادات چیست و آیا می‌توان آن را به احکام خمسہ متصف کرد؟ آیا در جائی که احتمال زیان (مالی و جانی) می‌رود، می‌توان تقیه کرد و از ظاهرسازی خودداری کرد؟

خوئی در جواب گفته است: اگر احتمال ضرر از ناحیه مخالفان برود، تقیه واجب است. و اگر هم احتمال ضرر نمی‌بود، تقیه در نماز با اهل سنت، مستحب است! می‌گوییم: خوئی در اینجا صراحتاً اعلام داشته که تقیه در مقابل اهل سنت - حتی اگر ضرر و زیانی هم از ناحیه آن‌ها وجود نداشته باشد - بکار برده می‌شود. و همچنین از آیت الله العظمی کاظم حرائری (در فتاوی متنبه ج ۱، ص ۱۵۰، مکتبه فقیهیه کویت) پرسیده شد: حدودی که شرعاً عمل کردن به تقیه را جایز می‌دانند کدامند؟ و آیا اذیت‌های کلامی و انتقادات مذهبی و در تنگنا قرار گرفتن می‌تواند دلیلی بر جواز تقیه باشد؟!

جواب داد: بر انسان شیعی لازم است که با یک انسان سنی طوری رفتار کند، که موجبات حسن ظن او نسبت به شیعه را فراهم آورد نه این که منجر به تنفر او از شیعه شود!».

مبحث دوم:

چه وقت شیعه ترک کردن تقيه را آغاز می‌کند؟!

برادر مسلمانم! شیعه تا وقت ظهور امام زمانشان - چنانکه خیال می‌کنند - از تقيه‌کاری دست بر نمی‌دارند.

در حقیقت مفسر شیعی (جناب) عیاشی در تفسیرش (۳۵۱/۲) دارالکتب العلمیه الاسلامیه تهران) و حر عاملی در وسائل شیعه (۱۱/۶۷) و عبدالله شبر در اصول اصلیه (ص ۳۲۱، منشورات مکتبه المفید - قم) از جعفر صادق در تفسیر آیه ۹۸ سوره کهف:

﴿فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ﴾ (الكهف: ۹۸)

«و زمانی که وعده‌ی پروردگارم فرا رسد، آن را در هم می‌کوبد.»

روایت کرده که گفته است: «دست بر داشتن از تقيه به هنگام کشف و ظهور آقا امام زمان است که وی (می‌آید) و از دشمنان الله انتقام می‌گیرد.»

و منظور از دشمنان الله، اهل سنت است؛ زیرا که شیعه با آنها به شیوه تقيه تعامل کرده و به هنگام کشف یعنی به هنگام قیام امام خیالی آنها (از اهل سنت انتقام می‌گیرد). و کلینی در کافی (۲/۲۱۷) و فیض کاشانی در وافی (۳/۱۲۲) از ابی عبدالله روایت کرده که او گفته است: ای عزیزم! کسی که دارای تقيه است، الله تعالی او را رفیع و الامقام می‌سازد و کسی که تقيه نداشته باشد، الله تعالی او را پست و خوار خواهد کرد. ای عزیزم! مردم در صلح و آشتی هستند اما وقتی که امام مهدی ظهور کرد، از تقيه هم دست برداشته خواهد شد. سیدعلی اکبر غفاری در حاشیه خود بر کافی (۲/۲۱۷) هم چنین تفسیری از گفته جعفر صادق ارائه کرده است.

و محدث و محقق شیعی «محمد بن حر» در وسائل الشیعه (۱۱/۵۷) از حسن بن هارون روایت کرده است: من در نزد ابی عبدالله نشسته بودم که معلی بن خنیس پرسید آیا

امام قائم به عکس سیره حضرت علی گام بر خواهد داشت؟ او هم گفت: آری! زیرا حضرت علی، با منت و خویشتن‌داری حرکت کرد چون می‌دانست که شیعه‌اش بر آنها پیروز خواهند شد. و قائم (آل شیعه) وقتی که قیام می‌کند، با شمشیر (و قدرت فیزیکی) در میان آنها حرکت خواهد کرد. چرا که می‌داند که دیگر هیچ کس بر شیعه‌ی وی غلبه نخواهد کرد.

و میرزا محمدتقی اصفهانی در کتابش «مکیال المکارم» در باب فوائد دعا برای (ظهور) قائم (ج ۱، ص ۲۴۶ از منشورات امام مهدی - قم) از تفسیر علی بن ابراهیمی درباره آیه ۱۷ سوره طارق:

﴿فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهَلُهُمْ رُوَيْدًا﴾ (الطارق: ۱۷)

«پس به کافران مهلت ده و مدت اندکی آنان را (به حال خود) واگذار.»

نقل می‌کند: «تا وقت برانگیختن قائم که آنگاه برای من از ظالمان و جبارها و طاغوت‌های قریشی و بنی امیه و سائر مردم (اهل سنت) انتقام خواهد گرفت.» و آیت الله اصفهانی در کتاب مذکور (۱/۱۴۸) از علی بن الحسین برای ما نقل می‌کند و می‌گوید: وقتی که قائم ما قیام می‌کند، الله تعالی از شیعه ما (تقیه‌کاری) در برابر عموم را خواهد زدود و قلب‌های آنها را مانند آهن خواهد ساخت و هر یک از آنها دارای قدرت چهل مرد خواهد شد. و حاکمان و قدرتمندان زمین خواهند شد!»

و شیخ شیعی محمدبن محمدبن صادق صدر موسوی در کتابش «تاریخ ما بعد الظهور ص ۷۶۲، چاپ دوم دارالتعارف مطبوعات لبنان» از ابی جعفر روایت کرده که او گفته است: مردم در صلح و سازش بسر می‌برند، با آنها ازدواج می‌کنیم، و به آنها ارث می‌دهیم، و حدود را بر آنها جاری می‌کنیم و امانات آنها را باز پس می‌دهیم تا وقتی که قائم قیام می‌کند که آن وقت مزایله پیش می‌آید. و صدر در تفسیر معنای مزایله می‌گوید: جدایی و تضادافکنی میان اهل حق و اهل باطل است.

و آیت الله سیدابراهیم زنجانی در (حدائق الانس ص ۱۰۴، چاپ دارالزهراء بیروت) از امیر المؤمنین نقل کرده که وی فرموده است: و فقهای آنها (یعنی اهل سنت) به دلخواه خود فتوا می دهند و قضات آنها بی علمانه سخن می گویند و بیشتر آنها شهادت به دروغ می دهند وقتی قائم ظهور می کند از آنها فتوا انتقام می گیرد.

و آیت الله زنجانی در تعلیق این روایت می گوید^۱: مراد از فقها، فقهای مخالف است چرا که آنها من درآوردی فتوا می دهند. و شاهد بر آ قول امام باقر است: وقتی که امام مهدی (عج) ظهور کند دشمن آشکاری جز فقها خاصتاً نخواهد داشت. و امام مهدی و شمشیر با هم برادر هستند و اگر شمشیرش یعنی قدرت و سلطه، در دستش نمی بود، آن فقها به کشتن وی فتوا می دادند. اما الله تعالی او را با شمشیر (قدرتمند) و پیروز خواهد ساخت. کلام زنجانی پایان یافت.

علامه شیعی محمدباقر مجلسی در کتاب فارسی حق الیقین براساس آنچه که علامه هند مولانا محمد منظور نعمانی در کتاب الثورة الإيرانية فی میزان الإسلام ص ۱۴۸ از او نقل کرده، صراحتاً گفته است: «آنها با ما رابطه نکاح و خویشاوندی برقرار خواهند کرد و از ما ارث خواهند برد، تا وقتی که مهدی ظهور می کند که آن وقت شروع به کشتن علمای اهل سنت و سپس عوام الناس آنها، می نماید.»

و شیخ آنها ابو زینب محمدبن ابراهیم نعمانی که او شاگرد شیخ آنها کلینی است، در کتاب (الغیبه ص ۲۳۳ چاپ مکتبه صدوق تهران) از محمدبن مسلم روایت می کند: از ابو جعفر شنیدم که می گفت: اگر مردم می دانستند که قائم به هنگام ظهور چه کارهایی خواهد کرد، آرزو می کردند که او را نبینند. چون وی مردمان (زیادی) را خواهد کشت. و اول از قریش آغاز خواهد کرد و فقط فقط با شمشیر با آنها روبه رو خواهد شد (و آنها

را از پای در خواهد آورد) تا جائی که بسیاری از مردم خواهند گفت: این از آل محمد نیست و اگر از آل محمد می‌بود، (کمی) رحم می‌کرد.

و محمدصادق صدر در تاریخ (پس از ظهور ص ۵۶۷ چاپ نشر فوق الذکر) و همچنین شیخ فقهای آنها و محدث آنها شیخ علی یزدی حائری در (الزام الناصب فی اثبات حجة الغائب (۲/۲۸۳)، چاپ چهارم ۱۹۷۷، از منشورات مؤسسه‌ی اعلیٰ مطبوعات بیروت) این روایت را ذکر کرده‌اند. و در کتاب «غیبت» نعمانی ص ۲۳۱، و در کتاب تاریخ پس از ظهور ص ۵۶۶ از زراره از ابی جعفر روایت است که او گفته: به او گفتم: صالحی از صالحان را برایم نام‌گذاری کن! منظورم قائم است. گفت: نامش نام من است. گفتم: آیا طبق سیره حضرت محمد ﷺ گام بر خواهد داشت؟ ای زراره بسیار بعید است که به روش سیره پیامبر ﷺ حرکت کند. گفتم: فدایت بشوم! آخر برای چه؟ گفت: رسول خدا در میان امتش با خویشنداری حرکت کرد و با مردم الفت و انس ما گرفت و قائم روش قتل را در پیش خواهد گرفت. وی در کتابی که همراهش است به این دستور داده شده که با قتل حرکت کند و از کسی طلب توبه نکند، بلکه وای بر آن کسی که بر مخالفت و دشمنی وی بر خیزد. و شیخ محمد محمدصادق صدر در تاریخ پس از ظهور ص ۵۷۰-۵۷۱، از رفید مولی‌بن هبیره روایت کرد، که او گفته است: به ابو عبدالله گفتم: فدایت بشوم ای پسر رسول خدا، آیا قائم منهج و روش حضرت علی را نسبت به جمهور مسلمانان در پیش خواهد گرفت؟ گفت: علی ابن ابی طالب نسبت به جمهور مسلمانان روشی مسالمت‌آمیز و خویشندارانه را اتخاذ کرد. اما قائم در میان عرب با جفر احمر حرکت خواهد کرد. گفتم: فدایت بشوم جفر احمر چیست؟ گوید: آنگاه انگشتانش را بر روی گردنش کشید و گفت: اینگونه است یعنی کشتن و سر بریدن.

و در کتاب غیبت نعمانی (۲۳۴) و تاریخ پس از ظهور صدر (۱۱۵) از ابی عبدالله روایت است که او گفته: «وقتی که قائم ظهور می‌کند، میان وی و عرب و قریش چیزی جز شمشیر نخواهد بود.»

و باز هم در کتاب غیبت (۲۳۶) از ابی عبدالله روایت است که او گفته: «میان ما و میان عرب جز سر بریدن چیزی باقی نمانده، و با دستش به گردنش اشاره کرد.»

و از امام معصومی که از روی میل و هوای شخصی سخن نمی‌گوید! این قول او را به شیعه نقل کرده‌اند که: «اگر ما ترس آن نداشتیم که مردی از شما در مقابل مردی از آنها کشته شود و این در حالی است که یک نفر شما برتر از هزار نفر آنهاست، به شما دستور می‌دادیم که آنها را بکشید. اما این کار تا ظهور قائم به تعویق افتاده است.»

این روایت کثیف و مغرضانه را شیخ آنها، حرّ عاملی در رسائل الشیعه (۶۰/۱۱) و بحرانی در (حدائق) و شیخ حسین آل عصفور در «محاسن نفسانی» ص ۱۶۶ ذکر کرده‌اند، و نیز شیخ آنها فیض کاشانی در کتاب الوافی (۵۹/۱۰) به این لفظ آورده‌است: و اگر ما ترس آن نداشتیم که مردی از شما در مقابل مردی از آنها کشته شود، و این در حالی است که یک نفر از شما برتر از هزار نفر آنهاست، به شما دستور می‌دادیم که آنها را بکشید. اما این کار تا ظهور قائم به تعویق افتاده است.»

فصل دوم:

عقائد شیعه دربارهٔ اسلام و مسلمانان

۱- کافر بودن کسی که به ولایت ائمه‌ی دوازده‌گانه ایمان ندارد

شیعه چنین معتقد است که امامت یکی از اصول دین است. و رسول الله ﷺ، دوازده امام را تعیین و مشخص کرده‌است. و اکنون شما ای برادر مسلمانم می‌توانی از موضع و دیدگاه آن‌ها در مقابل کسانی که قایل به قول آن‌ها نیستند، آگاه شوی.

رئیس محدثین آن‌ها، محمدبن علی بن الحسین بن بابویه قمی ملقب به صدوق در رساله اعتقادات ص ۱۰۳، مرکز نشر کتاب ایران، سال ۱۳۷۰ می‌گوید: اعتقاد ما در ارتباط با کسی که امیر المؤمنین و سایر ائمه بعد از وی را انکار می‌کند، این است که وی، بسان کسی است که نبوت همه پیامبران را انکار می‌نماید. و اعتقاد ما درباره کسی به امامت حضرت علی اعتراف کرده، اما در عین حال ائمه بعد از وی را انکار نماید، این است که وی کسی است که به همه انبیاء اعتراف و اقرار کرده، اما نبوت پیامبر ما حضرت محمد ﷺ را انکار نموده‌است.

و سخنی منسوب به جعفر صادق را نقل می‌کند که او گفته است: کسی که آخرین (ائمه) ما را انکار می‌کند، همانند کسی است که اولین ما را انکار می‌نماید. (رساله اعتقادات، همان صفحه) و همچنین حدیثی را منسوب به پیامبر ﷺ ساخته که او فرموده‌است: «ائمه بعد از من دوازده تا هستند. اول آن‌ها علی بن ابی طالب و آخر آن‌ها قائم (مهدی) است. اطاعت کردن از آن‌ها بمنزله اطاعت کردن از من است، و معصیت و نافرمانی کردن از آن‌ها، بمنزله معصیت و نافرمانی کردن از من است. کسی که یکی از آن‌ها را انکار کند، در واقع مرا انکار کرده‌است.» (همان منبع)

می‌گوییم: این بود صدوق، و سخنانش را ملا باقر مجلسی در بحار الانوار (۶۱/۲۷)-

(۶۶) نقل کرده‌است.

و علامه آنها جمال‌الدین حسن یوسف بن المطهر الحلی، بطور کلی، می‌گوید: امامت رحمتی عام و نبوت رحمتی خاص است. اگر کسی رحمت عام (ائمه‌ی دوازده‌گانه) را انکار کند بدتر از انکار رحمت خاص است. (یعنی حتی منکر نبوت هم در بدی به پای آن نمی‌رسد) و این شما و این عبارت این گمراه گمراه‌کننده که در کتابش (الألفین فی امامة امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، ص ۱۳ ج ۳، مؤسسه علمی مطبوعات بیروت ۱۹۸۲) گفته است: امامت لطف و رحمتی عام و نبوت رحمتی خاص است؛ چرا که ممکن است که زمانه خالی از پیامبری زنده باشد، برخلاف امام که خواهد آمد. و انکار کردن لطف عام برتر از انکار کردن لطف خاص می‌باشد و جعفر صادق با سخنش درباره‌ی منکر امامت که از ریشه آن را انکار کند اشاره کرده و او بدتر از همه می‌باشد. و شیخ و محدث شیعیان یوسف البحرانی در دایرة المعارف معتمدش در نزد شیعه (الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة ج ۱۸، ص ۱۵۳، دارالاضواء، بیروت لبنان) می‌گوید: «ای کاش می‌دانستم چه فرقی میان کسی که به خدا کافر شده با کسی که ائمه را قبول ندارد، وجود دارد؟! در حالی که ثابت شده که امامت جزو اصول دین است.»

و دانشمند و محقق و فیلسوف آنها محمد محسن معروف به فیض کاشانی در منهاج النجاه (۴۸، طبع دارالاسلامیه بیروت ۱۹۸۷) می‌گوید: «کسی که یکی از ائمه‌ی دوازده‌گانه را انکار کند، به منزله کسی است که نبوت همه پیامبران علیهم السلام را انکار نموده باشد.»

و ملا باقر مجلسی که نزد روافض ملقب به علامه و حجت الله و فخر امت است در (بحار الانوار ۳۹۰/۲۳۹) می‌گوید: بدان که اطلاق کردن لفظ شرک و کفر بر کسی که به امامت امیر المؤمنین و ائمه از فرزندان وی علیهم السلام معتقد نگردید، و دیگران را بر آنها برتری و تفضل داده‌است، دلالت دارد که آنها برای همیشه در جهنم باقی می‌مانند. می‌گوییم: البته کسانی هم که با شیعه تعاطف و نرمی بخرج می‌دهند، در نظر آنها از

این قاعده مستثنی نیستند و برای همیشه جهنمی می‌باشند. پس آیا کسی است که عبرت و پند بگیرد؟!«

و شیخ آن‌ها محمدحسن نجفی در جواهر الکلام (۶۲/۶) دار احیاء التراث العربی بیروت) می‌گوید: و کسی که با اهل حق مخالف است بدون هیچ اختلافی میان ما، کافر است. چنانکه از جانب فاضل محمد صالح در شرح اصول کافی و از شریف قاضی نور الله در ارتباط با بحق بودن حکم به کفر کسی که منکر ولایت است حکایت شده است. چرا که ولایت اصلی از اصول دین است.»

می‌گوییم: دقت کند که چگونه منکر ولایت یعنی امامت به اتفاق نظر همه آن‌ها کافر است یعنی شیعیان متفقاً اهل سنت را کافر می‌دانند.

علاوه بر این، شیخ آن‌ها محسن طباطبایی ملقب به حکیم نقل کرده که در نظر عموم شیعیان کسی که با آن‌ها مخالفت بورزد، کافر محسوب است. و این مورد در کتاب وی (تحت عنوان) مستمسک العروة الوثقی (۳۹۲/۱) چاپ سوم چاپخانه آداب در نجف (۱۹۷۰) مشهود است. و آیت الله شیخ عبدالله مامقانی ملقب به علامه دوم در تنقیح المقال (۲۰۸/۱)، باب فوائد، چاپخانه آداب در نجف (۱۹۵۲) می‌گوید: «نهایت چیزی که از روایت‌ها برداشت و مستفاد می‌شود، جاری شدن حکم کافر و مشرک در آخرت بر هر کس که به ولایت دوازده امام ایمان نیاورده است.» و محدث و شیخ آن‌ها - که در نزد آن‌ها خیلی برجسته است - عباس قمی در منازل الآخرة (ص ۱۴۹، دارالتعارف مطبوعات ۱۹۹۱) می‌گوید: یکی از منازل ترسناک آخرت (پل) صراط است. این پل در آخرت تجسم صراط مستقیم در دنیا است که همان دین حق و ولایت و پیروی کردن از حضرت امیرالمؤمنین و ائمه‌ی پاک و مطهره ذریه‌ی وی است. - درود و سلام برخدا بر همه آن‌ها باد - و هر کس از این راه عدول ورزد، و به باطل رو کند، چه با گفتار و چه با عمل، از آن مانع لغزیده و در جهنم خواهد افتاد.» می‌گوییم: و منظور از پیروی کردن از علما و ائمه طاهر همان چیزی است که شیعیان در کتاب‌های خاص خود مانند کافی و تهذیب و

أحكام و استبصار و من لا يحضره الفقيه، و الوافی، و وسائل الشیعة و تفسیر قمی، و تفسیر عیاشی و صافی و بحار الانوار ... به آنها نسبت می‌دهند. بنابراین صراط مستقیم تنها چیزی است که در این کتاب‌های شیعیان وارد آمده‌است. این است اعتقاد آنان. و علامه آنها محمدباقر مجلسی، چنانچه محدث عباس قمی در کتاب مذکور (۱۵۰) از او نقل کرده می‌گوید: و همه این موانع بر روی پل صراط قرار دارند. و اسم مانعی از آنها «ولایت» است! همه خلایق در کنار آن ایستاده می‌شوند و در ارتباط با ولایت امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام بعد از وی مورد سؤال قرار می‌گیرند. کسی که آنها را بیاورد (یعنی نام آنها را ذکر کند) نجات یافته و از پل صراط عبور می‌کند. و کسی که آنها را نیاورد، فرو می‌افتد (و در آتش دوزخ سقوط می‌کند) و این گفته الهی:

﴿وَقَفُّوهُمْ^ط إِيَّاهُمْ مَسْئُولُونَ﴾ (الصافات: ۲۴)

«و آنان را نگاه دارید که به‌طور قطع بازخواست می‌شوند»

را ذکر کرد.

و در همان کتاب فوق‌الذکر ص ۹۷ در تفسیر آیه ۸۹ سوره نمل:

﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِمَّا وَهُمْ مِنْ فَرْعٍ يَوْمِيذٍ ءَامِنُونَ﴾ (النمل: ۸۹)

«کسی که یک نیکی بیاورد، بیشتر از آن پاداش داده می‌شود و آنها از ترس

آن روز در امان خواهند بود»

می‌نویسد: از امیرالمؤمنین نقل شده‌است: «حسنة در اینجا یعنی شناختن ولایت و

عشق و علاقه ما به اهل بیت.»

می‌گوییم: نگاه کنید! ولایت تنها به معنای حب «اهل بیت» نیست بلکه اعتقاد به ائمه

دوازده‌گانه است بر این اساس که آنها تعیین شده و منصوص علیهم هستند و معصوم

می‌باشند و سخنانشان بسان کلام پیامبر ﷺ و وحی الهی است.

و خمینی در کتابش (چهل حدیث، ۵۱۰-۵۱۱، چاپ دارالتعارف مطبوعات بیروت ۱۹۹۱) از محمدبن مسلم ثقفی روایت کرده که او گفته است: از ابو جعفر محمدبن علی (ع) در ارتباط با این فرموده خدا:

﴿ فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ۗ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴾

(الفرقان: ۷۰)

«آنها کسانی هستند که الله گناهانشان را به نیکی‌ها تبدیل می‌کند و الله تعالی بخشنده و مهربان می‌باشد»

سؤال کرد. او در پاسخ گفت: در روز قیامت مؤمن گناهکار آورده می‌شود و در جایگاه حساب قرار می‌گیرد. آنگاه الله تعالی تنها ذاتی است که حسابرسی‌اش را بر عهده دارد، و هیچ کس از مردم بر حساب وی آگاه نمی‌گردند. آنگاه خدا گناهانش را به او یادآوری می‌کند وقتی که او به گناهانش اعتراف می‌کند، الله تعالی به فرشتگان کاتب می‌گوید: همه آن گناهان را به حسنات و نیکی‌ها تبدیل کنید و آنها را به مردم نشان بدهید. در آن هنگام مردم می‌گویند: این بنده اصلاً گناهی نداشته است. پس الله تعالی دستور می‌دهد که او را به بهشت ببرند. پس این تأویل این آیه است و فقط در ارتباط با گناهکاران خاص شیعه‌ی ماست.

خمینی در شرح این روایت در کتاب مذکور (۵۱۱) می‌گوید: «بدیهی است که این مسئله فقط به شیعه اهل بیت اختصاص دارد. و مردمان دیگر از آن محروم می‌باشند؛ چرا که ایمان جز به واسطه ولایت علی و ائمه معصوم و مطهری - بعد از وی آمده‌اند - حاصل نمی‌شود. بلکه بدون ایمان به ولایت ایمان به الله و پیامبرش پذیرفته نمی‌شود، چنانکه در فصل بعدی این مسئله را هم ذکر خواهیم کرد.»

و خمینی در (چهل حدیث ص ۵۱۲) می‌گوید: آنچه که در ذیل حدیث شریف گذشت از اینکه ولایت اهل بیت و شناختن آنها شرط برای قبول اعمال است، از امور مسلم اعتبار می‌شود. بلکه از جمله ضروریات مذهب تشیع است، و روایت‌ها در این باره

آنقدر زیاد است که ذکر همه آنها از حوصله این مختصر خارج بوده و بیشتر از حجم تواتر هستند و جهت تبرک جستن بعضی از آنها را ذکر خواهیم کرد.

دقت کنید! ولایتی که مخصوص شیعه است، از جمله عقاید پایه‌ای است که شیعه تا روز قیامت از آن دست بر نمی‌دارند. و این ولایت از حجم تواتر در نزد آنها بیشتر است چنانکه خمینی مقرر می‌دارد. و اعمال جز بوسیله آن قبول نمی‌شود و بلکه ایمان به الله و پیامبرش جز بدان قبول نمی‌شود. پس به خمینی گوش فراده در حالیکه وی بصراحت و بوضوح این مسئله را در کتاب مذکورش (ص ۵۱۳) مقرر کرده، می‌گوید: «اخبار و روایت‌ها در این موضوع و با این مضمون زیاد هستند و از مجموع چنین مستفاد می‌شود که ولایت اهل بیت علیهم السلام در نزد خداوند بسان شرط قبول اعمال است بلکه تنها شرط برای قبول ایمان به الله و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد.» و خمینی در کتاب البیع (۲/۶۶۴، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان برای نشر و توزیع، قم، ایران) می‌گوید: اشکال و عیبی بر مذهب حقانیت که ائمه و ولایة بعد از نبی سید و سالار وصی‌ها، امیر مؤمنان و فرزندان معصوم وی بوده، که پشت در پشت جانشین شده تا زمان غیبت به همین منوال هستند. آنها والیان امر هستند و آنچه که از ولایت عمومی و خلافت کلی الهی به پیامبر اختصاص دارد، به آنها هم اختصاص دارد.» و شیخ آنها کامل سلیمان در کتاب روزهایی در سایه قائم مهدی (ص ۴۵ دارالکتاب لبنانی - بیروت) حدیثی منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله را آورده، که چنین است: دوازده نفر از اهل بیت، الله تعالی به آنها فهم مرا داده‌است. آنها خلفا و اوصیاء و فرزندان و عترت من هستند کسی که از آنها اطاعت کند، از من اطاعت کرده، و کسی از آنها سرپیچی کند، از من سرپیچی کرده‌است. و کسی که آنها را انکار کند، یا یکی از آنها را انکار کند، در واقع مرا انکار کرده‌است. الله تعالی بوسیله آنها آسمان را نگاه داشته که بر زمین نیفتد مگر با اذن و اجازه وی. و بوسیله آنها الله تعالی زمین را نگاه داشته که اهالی آن را فرو نبرد.» شیعی فوق‌الذکر که عصری است، حدیثی را منسوب به نبی اکرم ذکر کرده‌است که چنین است: کسی که به

ائمه‌ی دوازده‌گانه اعتراف و اقرار کند، مؤمن است و کسی که آن‌ها را انکار کند، کافر است.

و شیخ آن‌ها یوسف البحرانی در الحدائق الناضره^۱ می‌گوید: «تو به تحقیق دانستی که مخالف (ائمه) کافر است، به هیچ وجه نصیبی از اسلام ندارد، چنانکه ما در کتابمان «الشهاب الثاقب» این موضوع را ثابت کرده‌ایم.»

و علامه آن‌ها سیدعبدالله مبشر ملقب به سیداعظم و ستون قوی‌تر، علامه علمای و تاج فقها، جامع (علوم) معقول و منقول، مهذب فروع و اصول، در کتابش «حق الیقین فی معرفة اصول الدین ۱۸۸/۲ چاپ بیروت» می‌گوید: و اما سایر مخالفان از کسانی که سنی نشده و عناد نورزیده و تعصب بخرج نداده، در نظر جملگی امامیه‌هایی همچون سید مرتضی، در دنیا و آخرت کافر هستند. و طبق اعتقاد اکثریت آن‌ها کفار هستند و برای همیشه در جهنم باقی می‌مانند.»

و مفید در مسائل به نقل از بحار الانوار مجلسی (۳۹۱/۲۳) می‌گوید: امامیه بر این اتفاق نظر دارند که اگر کسی امامت یکی از ائمه را انکار کند و اطاعت کردن از او را که خدا آن را واجب ساخته، نپذیرد، به یقین کافر است و مستحق آتش همیشگی است.»

و در واقع راست گفته شیخ موسی جار الله ترکستانی وقتی که در کتابش «الوشیعة فی نقد عقائد الشیعة» (۲۲۲۷ چاپ لاهور ۱۹۸۳) گفته است: من تعجب می‌کردم و تأسف می‌خوردم وقتی در کتاب شیعه می‌دیدم که دشمن‌ترین دشمنان شیعه و قوی‌ترین آن‌ها تنها اهل سنت و جماعت هستند! و با چشم واقعی دیدم که روح عداوت و دشمنی بر قلب‌های همه طبقات شیعه مستولی شده است!»

این نظریه شیعه موسی جار الله است که کتاب‌های آن‌ها را خوانده‌است و با آن‌ها بسر برده‌است و برای آنکه به صحت این نظریه بر آمده از علم و همزیستی با شیعه، بیشتر پی

ببری به شیخ آن‌ها محمدحسن نجفی گوش فراده در حالی که سنت ستیزی شیعه را بصراحت هر چه تمام‌تر اعلان می‌کند. وی در دایرة المعارف فقهیش که در میان شیعیان متداول است تحت عنوان (جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام ۲۲۰/۶۲-۳) می‌گوید: بدیهی است که الله تعالی با این فرموده:

﴿ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ ﴾ (الحجرات: ۱۰)

میان مؤمنان عهد و پیمان برادری برقرار کرده‌است. این فقط به مؤمنان اختصاص دارد. و چگونه می‌توانیم میان مؤمن (شیعه) و مخالفان - آن هم پس از به تواتر رسیدن روایت‌ها و یکپارچگی آیات در واجب بودن دشمنی کردن با آن‌ها و تبری جستن از آن‌ها - برادری را تصور کنیم؟!»

دقت کنید! طبق سخن این آقای نجفی که امام آن‌ها «خمینی» هم در کتاب (المکاسب المحرمة) او را ستوده‌است، دشمنی با اهل سنت و تبری جستن از آن‌ها واجب است! پس بیدار شوید ای غافلان!

۲- ناصبی‌ها در نظر شیعه تنها اهل سنت و جماعت هستند

تقه اسلام آن‌ها محمدبن یعقوب کلینی در کافی (۲۹۲/۸، دارالکتب الاسلامیه تهران) با سندش از محمدبن مسلم روایت کرده که او گفته است: بر ابی عبدالله وارد شدم در حالی که در نزد وی ابوحنیفه بود. به او گفتم: فدایت بشوم خواب عجیبی را دیدم. به من گفت: آن را بازگو چرا که این عالم - و با دستش به ابوحنیفه اشاره کرد - بخاطر آن نشسته است. آنگاه گفتم: دیدم که من وارد خانه‌ام شدم و ناگهان زخم را دیدم که بر من خارج شد و گردوهای فراوانی را شکست و آن‌ها را بر من پاشید!

آنگاه از این خواب تعجب کردم. ابو حنیفه گفت: تو مردی هستی که با شخصی پست در ارتباط با ارث‌های اهلت مخاصمه و مجادله می‌کنی و بعد از رنجی شدید ان‌شاء الله به حاجت دست می‌یابی!

ابو عبدالله گفت: اصابت کردی بخدا ای ابوحنیفه! گوید: سپس ابوحنیفه از کنار او بلند شد و رفت. آنگاه گفتم: فدایت بشوم من تعبیر این ناصبی را خوب ندانستم، آنگاه گفت: ای ابن مسلم! خدا تعبیر او را برای تو بد نمی‌سازد! و تعبیر ما مانند تعبیر آن‌ها نیست. البته تعبیر او درست نبوده. به او گفتم: فدایت بشوم پس چرا به او گفتم: اصابت کردی و تازه سوگند هم خوردی در حالی که اشتباه کرده بود؟! گفت: آری، من بر او سوگند خوردم که به خطا اصابت کرده. گوید: به او گفتم: پس تأویل آن خواب چیست؟ گفت: ای ابن مسلم! تو از زنی کامجویی خواهی کرد. آنگاه زنت از آن خبردار می‌شود و لباس را بر سر تو پاره می‌کند! چنانکه شیخ آن‌ها محمدبن محمدبن نعمان ملقب به مضیر لفظ «ناصب» را بر امام ابوحنیفه - رحمه الله - اطلاق کرده‌است. (عدة الرسائل، فصل المسائل الصاغانية ۲۵۳، ۲۶۳-۲۶۵-۲۶۸-۲۷۰ چاپ قم)

و نعمت الله جزائری شیعه مذهب در (الأنوار النعمانية ج ۳۰۷/۲، چاپ تبریز ایران) می‌گوید: و این معنا را تأیید می‌کند این که ائمه علیهم السلام و خواص آن‌ها، لفظ ناصبی را بر ابوحنیفه و امثال وی اطلاق کرده‌اند در حالی که ابوحنیفه از جمله کسانی نبود که آتش دشمنی را با اهل بیت علیهم السلام بر افروخته است بلکه از آن‌ها جدا بوده و محبت خود را نسبت به اهل بیت آشکار می‌کرد.

و شیخ آن‌ها حسین بن شیخ محمد آل عصفور درازی بحرانی شیعی در کتابش (المحاسن النفسانية فی أجوبة المسائل الخراسانية ص ۱۵۷، بیروت) می‌گوید: «بر این اساس قبلاً دانستی که ناصب فقط عبارتست از مقدم داشتن دیگران بر حضرت علی.»

می‌گوییم: و امام ابوحنیفه - رحمه الله - ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم را بر علی مقدم داشت به همین خاطر او را به نصب متصف کردند (پناه بر خدا!) و برای اینکه اهل سنت

آن سه بزرگوار را بر حضرت علی مقدم می‌دارند پس آن‌ها هم در نزد شیعه ناصبی هستند. چرا که شیخ حسین بن شیخ آل عصفور درازی بحرانی در کتاب سابق (المحاسن النفسانية في أجوبة المسائل الخراسانية ۱۴۷) می‌گوید: بلکه روایت‌ها و خبر دادن‌های آن‌ها علیهم السلام گویای این مطلب است که ناصب همان کسی است که در نزد آن‌ها به او «سنی» گفته می‌شود. و این سخن را درازی هم در همان جای ذکر شده می‌گوید: «حرفی در این نیست که مراد از ناصبه تنها اهل سنت می‌باشد.» و شیخ و عالم و دانشمند فرزانه و حکیم آن‌ها حسین بن شهاب‌الدین کرکی عاملی در کتاب (هدایة الأبرار إلى طريقة الأئمة الأطهار، ۱۰۶، چاپ اول ۱۳۹۶ هـ) می‌گوید: «مانند شبهه و شکی که برای کفار انکار نبوت، و برای نواصب انکار خلافت ائمه را واجب کرد.» و شیخ شیعی، علی آل محسن در کتابش (کشف الحقائق - دار الصفوة - بیروت ص ۲۴۹، می‌گوید: و اما همچنین نواصب از علمای اهل سنت پس بسیار هستند از جمله ابن تیمیه و ابن کثیر دمشقی، و ابن جوزی و شمس‌الدین ذهبی و ابن حزم اندلسی و غیر آن‌ها). و علامه شیعی محسن المعلم در کتابش (النصب و النواصب) - دار الهادی - بیروت - در باب پنجم - فصل سوم - ص ۲۵۱ - تحت عنوان (نواصب در بندگان) بیش‌تر از ۲۰۰ ناصب - طبق گمانش - را ذکر کرده‌است. و تعدادی را ذکر کرده از جمله:

عمر بن خطاب، ابوبکر صدیق، عثمان بن عفان، ام المؤمنین عایشه، انس بن مالک، حسان بن ثابت، زبیر بن عوام، سعید بن المسیب، سعد بن ابی وقاص، طلحه بن عبیدالله، امام اوزاعی، امام مالک، ابوموسی اشعری، عروه بن زبیر، ابن حزم، ابن تیمیه، امام ذهبی، امام بخاری، زهری، مغیره، ابوبکر باقلانی، شیخ حامد فقی رئیس انصار السنة المحمدیه در مصر، محمدرشید رضا، محب‌الدین خطیب، محمود شکری آلوسی ... و غیر این‌ها فراوانند.

بنابراین نواصب همه اهل سنت هستند؛ زیرا آیت الله العظمی محمد الحسینی شیرازی در دایرة المعارف فقهی بزرگ خود (۳۸/۳۳)، چاپ دوم دارالعلوم بیروت ۱۴۰۹ هـ

می گوید: سوم برخورد و اصطکاک دو خبر یاد شده به ضرورت است بعد از آنکه ناصب به مطلق عموم (اهل سنت) تفسیر شد مانند خبر ابن سنان از ابی عبدالله. می گویم: اگر کسی بگوید، چگونه می دانیم که منظور آن‌ها از عامه، اهل سنت است؟! پس می گویم: ما شیعه را جز از کتاب خود آن‌ها و اقوال علمای آن‌ها محکوم نمی کنیم؛ آیت الله العظمی محسن الامین در کتاب معروفش (اعیان الشیعه ۲۱/۱، دارالتعارف بیروت لبنان ۱۹۸۶) می گوید: خاصه و این واژه را اصحاب و یاران ما در مقابل (لفظ) عامه کسانی که به اهل سنت و جماعت نامگذاری می شوند - بر خود اطلاق می کنند.

و علامه و محقق و دانشمند فرزانه شیعه شیخ حسین بن شهاب‌الدین کرکی عاملی متوفی سال ۱۰۷۶ در کتاب (هدایة الأبرار إلى طریق أئمة الأطهار، ۲۶۴، چاپ اول ۱۳۹۶ هـ).

می گوید: «پس به جانب اول جماعتی از عامه همچون مزنی و غزالی صیرفی گرایش یافته‌اند و از خاصه همچون علامه در یکی از دو گفته‌اش ...» و آیت الله العظمی، محقق بزرگ (در نزد شیعه‌ها) شیخ فتح الله نمازی شیرازی در کتاب (قاعده لا ضرر ولا ضرار)، (ص ۲۱ نشر دار الاضواء بیروت، چاپ اول) می گوید: و اما حدیث از طریق‌های عامه، از بسیاری از محدثین آن‌ها مانند بخاری و مسلم روایت شده‌است ...

بنابراین، عامه همان اهل سنت هستند و بر این اساس، ناصب بر همه اهل سنت اطلاق می گردد، سپس یک دکتر شیعی بنام محمد تیجانی سماوی در کتابی بنام (الشیعة هم أهل السنة)^۱ بر ما ظهور کرده‌است. از طریق یکی از کتابخانه‌های شیعی بر این کتاب

۱- مؤسسه‌ی الفجر در لندن و بیروت چاپ این کتاب را بر عهده گرفته است.

دسترسی پیدا کردم. این مرد دو اجازه از دو عالم شیعی دارد که هر دوی آنها به درجه «آیت الله العظمی» می‌باشد.

یکی از آنها خوئی در نجف، و دیگری مرعشی نجفی در قم است. و در صفحه ۳۱۶ از این کتاب به این امر تصریح کرده‌است. می‌گوییم: این شیعی بر ما خارج شده در حالی که اهل سنت را ندا زده به اینکه آنها نواصب هستند. و نواصب در نزد اهل شیعه، خون و مالشان حلال و مباح است چنانکه در جای خود خواهد آمد. و تیجانی در صفحه ۷۹ می‌گوید: (و بخاطر آن که اهل حدیث، خود اهل سنت و جماعت هستند، پس با دلیل شک‌ناپذیر ثابت شد که سنت مورد نظر در نزد آنها تنها مبعوض داشتن علی بن ابی طالب و لعنت کردن او و برائت جستن از وی می‌باشد. پس این همان نصب است).

پس ای بندگان خدا! آیا اهل سنت علی را لعن می‌کنند و از او تبری می‌جویند؟ پاک و منزهی تو ای الله، براستی که این تهمتی بزرگ است!

و در صفحه ۱۶۱ می‌گوید: «نیازی به تعریف ندارد به اینکه مذهب نواصب همان مذهب اهل سنت و جماعت است.»

و روشن است که اهل سنت با نواصب مخالفت کرده و با اظهار مناقب و فضایل اهل بیت به آنها پاسخ داده‌اند. و آنچه را که در کتاب‌های ما در مدح اهل بیت یافته‌اند، دلیل است بر بهتان تیجانی. (آنچه را که مستحق است. از طرف خدا بر سرش بیاید). و در صفحه ۱۶۳ می‌گوید: و بعد از این بررسی به وضوح برای ما روشن می‌شود به اینکه نواصب - کسانی که با علی دشمنی کرده و با اهل بیت علیهم السلام جنگیدند - همان کسانی هستند که خود را اهل سنت و جماعت نام نهاده‌اند. و همچنین در کتابش (کل الحلول عند آل الرسول ص ۱۶۰ دارالمجتبی - لبنان) گفته است: «بر شیعه سخت بود که به امامت اهل سنت و جماعت برسند - کسانی که در احکام نماز از یک طرف اجتهاد و تلاش کرده، و از طرف دیگر به فحش دادن علی و اهل بیت در اثنای نماز عادت گرفته‌اند.»

و در صفحه ۲۹۵ کتابش (شیعه همان اهل سنت هستند) می‌گوید: (و اگر بخواهیم دامنه بحث را طولانی سازیم، می‌گوییم، اهل سنت و جماعت همان کسانی بودند که تحت رهبری بنی امیه و عباسی‌ها با اهل بیت پیکار و نبرد کردند).

این انسان مجرم به همین مقدار بسنده نکرده، بلکه در صفحه ۱۵۹ فصلی را بعنوان (دشمنی اهل سنت با اهل بیت، هویت آن‌ها را فاش می‌سازد) باز کرده، آنجا که در خود آن صفحه می‌گوید: برآستی که شخص محقق، وقتی که می‌بیند حقیقت اهل سنت و جماعت چیست و دست آخر می‌داند که آن‌ها دشمنان عترت پاک و طاهره بودند و به کسانی که با آن‌ها جنگیده‌اند و آن‌ها را لعن کرده و جهت کشتن و نابودی آثار و نشانه‌های آن عمل نموده‌اند، اقتدا می‌کنند، مبهوت و سرگشته می‌گردند! و در صفحه ۱۶۴ می‌گوید: (در این فصل دقت کن! چرا که در این فصل از نهفته‌های اهل سنت و جماعت آگاه خواهی شد، و خواهی دانست که آن‌ها در اثر کینه‌توزی فراوان نسبت به عترت نبی اکرم، چیزی از فضایل اهل بیت علیهم السلام را باقی نگذاشته، مگر اینکه آن را تحریف کرده‌اند).

می‌گوییم: عجیب این است که این گمراه می‌خواهد با توجه به کتب و منابع اهل سنت فضایل اهل بیت علیهم‌السلام را ثابت کند، تا بلکه اهل سنت را ملزم (به پیروی از آن‌ها) نماید. حال سؤال این است اگر واقعاً احادیث و روایت‌های آن‌ها - بنا به گفته خودت - تحریف شده‌است، پس چرا به آن‌ها استدلال می‌نمائی؟!!

و در صفحه (۲۴۹) می‌گوید: اما اهل سنت و جماعت بخاطر دشمنی فراوانشان با علی و اهل بیت علیهم السلام در همه چیز با آن‌ها مخالفت نموده‌اند، حتی اگر سنتی نبوی ثابت شده در نزد آن‌ها باشد.»

پس ای علما و ای عوام اهل سنت آیا شعار ما مخالفت با حضرت علی در همه چیز است؟!!

آیا بعد از این دانستید که تشیع نسبت به اهل سنت مراعات هیچ چیزی را نمی‌کند؟!!

برادران مسلمانم! در این رساله خواهید دانست که مذهب شیعی دوازده‌امامی برای پیروانش جایز می‌داند که به مخالفانشان تهمت بزنند و بر آنها دروغ ببافند!

و باز در صفحه ۲۹۹ می‌گوید: و پس از نگاهی فشرده و کوتاه به عقاید اهل سنت و جماعت و به کتاب‌ها و سلوک تاریخی آنها در مقابل اهل بیت، به وضوح در می‌یابی که آنها نسبت به اهل بیت جانب مخالفت و دشمنی را برگزیده‌اند، و شمشیرهایشان را جهت کشتن آنها بالا کشیده‌اند، و قلم‌هایشان را برای انتقام‌گیری از آنها و آسیب‌رسانی به آنها و بلند ساختن شأن و مقام دشمنان آنها بکار گرفته‌اند. و در صفحه (۳۰۰) می‌گوید: می‌بینیم که - اهل سنت - نسبت به قاتلان حسین، موضع و دیدگاهی خوشنودانه و مددکارانه اتخاذ می‌کنند. البته نباید از این دیدگاهشان تعجب کنیم؛ چرا که قاتلان حسین همگی از اهل سنت و جماعت بوده‌اند.

می‌گوییم: افتراءات تیجانی که در بالا ذکر شد مبنی بر اینکه قاتلان حسین اهل سنت و جماعت بودند، واضح و روشن است و نیازی به پاسخ دادن ندارد. و اما قتل حسین علیه السلام نه تنها ساحت اهل سنت الحمدلله از آن پاک و مبرا است، بلکه خود شیعیان مسبب آن بوده‌اند.

پس این مجتهد بزرگتر آنان، آیت الله العظمی محسن الامین است که در (اعیان الشیعه ۲۶/۱) از ابی جعفر محمد بن علی باقر در حالی که وی مسئول خون نوه‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله را ذکر می‌کند روایت می‌کند که او می‌گوید: با پسرش، حسن بیعت شد و پیمان بسته شد، سپس به او خیانت شد، و تسلیم کرده شد و اهل عراق بر او شبیخون زدند تا اینکه خنجر در پهلویش فرو کردند و خلافتش پایان یافت، آنگاه از معاویه عهد و پیمان گرفت و جلوی ریختن خون خود و خون خانواده‌اش را گرفت.

سپس بیست هزار نفر از اهل عراق با حسین بیعت کردند، سپس بر او خیانت کردند و بر او شوریدند - در حالی که بیعت او در گردن‌هایشان بود - او را به قتل رسانیدند.

لازم به ذکر است که این اهل عراق (که این آقا از آن صحبت می‌کند) شیعه بوده، و از اهل سنت نبوده‌اند.

و فاطمه صغری می‌گوید: «اما بعد: ای اهل کوفه، ای اهل مکر و حقه و خیانت و تکبر ما اهل بی‌تی هستیم که الله تعالی ما را بوسیله شما مورد آزمایش قرار داده، و شما را بوسیله ما مورد آزمایش قرار داده‌است! آن گاه بالای ما را نیکو قرار داده‌است.»

شیخ آن‌ها ابو منصور طبرسی در احتجاج (چاپ اعلمی بیروت ۳۰۲/۲) این روایت را استخراج کرده‌است چنانکه این روایت را صادق مکی در «مظالم اهل بیت ص ۲۶۵، چاپ دارالعلمیه، ۱۴۰۴ هـ.» ذکر کرده‌است.

و علی بن الحسین السجاد علیه السلام در حالی که گذاشتگان روافض را مورد خطاب قرار می‌دهد، می‌گوید: «دور است ای خیانت‌کاران حقه‌باز، میان شما و میان شهوت‌هایتان پرده‌افکننده شده‌است. آیا می‌خواهید نزد من بیایید آن چنان که نزد پدرانم آمدید؟!»^۱

و گوش بده به آنچه که نوه رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن بن علی علیه السلام آن چنان که ابو منصور طبرسی در احتجاج (نجف، ۱۰/۲) (اعلمی - بیروت - ۲۹۰/۲) روایت می‌کند - می‌گوید: «بخدا، می‌بینم که معاویه از این‌ها که فکر می‌کنند پیرو و شیعه من هستند، برای من بهتر است! چرا که آن‌ها در پی قتل من برآمدند و بار و بنه‌ام را به غارت بردند و مالم را گرفتند. بخدا اگر معاویه از من عهد و پیمانی بگیرد، بوسیله آن جلوی ریختن خونم را می‌گیرم، و در ارتباط با خانواده‌ام هم امنیت می‌یابم. و اگر با معاویه جنگ می‌کردم، این‌ها گردن مرا بسته و به او تسلیم می‌کردند.»

می‌گوییم: این شأن و حال اسلاف تیجانی تنها با حسن و حسین نبوده، بلکه با پدر آن‌ها هم بوده‌است تا درجه‌ای که وی یاران و پیروان معاویه را بر پیروان خود ترجیح داده‌است. به او گوش ده در حالی که در (نهج البلاغه ۱/۱۸۸، ۱۹۰، دارالمعرفه) می‌گوید:

۱- روایت از طبرسی در احتجاج (نجف، ۳۲/۲)، (اعلمی، بیروت - ۳۰۶/۲).

بخدا دوست داشتم که معاویه همچون معاویه و مبادله دینار به درهم، شما را از من معاوضه می‌کرد، آن گونه که ده نفر از شما را از من می‌گرفت و یک از یاران خود را در عوض شما به من می‌داد ... ای اهل کوفه! بوسیله سی و دو گرفتاری شما آزمایش شده‌ام. شما با وجودی که دارای گوش‌هایی هستید اما کرید، و با وجودی که دارای کلام هستید. لال می‌باشید و با وجودی که دارای دیدگان هستید، کور می‌باشید؛ به هنگام ملاقات آزادگان صداقت و درستی نیستید، و به هنگام بلا و گرفتاری برادران مورد اعتماد و ثقه‌ای نیستید.

و ابو عمر کشی شیعی که شخصیت مورد اعتماد شیعه در جرح و تعدیل است، در کتاب (الرجال در ترجمه‌ی ابو الخطاب) ص ۲۵۴، از جعفر صادق روایت کرده، که او گفته است: «هر آیتی را که الله تعالی درباره منافقان نازل کرده، حتما بر کسانی که خود را به شیعه نسبت می‌دهند، مطابقت پیدا می‌کند.»

و کشی (۲۵۳) از جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که او گفته است: اگر قائم ما قیام کند، در ابتدا از دروغگویان شیعه آغاز می‌کند و آنها را می‌کشد.

البته آنانی که جعفر صادق علیه السلام آنها را ذکر کرده، در ارتباط با بضاعت خود به منافسه و رقابت بر نمی‌خیزند، مگر آنان که عداوت با اهل بیت را به اهل سنت نسبت می‌دهد! و محمدبن یعقوب کلینی در کافی (۲۲۸/۸) از کاظم علیه السلام روایت کرده که او گفته است: اگر شیعه‌ام را جدا کنم، آنها را فقط وصف‌کننده می‌یابم. و اگر آنها را مورد امتحان قرار دهم، آنها را تنها مرتد و از دین برگشته می‌یابم. و اگر آنها را مورد بررسی و تفتیش قرار دهم، از هزار نفر، یک نفر هم بیرون نمی‌آید. (و این روایت را در مجموعه معروفش [تنبيه الخواطر ونزهة النواظر (۱۵۲/۲)، مؤسسه اعلمی بیروت] ذکر کرده‌است. و بر این اساس انتساب اهل شیعه به اهل بیت همانند انتساب نصاری به عیسی و انتساب یهود به موسی است!

۳- مباح دانستن خون اهل سنت

در واقع شیعه، ریختن خون اهل سنت را مباح دانسته و آنها را در حکم کفار می‌داند. سنی در نظر شیعیان ناصبی است. و تفاوت زیر از خبثت و زرنگی آنها رازگشایی می‌کند:

شیخ آنها محمد بن علی بن بابویه قمی ملقب به صدوق در کتابش (علل الشرایع، ص ۶۰۱، طبع نجف) از داود بن فرقد روایت کرده است که او گفته: «و به ابو عبدالله گفتم: نظر شما درباره کشتن ناصبی چیست؟ گفت: خونش حلال است. اما من به لحاظ احتیاط کاری به تو می‌گویم که اگر توانستی دیواری را بر سر او واژگون کنی یا او را در آب غرق کنی تا همه مدارک و شواهد را بر علیه خودت از بین ببری، حتماً آن کار را انجام بده! گفتم: نظر شما درباره مالش چیست؟ گفت: آن نیز، اگر بر آن قدرت یافتی حلال است.» و این روایت کثیف و مغرضانه را شیخ آنها حر عاملی در وسائل الشیعة (۱۸/۴۶۳) و نعمت الله جزائری در الأنوار النعمانية (۲/۳۰۷) ذکر کرده و گفته است: «قتل آنها (یعنی نواصب) جایز، و مالشان مباح است.»

می‌گویم: علت در اینجا اصرار بر این است که شیعیان تحت میز محاکمه شرع واقع نشوند، و مورد انتقام‌گیری واقع نگردند. بر این اساس شیعیان می‌توانند سنی‌ها را با اسلحه یا از طریق آتش یا شوک الکتریکی بکشند. تازه همه این اقدامات با وجود تقیه‌ای صورت می‌گیرد، که جهت حمایت از نظرها و ارواح شیعه پدید آمده است، اما آنگاه که تقیه برداشته شود در میان اهل سنت قتل عام و نسل‌کشی شدیدی پدید خواهد آمد. چنانکه در فصل (چه وقتی شیعه از تقیه دست بر می‌دارد) بر این موضوع آگاه شدید.

و اگر نگاهی تاریخی بیفکنیم می‌بینیم که دولت عباسی یک دولت سنی مذهب بود. و بنا به حسن نیتی که اهل سنت دارند، خلیفه عباسی یک وزیر شیعی بنام خواجه

نصیرالدین طوسی منصوب کرد.^۱ اما آن وزیر شیعی (نمک‌شناسی کرده) و به خلافت و به امت اسلامی خیانت کرد و با مغول‌ها هم پیمان شد که در اثر آن مسلمانان را در بغداد قتل عام کرده و هزاران تن از آن‌ها را به شهادت رسانیدند.

همه این‌ها بسبب خیانت آن شیعه بود. پس آیا شیعه بنخاطر آن کشته‌ها گریسته‌اند یا اینکه به خواجه نصیرالدین طوسی آفرین باد گفته‌اند؟!

و علامه آن‌ها میرزا محمد باقر موسوی خونسری اصفهانی در کتاب (روضات الجنات فی أحوال العلماء والسادات ۱/۳۰۰-۳۱، منشورات نشر اسماعیلیان قم ایران) در ارتباط با سرگذشت این مجرم می‌گوید: (او محقق کلامی، فرزانه و ماهر بزرگوار است. و از جمله شئون مشهور و معروف و نقل شده وی، حکایت وزیر شدن او در نزد سلطان محتشم در سرزمین ایران هولاکوخان بن تولی چنگیزخان از بزرگان سلاطین مغول‌ها و ترک‌های مغول است و آمدن وی در کاروان آن سلطان همراه با کمال آمادگی به بغداد (دارالسلام) محبت ارشاد بندگان و سامان دادن به شهرها و قطع کردن پشت سلسله فساد و بزهکاری و مراکز ظلم و ستم و نابودسازی مرکز پادشاهی بنی عباس و بوجود آوردن قتل عام در پیروان آن سرکشان... می‌باشد.. تا جائی که سیلابی از خون‌های کثیف آن‌ها همچون رودخانه‌ها پدید آورد. و آن‌ها را در رود دجله ریخت. آن‌ها به آتش دوزخ نایل شدند؛ جایگاه و محل بدبختان و شرارت پیشه‌گان).

خمینی هم به کار طوسی آفرین می‌گوید و آن را یک نوع پیروزی برای اسلام اعتبار می‌کند.

خمینی در کتابش (حکومت اسلامی ص ۱۴۲) می‌گوید: «و اگر که شرایط تقیه یکی از ما را مجبور ساخت که وارد دربار سلاطین شود، باید از این کاری خودداری کند، حتی

۱- مشهور اینست که ابن علقمی مجرم وزیر خلیفه‌ی عباسی بوده و نصیر الکفر والشکر وزیر هولاکو خان بوده است. [مصحح]

اگر این امتناع منجر به قتل وی شود. اما اگر با این وارد شدن ظاهری نصرتی حقیقی برای اسلام و مسلمانان صورت بگیرد، مانعی ندارد مانند وارد شدن علی بن یقظین و نصیرالدین طوسی رحمهما الله.»

می‌گوییم: ببینید که چگونه کشت و کشتاری که در بغداد توسط نقشه‌ی نصیرالدین طوسی به راه افتاد، به نصرتی برای اسلام و مسلمانان تبدیل شده‌است؟! و این اشخاص کسانی هستند که اگر در دم و دستگاه حکومتی سنی‌ها مقامی بیابند، از کشتن سنی‌ها هیچ ابایی نمی‌ورزند، اگر فرصت لازم بر ایشان فراهم شود. چنانکه همین علی بن یقظن کرد. وقتی که زندان را بر سر ۵۰۰ نفر از سنی‌ها خراب کرد و آن‌ها را کشت

این حادثه را عالم شیعی که او را به کامل و بخشنده و صدر الحکماء و رئیس العلماء ملقب کردند یعنی نعمت الله جزائری در کتابش الأنوار النعمانية (۳۰۸/۲) چاپ تبریز ایران) برای ما نقل کرده‌است. اینک این شما و این خود داستان: «در روایات آمده‌است که علی بن یقظن در حالی که وزیر هارون الرشید بوده‌است، جماعتی از مخالفان (سنی‌ها) در زندانش جمع شده بود. و او از علماء و خواص شیعه بود. به مأموران و غلامان خود دستور داد. و آن‌ها سقف زندان را بر زندانی‌ها فرو ریختند. آنگاه همگی در جا مردند و تقریباً ۵۰۰ نفر بودند. خواست که از پیامدهای خون آن‌ها نجات یابد به همین خاطر نامه‌ای به امام مولانا کاظم نوشت. او هم در جواب نوشت: اگر قبل از کشتن آن‌ها به من مراجعه می‌کردی، در ارتباط با خون آن‌ها چیزی بر تو نمی‌بود. و چون قبل از مشورت با من این کار را کرده‌ای، در ازای هر مردی که کشته‌ای، بز نری را به عنوان کفاره بپرداز! هر چند که آن بز از او بهتر است!! به این دیه ناچیز نگاه کن که حتی با دیه برادر کوچکتر آن‌ها که همان سگ شکاری است برابری نمی‌کند، چرا که دیه آن ۲۰ درهم است و حتی با دیه برادر بزرگتر آن‌ها که همان یهودی یا مجوسی است برابری نمی‌کند چرا که دیه آن‌ها ۸۰۰ درهم است. و البته که حال و روز آن‌ها در آخر بدتر و فرومایه‌تر است!»

محسن معلم در کتابش (النصب والنواصب ص ۶۲۲، طبع دارالهادی بیروت) این را همچنین نقل کرده تا بنظر خودش، به جواز قتل اهل سنت (یعنی ناصبی‌ها) استدلال کرده باشد.

و دکتر هندی مسلمان محمد یوسف نجرامی در کتاب «الشیعة فی المیزان ص ۷، طبع مصر) می‌گوید: «جنگ‌های صلیبی که صلیبی‌ها آن‌ها را بر ضد امت اسلامی به راه انداختند، فقط و فقط معلول نقشه‌ای شیعیان بر ضد اسلام و مسلمانان بود.

چنانکه ابن اثیر و دیگر مورخان ذکر می‌کنند. و نیز اقامه دولت فاطمیه در مصر و دیگر مورخان ذکر می‌کنند. و نیز اقامه دولت فاطمیه در مصر و اقدامات آن دولت در راستای زشت کردن چهره سنی‌ها، و مجازات کردن هر کسی که منکر معتقدات شیعه باشد، کشتن نادرشاه در دهلی از طرف حاکم شیعی آصف‌خان آن هم در ملأ عام، و ریختن خون سنی‌ها در ملتان از طرف والی ابو الفتح داود شیعی، و کشتن دسته‌جمعی سنی‌های شهر لکنو هند و نواحی آن از ناحیه فرماندهان شیعه بر اساس عدم تمسک آن سنی‌ها به معتقدات شیعه درباره ناسزاگویی به خلفای سه‌گانه علیهم‌السلام و مرتکب شدن جرم خیانت و غدر به تیپو سلطان توسط میرصادق، و نیزه زدن میر جعفر به پشت امیر سراج الدوله ... (همه و همه نمونه‌هایی از این دست می‌باشند...)).

و دکتر محمد یوسف نجرامی در همان کتاب و در همان صفحه می‌گوید: «اقدامات قاطع و کوبنده‌ای که حکومت خمینی بر ضد اهل سنت و جماعت اتخاذ کرد، از آن‌ها بعید نیست؛ چرا که تاریخ همواره گواه است که در پی گذشت زمان، هر مصیبت و بلایی که بر سر امت اسلامی آمده‌است، شیعه در آن دست داشته است.» و وقتی که عبدالمنعم النمر درباره شیعیان قلم فرسایی کرد، از ناحیه آن‌ها مورد تهدید واقع شد. او خود این مسئله را در کتابش (الشیعه، المهدی، الدرر تاریخ و وثائق، ص ۱۰، طبع دوم، ۱۹۸۸ م). قید کرده‌است.

شیعه‌ها بغض و عداوت و سنت ستیزی خود را نسبت به اهل سنت در دل نهان داشته، بنا بر اساس عقیده‌ی کثیف تقیه آن‌ها را آشکار نمی‌کنند، و با اهل سنت تعارف کرده، به آن‌ها اظهار محبت دروغین می‌کنند. و این موجب شده که اهل سنت به دیدگاه واقعی شیعه واقف نگردند. و در این ارتباط دکتر عبدالمنعم النمر در کتابش (المؤامرة على الكعبة من القرامطه إلى الخميني)^۱ (ص ۱۱۸، طبع مکتب تراث اسلامی قاهره) می‌گوید: اما ما عرب‌های مسلمان به این مسئله توجهی ننموده، و فکر کردیم که گذشت سال‌های طویل همراه با اسلام دست به دست هم داده (و آن کینه و بغض را از ذهن آن‌ها پاک ساخته است) لذا، در خوشی ایرانی‌ها با آن‌ها شریک شدیم و بر این باور شدیم که خمینی همه آن مسائل تاریخی را فراموش خواهد کرد، و همچون یک رهبر اسلامی، نقش خود را برای امت اسلامی ایفا می‌کند، و بیداری اسلامی آن را رهبری می‌کند. و البته که این به مصلحت اسلام و همه مسلمانان است و در این باره هیچ فرقی میان فارسی و عربی و میان شیعه و سنی نیست. اما اتفاقات بعدی نشان داد که ما فقط در خواب و خیال بسر می‌بردیم یا در دریای آرزوهای خود غرق می‌شدیم. و متأسفانه هنوز هم که هنوزه - به رغم آن اتفاقات دلخراش - بعضی از جوانان و مردان ما در آن غرق هستند.

علاوه بر این، مجله روز الیوسف در شماره ۳۴۰۹ به تاریخ ۹۳/۱۰/۱۱، تحقیق خود را درباره شیعه در مصر، منتشر کرده است. و ما این خبر را از آن گلچین می‌کنیم: «و برای از بین بردن مانع درونی میان خود و میان دستگاه‌های امنیتی، شیعه‌ها در بیان‌های خود راهکار عجیبی را ارائه کردند؛ آن‌ها از دستگاه‌های امنیتی خواستند که به آن‌ها یک کارت شیعی جهت رویارویی با جریان جهاد و جماعت‌های تندرو، بدهد. چرا که شیعه - طبق گفته‌ی خود - بهتر از هر کسی می‌تواند جریان‌های سلفی را کشف

۱- دسیسه‌چینی بر علیه کعبه از قرامطه گرفته تا خمینی. م

کنند، و از فتاوی ابن تیمیه - باز هم به گفته خودشان - که تندروان در قتل و هرج و مرج افکنی آنها را به کار می‌گیرند، پرده‌ری کنند.»

برادر مسلمانم! شدیداً از این بر حذر باش که گفته شود این دروغی است که این مجله به آنها نسبت داده‌است. چه، شما خوب دانستید که آنها بر ضد مسلمانان با کفار هم‌دست و هم‌پیمان شدند و این به روایت خود کتاب‌های آنان است. هدف در نزد آنها وسیله را توجیه می‌سازد. ما به شما اطلاع دادیم که آنها کسی را که به ائمه‌ی دوازده‌گانه معتقد نباشد، خواه دستگاه امنیتی مصر باشد یا جماعت‌های اسلامی، کافر می‌دانند. با توجه به اینکه دشمنی و عداوت شیعه نسبت به مسلمانان متعهد سنی خاصیت بیشتر است، و نسبت به کسی که از حقیقت آنها آگاه می‌شود. بیشتر و بیشتر می‌گردد.

و اکنون آیا می‌دانی که اگر شیعه، در دولتی که چندان دستی در آن ندارد، پستی را تصاحب کنند، چه بر سر حال و روز سنی‌ها می‌آورند؟!

پاسخ را به شیخ آنها ابو جعفر محمدبن حسن طوسی که آن را در کتاب فقهی مورد اعتمادش در نزد شیعه تحت عنوان (النهاية في مجرد الفقه والفتاوى ص ۳۰۲، طبع ۲، دارالکتاب - بیروت) داده‌است، واگذار می‌کنیم.

او گفته است: «و هر کسی که از ناحیه ظالمی متولی ولایتی در اقامه حد یا اجرای حکمی گردد، باید معتقد باشد که او عهده‌دار این کار شده‌است از طرف سلطان حق. پس باید بر اساس مقتضای شریعت ایمان به اجرای آن پردازد. و هر وقت توانست بر مخالفت خود اقامه حد کند، پس باید آن را انجام دهد، چرا که این کار، از بزرگترین جهاد است.»

این همان موقف و موضع دشمنانه‌ی آنها در مقابل مخالفی است که خود طوسی در دو کتاب (استبصار، و تهذیب الأحکام) و دیگر علمای شیعه، ثابت کرده‌اند که همان سنی است. این دیدگاه در حالتی است که آنها تنها مرکزی از مراکز حکومتی غیرشیعه را عهده‌دار باشند، پس شما درباره دیدگاه آنها چه فکر می‌کنید در سایه دولتی که افرادی

مانند این طوسی و امثالش بر آن حکومت می‌کنند؟! از الله تعالی می‌خواهیم که آن‌ها را برگردن‌های مسلمانان مسلط نسازد!

۴- مباح دانستن اموال اهل سنت

و اما در ارتباط با اموال اهل سنت، به اضافه آنچه که مطالعه نمودی، آنچه را که از ابی عبدالله روایت کرده‌اند، برایت ذکر می‌کنیم. او گفته است: «هر جا که مال ناصبی را گیرآوردی، آن را بردار، و خمس آن را به ما بپرداز!» این روایت را شیخ آن‌ها ابو جعفر طوسی در تهذیب الأحکام (۱۲۲/۴) و فیض کاشانی در الوافی (۴۳/۶) استخراج کرده‌است. و آن خبر را شیخ آن‌ها درازی بحرانی در محاسن النفسانیه (ص ۱۶۷) نقل کرده، و آن را به جامع بودن وصف کرده‌است.

و به مضمون همین روایت، مرجع بزرگ شیعیان روح الله خمینی در تحریر الوسيله (۳۵۲/۱) فتوا داده: «قوی‌تر آنست که ناصب را به اهل حرب در زمینه مباح دانستن آنچه که از آن‌ها به عنوان غنیمت بدست می‌آید، و تعلق گرفتن خمس به آن، ملحق کنیم. بلکه ظاهر چنین است که مالش در هر کجا که یافت شد و به هر طریقی که باشد، گرفتن آن جایز است و واجب است که خمس آن را از آن استخراج کرد.» و همچنین این روایت را محسن معلم در کتابش (النصب والنواصب) - دارالهادی - بیروت - ص ۶۱۵، نقل کرده، که در آن به جایز بودن گرفتن مال اهل سنت استدلال می‌کند، چرا که آن‌ها در نظر این گمراه نواصب هستند.

روش‌های دزدی، کلاهبرداری، و فریبکاری و غیر این‌ها از اسباب حرام شده، در نزد خمینی حلال و جایز است که نسبت به اهل سنت بکار گرفته شود؛ چرا که خود می‌گوید: (به هر نحوی که باشد).^۱

بعضی از بیچاره‌های اهل سنت به ایران رفته و به خمینی تبریک باد گفته و بعضی هم وقتی که او فوت کرد به پیروان او، پیام تسلیت فرستادند. متأسفانه این‌ها مکتوبات خمینی را نخوانده و از منظور وی از ناصب و نواصب حالی نشده، در ترحم وی نسبت به خواجه نصیر الدین طوسی و تأیید خیانت‌های نسبت به اسلام و مسلمانان بغداد دقت نکرده‌اند. این چیزی است که این دسته از سنی‌های بیچاره از آن بی‌اطلاعند. آن‌ها بسوی جهل با هم مسابقه می‌کنند. و برنده کسی است که بیشتر از همه جاهل و ناآگاه باشد. لا حول ولا قوة إلا بالله. آری، آن‌ها بیچاره هستند. و ندانسته‌اند که مباح دانستن ریختن خون سنی‌ها و گرفتن مال آن‌ها، در نظرگاه شیعیان امری اجماع بسته شده‌است. فقیه و محدث آن‌ها شیخ یوسف بحرانی در کتاب معروفش (الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة) (۳۲۳/۱۲-۳۲۴) می‌گوید: «اطلاق کردن (واژه‌ی) مسلمان بر ناصب و اینکه درست نیست مال او را بخاطر مسلمان بودن وی گرفت، برخلاف چیزی است که گروه محق چه سلف و چه خلف بر آن است؛ زیرا به نظر آن‌ها، ناصب کافر و نجس است و گرفتن مال و حتی کشتنش هم جائز است.»

و نعمت الله جزائری در الأنوار النعمانية (ج ۲/۳۰۷) می‌گوید: کشتن آن‌ها (ناصبی‌ها) و مباح دانستن مالشان، جایز است. و یوسف البحرانی در الحدائق الناضرة (۳۶۰/۱۰) می‌گوید: «ابو صلاح، و ابن ادريس، و سالار، معتقد به این قول اند. و البته که این همان

۱- و بر اساس همین فتوای ظالمانه است که پیمانکاران شیعه دستمزد کارگران فقیر و مجبور افغانی را نپرداخته و بعد از چندین ماه کار و زحمت آنان را به پولیس و نیروی انتظامی سپرده و رد مرز می‌کنند؛ خوب است در این مورد تحقیق میدانی صورت بگیرد. [مصحح]

حق آشکار بلکه صریح از اخبار و روایت‌ها است. چرا که کم نیستند آن اخباری که بر کافر بودن مخالف و ناصبی بودن وی، و مشرک بودن وی و حلال بودن مال و خون وی انگشت می‌گذارند. چنانکه در کتاب (الشهاب الثاقب فی بیان معنی الناصب وما یترتب علیه من المطالب) دامنه‌ی این بحث را گسترش داده‌ایم. به گونه‌ای که هیچ شبهه و شک و نقض و تناقضی حول آن نمی‌گردد.»

با ذکر یک نکته^۱ این فصل را به پایان می‌رسانیم و آن اینکه: نصیر الدین طوسی و ابن علقمی تنها دو نفری از علمای شیعه نبوده‌اند که موجبات مصیبت و فاجعه بغداد را که هزاران کشته مسلمان داد، بوجود آوردند بلکه از سهیم بودن مجرم دیگری از علمای آن‌ها اطلاع پیدا کرده‌ایم.

و او کسی نیست جز جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر حلی، کسی که در نزد شیعیان ملقب به علامه است. این مسئله را شیخ آن‌ها محمد بن حسن نجفی در جواهر الکلام (۶۳/۲۲) برای ما ذکر کرده است. البته اشخاص دیگری را هم نام برده است.»

۵- نجس بودن اهل سنت در نزد شیعه

مرجع شیعه آیت الله العظمی محسن الحکیم در کتاب (مستمسک العروة الوثقی (۳۹۲/۱-۳۹۳، طبع آداب نجف ۱۳۹۱) می‌گوید: از جمله چیزهایی که در تهذیب بعد از نقل کردن آنچه که درباره مقنعه آمده است: این است که: مخالف اهل حق (شیعه) کافر است و لازم است که حکم وی، حکم کفار باشد مگر آن که با دلیل خارج شد. و چگونه اینگونه نباشد در حالی که دلایل مبنی بر نجس بودن وی یکبار به صورت اجماع از حلی حکایت شده که آن‌ها کافر هستند و بار دیگر، نصوص فراوانی هستند که خارج از حیطة

۱- البته این نکته تا حدی که من آگاهم کسی بدان واقف نشده است، مؤلف.

شمارش می‌باشند. بلکه گفته می‌شود. همه این نصوص متواتر هستند و کفر آنها را بیان می‌کنند!

و سوم به اینکه آنها از جمله کسانی هستند که ضرورت‌های دین را انکار نموده‌اند. چنانکه در (محکى المنتهى في مسألة اعتبار الإیمان في مستحق الزکاة) و در شرح کتاب (فص الیاقوت) و غیر آنها وارد آمده‌است و آنچه که دال بر کفر منکران ضرورت‌های دین است، آنها را هم شامل می‌شود. و چهارم، از جمله اینکه دلالت بر نجاست ناصب دارد، اجماع پیش گفته و غیر آن است به ضمیمه آنچه که بر ناصبی بودن آنها دلالت دارد مانند روایت معلی بن خنیس».

و بعد از اینکه در مناقشه کردن با اینان سخن را طولانی می‌سازد، آقای حکیم سخنان را با این گفته (۳۹۷/۱-۳۹۸) پایان می‌دهد: «مگر اینکه بعد از بناء، به نجاست ناصبی گفته شود و او بخاطر اجماع باشد. (آنگاه) اختلاف در مفهوم ناصبی از قبیل اختلاف لغت‌دانان در مفهوم لفظ است، و رجوع در آن به موثق‌ترین خواهد بود. و در (روایت مشهور آمده‌است) که دشمنان ائمه علیهم السلام، نجس هستند، بخصوص اینکه با روایت موثق ابن ابی یعفور موافق است (یعنی الصاق واژه‌ی نجاست).

شکی در دلالت آن روایت بر نجاست نیست، و نیز دو روایت پیش گفته ابن خنیس و سنان بر این موضوع دلالت دارند البته بعد از حمل کردن آنها بر آنچه قول مشهور بر آنست به اینکه از این دو روایت بیان فرد ناصب ائمه علیهم السلام مراد است. و او همان ناصب شیعه آنهاست از این حیث که آنها شیعه‌ی ایشان هستند و به (قول معروف) دوست دشمن، دشمن است و این همان چیزی است که تعیین شده‌است. پس دقت کن و اندیشه نما!

می‌گوییم: این همان چیزی است که تعیین شده و آن این است که اهل سنت در نظر حکیم و هم‌فکرانش، دشمن هستند.

و مرجع کنونی آنها ابوالقاسم موسوی خوئی در کتابش (منهاج الصالحین ۱۶/۱، طبع نجف) می‌گوید: «در ارتباط با عدد اشیاء نجس که آنها ده تا هستند دهم: کافر است و او کسی است که به دینی منسوب نشده است یا به دینی غیر از اسلام منسوب شده است یا به اسلام منسوب شده اما یکی از بدهیات آن را انکار کرده باشد. بطوری که این انکار وی به انکار رسالت منتهی گردد. آری انکار میعاد. موجب کفر مطلق است و هیچ فرقی میان مرتد و کافر اصلی حربی و ذمی و خارجی و غالی و ناصبی نیست.»

و مرجع اسبق آنها محمد کاظم طباطبائی در کتابش (العروة الوثقی، طبع تهران-ایران) می‌گوید: «اشکال و (ایرادی) در نجاست افراطی‌ها و خوارج و نواصب نیست» و خمینی در کتابش «تحریر الوسیله» (۱۸/۱، بیروت) می‌گوید: «و اما نواصب و خوارج که خدا لعنتشان کند، بی‌هیچ چون و چرایی نجس هستند.»

و روح الله موسوی خمینی در «تحریر الوسیله» (۱۱۹/۱) می‌گوید: سایر فرقه‌های شیعه غیر دوازده‌امامی، اگر نصب و معادات و فحشی نسبت به سایر ائمه از آنها سر نزد، مشکلی با آنها نداریم و آنها پاک هستند. اما اگر این‌ها از آنها سر بزند، پس آنها مانند نواصب هستند.

برادر گرامی دقت کن! چگونه شیعه‌هایی که دوازده‌امامی نیستند پاک هستند. اما اهل سنت را ذکر نکرده است چرا که آنها قطعاً نجس هستند و اگر تعریف (مشخص و منطقی) در این باره از آنها بدست نیاوریم همین کافی است که در سخنان خمینی ناصبی بودن اهل سنت و نجس بودن آنها در نزد شیعه، کاملاً مشهود است.

و شیخ آنها محمدبن علی بن حسین قمی ملقب به صدوق در کتاب (عقاب الاعمال ص ۲۵۲، طبع بیروت) از جعفر صادق روایت کرده که به او گفته است: «انسان مؤمن در ارتباط با نزدیکانش شفاعت می‌کند، (و شفاعتش پذیرفته می‌شود) مگر اینکه مشفوع ناصبی باشد. و اگر همه پیامبران مرسل و فرشتگان مقرب برای یک نفر ناصبی طلب شفاعت کنند، شفاعتشان پذیرفته نخواهد شد.»

و شیخ آن‌ها محمد باقر مجلسی این روایت را در کتابش (بحار الانوار، ۴۱/۸) نقل کرده‌است. و صدوق در کتاب مذکور (همان صفحه) از ابی بصیر از ابی عبدالله روایت کرده که: «نوح در کشتی سگ و خوک را هم با خود حمل کرد، اما حرامزاده‌ای را در آن قرار نداد و این در حالی است که ناصبی حتی از حرامزاده هم بدتر است.»

آیت الله العظمی سیدعبدالعلی موسوی سبزواری در جامع الأحکام (۵۷، طبع ۴، از منشورات دارالکتاب الاسلامی بیروت ۱۹۹۲) می‌گوید: کافر و او همان کسی است که به دینی غیر از اسلام منسوب است و آنچه از دین اسلام را که ضروری است، انکار می‌کند، بطوری که این انکار منتهی به انکار رسالت یا الوهیت یا انکار معاد گردد. البته در این باره هیچ فرقی میان مرتد و کافر اصلی و کافر ذمی و خوارج و افراطی‌ها و نواصب نیست.»

و آیت الله العظمی شیعه، سیدمحمد رضا گلپایگانی در مختصر أحكام (ص ۹ چاپ ششم، چاپخانه امیر المؤمنین قم، از منشورات دارالقرآن الکریم در ایران) می‌گوید: کسی که عداوت خود را نسبت به یکی از چهارده معصوم اظهار کند، یا به آن‌ها ناسزا بگوید، نجس است گر چه اسلام را ظاهر کند. در ضمن هیچ شبهه و تردیدی در کفر افراطی‌ها و نجاست آن‌ها نیست در حالی که آن‌ها معتقد به الوهیت امیر المؤمنین هستند. بدینسان خوارج و نواصب هم نجس هستند.»

می‌گوییم: دقت کن! او ناصبی را ذکر می‌کند که در آن عداوت و ناسزا نسبت به اهل بیت صورت بگیرد و آن‌ها نواصبی معروف در تاریخ هستند. و امروزه کسی از آن‌ها یافت نمی‌شود. پس نواصبی از نوعی دیگر را ذکر می‌کند که از آن جمله‌اند خوارج (آنجا که می‌گوید و بدینسان ...) یعنی اهل سنت و قبلاً ثابت کردیم که ناصبی در نزد آن‌ها همان اهل سنت است. (به فصل نواصب در نظر شیعه که همان اهل سنت و جماعت هستند، مراجعه کنید) و شیخ آن‌ها یوسف بحرانی در شرح الرساله الصلاتیه (۳۳۴ طبع ۱ مؤسسه اعلمی مطبوعات بیروت ۱۹۸۸) می‌گوید: ناگفته پیداست که این استدلال ضعیف و سست‌پایه است. چرا که روایت‌های جامع و بلکه به لحاظ معنایی متواتر (زیادی)

وجود دارند که این استدلال را رد می‌کنند. چنانکه ما آن را در رساله مورد اشاره قرار گرفته توضیح دادیم و گفتیم که مخالف (شیعه) کافر و ناصبی و نجس است. و شکی در این نیست که این دو روایت از تعارض آن روایت‌ها با یکدیگر به لحاظ سند و عدد و دلالت می‌کاهند. واجب این است که یا آن را حمل بر تقیه نمود که این یکی بخاطر وجود قرینه روای‌ها در هر دو، ظاهرتر است یا اینکه آن‌ها را به ماعدای مخالف (اهل سنت) تخصیص دهیم. چنانکه لازم است آن را به ماعدای غالی و خوارج و نواصب (به مفهوم مشهور در میان علمای ما) اختصاص دهیم چرا که علمای ما در کفر همه این‌ها (کوچکترین) اختلافی ندارند.»

و نعمت الله جزائری در کتاب الأنوار النعمانية (ج ۲، ص ۳۰۶، چاپ اعلمی - بیروت) می‌گوید: و اما ناصب و احوال وی با بیان دو مسئله روشن می‌شود:
اول: در بیان معنای آن ناصبی که بنا به روایت‌ها نجس است و حتی از یهودی و مسیحی و مجوس هم بدتر است! و (دوم) اینکه او به اجماع علمای امامیه، کافر و نجس است.» و مرجع شیعه میرزا حسن حائری احقاقی در کتابش (احکام الشیعه ۱/۱۳۷۱، مکتبه جعفر الصادق - کویت) می‌گوید: و نجاست‌ها: دوازده تا هستند. و کفار را از آن و سپس نواصب را از اقسام کفار بر شمرده است.»

و آیت الله جواد تبریزی در المسائل المنتخبة (۶۶) مکتب فقهی - کویت، و آیت الله علی سیستانی در المسائل المنتخبة ص ۸۱ دار التوحید - کویت، و آیت الله میرزا علی غروی در (موجز الفتاوی المستنبطة ص ۱۱۵) دارالمحجة البيضاء - بیروت؛ خود این کلام را گفته است.

۶- عدم کارکردن در نزد اهل سنت جز برای تقیه کاری

شیعیان وارد دم و دستگاه‌های حکومتی سنی‌ها می‌شوند تا از یک سو زیان و ضرر را از هم‌کیشان خود دفع کرده، و از سوی دیگر به نوعی از یکتاپرستان انتقام بگیرند! این چیزی است که مذهبشان آن‌ها را بدان تشویق می‌کند. عاملی در وسائل الشیعة (۱۳۷/۱۲) از ابی الحسن علی بن محمد روایت کرده که محمد بن علی بن عیسی نامه‌ای به او نوشت و در آن از او درباره کار کردن برای بنی عباس و گرفتن مال آن‌ها در صورت توانایی سؤال کرد که رخصتی هست یا نه؟! او گفت: اگر به زور شما را به دم و دستگاه حکومتی ببرند و به کاری منصوب سازند، (این خود عذر است) و الله تعالی عذر را می‌پذیرد و اگر به عکس این باشد. مکروه است. اولی بهتر است که انسان به کم خود قانع باشد و چشم به کار کردن در دم و دستگاه آنان و حقوق گرفتن از آنان ندوزد. این شیعه گوید: من هم در جواب نامه محمد بن علی نوشته که هدف من از کار کردن در آن، ضرر رساندن به دشمن و انتقام‌گیری از اوست. گر چه این کار را از طریق نزدیک شدن به او انجام دهم. (آیا این کار مشکلی ندارد؟) جواب داد: هر کس این کار را به این نیت انجام دهد نه تنها وارد شدنش حرام نیست، بلکه اجر و ثواب هم خواهد برد.

می‌گوییم: دقت کنید که چگونه این شیعه صراحتاً به امام خبر می‌دهد که هدفش از کار کردن در دم و دستگاه حکومتی بنی عباس آسیب رسانی به آن‌ها و انتقام‌گیری از آنهاست و امام هم (با نهایت خونسردی) به او جواب می‌دهد که این کار مایه کسب اجر و پاداش است.

و حر عاملی در وسائل شیعه (۱۳۱/۱۲) از صفوان بن مهران جمال روایت کرده که او گفته است: بر ابو الحسن اول وارد شدم، آنگاه به من گفت: ای صفوان همه کارهایت خوب و زیباست مگر یک کار! گفتم: فدایت بشوم چه کاری؟! گفت: همین که به هارون الرشید شتر کرایه داده‌ای؟! گفت: بخدا آن را بمنظور ترمرد و سرکشی و غرور و برای

شکار کرایه نکرده‌ام. بلکه آن را برای راه مکه کرایه کرده‌ام. و خود آن را سرپرستی نمی‌کنم اما غلامان خود را همراه آن‌ها می‌فرستم. گفت: آیا کرایه تو هم بر آنان واقع می‌شود؟! گفتم: آری، فدایت بشوم. او برایم گفت: آیا دوست داری که آن شترها نزد تو باشد تا کرایه‌ی تو زیاد نشود؟ گفتم: بلی. گفت: کسی که دوست داشته باشد آن شترها باقی بماند، از آن‌ها و کسی که از آن‌ها باشد، عاقبتی جز آتش ندارد. صفوان گوید: بلافاصله رفتم و همه شترهایم را فروختم خبر این کار من به هارون رسید لذا من را فراخواند و به من گفت: ای صفوان! بمن خبر رسیده که تو شترهایت را فروخته‌ای؟ گفتم: آری. گفت: پس چرا گفتی که من پیرمردی پا به سن گذاشته هستم و غلام‌ها هم خوب مسئولیت‌ها و کاری خود را انجام نمی‌دهند. گفت: بعید است بعید است! من خوب می‌دانم که با اشاره چه کسی این کار را کرده‌ای.

او کسی نیست جز موسی بن جعفر. گفتم: مرا با او چه کار؟! گفت: دست از این حرف‌ها بردار! بخدا اگر رفاقت خوب تو نمی‌بود، حتماً تو را می‌کشتم.

و حر عاملی در وسائل الشیعة (۱۲-۱۴۰) از علی بن یقطین روایت کرده که او گفته است: به ابو الحسن گفتم: در رابطه کار آن‌ها چه می‌گوئی؟! گفت: اگر حتماً مجبور شدی که کاری بکنی، از اموال شیعه حذر کن! او در پاسخ گفت: ظاهراً اموال و مستحققات حکومتی را از شیعه می‌گیرد و در خفا به آن‌ها بر می‌گرداند.

می‌گویم: بیدار شوید و عبرت بگیرید ای علمای اهل سنت «ظاهراً اموال و مستحققات حکومتی را از شیعه می‌گیرد و در خفا به آن‌ها بر می‌گرداند.»

۷- لعنت کردن مردگان اهل سنت به هنگام حضور یافتن در کنار جنازه‌ی آنها

شیخ آن‌ها محمدبن محمد نعمان ملقب به مفید در کتاب «المقنعه ص ۸۵، مؤسسه نشر اسلامی قم- ایران» می‌گوید: «برای هیچ یک از اهل ایمان جایز نیست که یکی از مخالفان ولایت را غسل دهد یا بر روی آن نماز میت بخواند. و اگر چاره‌ای جز این نداشت، از جهت تقیه، او را غسل (اهل مخالف) دهد، و به هنگام نماز خواندن او را لعنت کرده، و دعایی برای او نخواند.»

و این کلام را شیخ گروه آن‌ها، ابو جعفر محمدبن حسن طوسی در تهذیب الاحکام (۲۳۵/۱، طبع ۳، تهران) نقل کرده، و با این کار بغض و خبثت و غرض خود را نسبت به کسانی که با وی هم‌کیش نیستند، ثابت کرده‌است. وی گفته: «اصل در آنست که مخالف اهل حق کافر است. لذا حکم وی باید حکم کافر باشد مگر آنکه با دلیل خارج بشود. و اگر که غسل کافر درست نیست. پس باید غسل مخالف هم درست نباشد. و اما نماز خواندن آن تا حدی است که رسول ﷺ و ائمه بر منافقان خوانده‌اند. و بعداً ان شاء الله کیفیت نماز خواندن بر مخالفان را بیان خواهیم کرد. و نیز چیزی که دلالت دارد بر اینکه غسل کافر به اجماع امت درست نیست؛ چرا که آن‌ها متفقاً بر این باورند که این مسئله در شریعت حرام و قدغن شده‌است.»

و شیخ آن‌ها محسن الحکیم در مستمسک العروة الوثقی (۳۹۲/۱) بخشی از کلام این طوسی را گلچین کرده‌است.

و طوسی در تهذیب الاحکام (۱۹۶/۳) از حلبی از ابی عبدالله روایت کرده که او گفته است: وقتی که عبدالله بن ابی بن سلول مرد، پیامبر ﷺ در کنار جنازه‌اش حاضر شد، آنگاه عمر به رسول خدا گفت: آیا مگر خدا شما را منع نکرده از اینکه بر سر قبرش حاضر شوی؟! شوی!

فرمود: وای بر تو، تو چه می‌دانی که من چه گفتم؟! من گفتم: خدایا، درونش را آکنده از آتش ساز! و قبرش را پر از آتش کن! و او را به آتش ملحق ساز! آنگاه عبدالله گفت: در اینجا چیزی از پیامبر ﷺ ظاهر شد که آن را نمی‌پسندید. و حر عاملی این روایت را در (وسائل الشیعة) ۲۴۰ ص ۷۷۰، تحت باب (کیفیه الصلاة علی المخالف و کراهة الفرار من جنازته إذا کان یظهر الإسلام)، درج کرده است. می‌گویم: این از جمله چیزهایی است که دلالت می‌کند بر آن که این دعا، در نزد وی، بر اهل سنت هم انطباق پیدا می‌کند. (پناه بر خدا) و طوسی در تهذیب الاحکام (۱۹۷/۳) و این بابویه در (من لا یحضره الفقیه ج ۱/۱۰۵، طبع ۵، دارالکتب الاسلامیه - تهران)، و حرّ عاملی در وسائل الشیعة (۷۷۱/۲) از ابی عبدالله روایت کرده‌اند که مردی از منافقان مرد. آنگاه حسین بن علی بیرون شد و همراه آن به راه افتاد یکی از خدمتکارهای او به او رسید و حسین به او گفت: ای فلانی به کجا می‌روی؟ خدمتکارش به او گفت: از این جنازه فرار می‌کنم تا نماز بر سرش نخوانم آنگاه حسین به او گفت: در کنار طرف راست من بایست و هر چه را که من می‌گویم، تو هم تکرار کن! وقتی که ویش بر او تکبیر زد، حسین گفت: الله اکبر خدایا، فلان عبدت را هزار لعنت کن، آن هم لعنت‌هایی مشابه هم. خدایا (فلان) بنده‌ات را در بندگانت و بلدهایت خوار و ذلیل کن! و گرمی آتشت را بر او برسان، و شدیدترین عذابت را به او بچشان! چرا که او با دشمنان تو، بنای دوستی و محبت می‌نهاد، و با اولیات دشمنی می‌کرد، و اهل بیت پیامبرت را مبعوض می‌داشت.» (لفظ از خود وسائل است).

نکته: محمد بن حسن طوسی در تهذیب گفته است (۳۱۶/۳): و اما اینکه بایستی چهار تکبیر بخوانیم، محمول بر تقیه است، چرا که آن مذهب مخالفان است. می‌گویم: از این عبارت، اطلاق لفظ مخالفین - بویژه - اهل سنت فهم می‌شود؛ چرا که آن‌ها، بر جنازه‌ها چهار تکبیر می‌خواندند (یعنی نماز میت در نزد سنی‌ها دارای چهار تکبیر است). و نیز به وسیله‌ی آن آنچه که در وسائل آمده است از باب نماز بر مخالف

(یعنی سنی) روشن می‌شود. چرا که روایت‌هایی که روبه‌روی شماست را در زیر آن درج کرده است. و حر عاملی در وسائل الشیعة (۷۷۱/۲) [باب کیفیة الصلاة علی المخالف (السنی)] از محمد بن مسلم، از یکی از آنها، روایت کرد، که او گفته است: «اگر منکر حق باشد، پس بگو: خدایا شکمش را پر از آتش، و قبرش را سرشار از آتش کن و مارها و عقرب‌ها را بر او مسلط نما!»

و شیخ آنها یوسف البحرانی در «حدائق» (۴۱۴/۱۰) و محمد حسن نجفی در «جواهر الکلام»، (۴۸/۱۲) این روایت را ذکر کرده است.

و شیخ آنها صدوق، در کتاب (فقیه من لا یحضره الفقیه) (۱۰۵/۱) از ابی عبدالله روایت کرده که او گفته است: اگر بر دشمن الله نماز خواندی، پس بگو: خدایا ما جز این نمی‌دانیم که او دشمن تو و پیامبر تو است. خدای قبرش را سرشار از آتش کن! و شکمش را پر از آتش کن! و زود او را به آتش داخل کن! چرا که او با دشمنان تو دوست بود، و اولیای تو را دشمن می‌داشت، و اهل بیت پیامبر تو را مبعوض می‌داشت؛ خدایا! قبرش را بر او، تنگ کن! وقتی که بلند کرده شد، بگو: خدایا هیچ گاه او را بلند مکن و پاک مساز!

و این روایت را جناب حرّ در وسائل الشیعة (۷۷/۲) و بحرانی در حدائق (۴۱۴/۱۰)، و نجفی در الجواهر (۴۹/۱۲)، ذکر کرده‌اند.

و یوسف بحرانی بعد از ذکر این روایت و غیر آن در «الحدائق»، (۴۱۵/۱۰) گفته است: و این روایت‌ها - همگی - چنانکه ملاحظه می‌کنی، در رابطه با مخالف از اهل سنت است. و در این هنگام، لازم است همه این اخبار و روایت‌ها و آن دو روایت پیش گفته، بر محل ورود آنها، مختصر شود.

در واقع قول اغمام (اگر منکر حق باشد) یعنی اگر معتقد به ائمه دوازده‌گانه نباشد. و این رکنی از ارکان دین در نزد آنهاست. به همین خاطر شیخ آنها، ابن بابویه صدوق در

فقیه (۱۰۱/۱) می‌گوید: و دلیل اینکه بر مرده پنج تکبیر زده می‌شود، این است که الله تعالی بر مسلمانان پنج فرض را فرض کرد: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت. و ولایت در نزد آنها چنانکه گفتیم، همان امامت دوازده امام است چنانکه یوسف البحرانی در «حدائق» (۳۵۹/۱۰) تصریح کرده‌است: اختلافی در وجوب نماز میت بر مؤمنی که معتقد به امامان دوازده‌گانه‌اش است، نمی‌باشد. چنانکه همگی متفقاً بر این قول هستیم که نماز میت نه تنها بر خوارج و نواصب و غلاة و زیدیه و غیر این‌ها از کسانی که اصل اساسی دین را انکار می‌کنند، واجب نیست بلکه جایز هم نمی‌باشد، مگر از باب تقیه.

و در شرح «الرسالة الصلواتية» (۳۲۸) گفته‌است: بدان، که دعا برای مرده بعد از تکبیر چهارم در صورتی است که او مؤمن باشد، اما اگر مؤمن نباشد، دعا بر ضد او خوانده می‌شود؛ چرا که مخالفت اهل حق است، و برایش اینطور دعا می‌شود: خدایا شکمش را پر از آتش کن! و قبرش را پر از آتش نما! و مارها و عقرب‌ها را بر او مسلط نما. چنین است در صحیح محمدبن مسلم، و البته غیر از این هم روایت شده‌است.

و در حدائق (۴۱۷/۱۰) می‌گوید: و در کل از آنچه در مطلب اول ذکر کردیم، دانستی که بر شخص مخالف نماز خوانده نمی‌شود. مگر از باب تقیه.

و شیخ آنها ابو احمدبن احمدبن خلف آل عصفور بحرانی در حاشیه‌اش بر شرح (الرساله الصلواتیه) حاشیه ۳۳۳، سخن علامه آنها، «مفید» را نقل کرده، سپس می‌گوید: «و شیخ در تهذیب در این مورد با او موافقت کرده‌است چرا که برای آن دلیل آورده که مخالف اهل حق کافر است. و لازم است که حکم وی، حکم کفار باشد تا آخر سخنانش، و ابو صلاح از جایز بودن نماز بر مخالف منع کرد، مگر به عنوان تقیه، و ابن ادریس وجوب نماز را جز بر معتقد و کسی که بر حکم اوست مستضعف و شش ساله منع کرده‌است. و از کلام سالار و مذهب سیدمرتضی در ارتباط با مخالفان چنین فهم می‌شود. چه این‌ها هم حکم بر کافر بودن آنها کرده‌اند.»

و سخن وی که می‌گوید: (جز بر معتمد) یعنی معتقد به ائمه‌ی دوازده‌گانه. و میرزا حسن حائری احقافى در کتابش (احکام الشیعه ج ۱، ص ۱۸۶ - مکتب جعفر الصادق - کویت، ۱۹۹۷) می‌گوید: نماز خواندن بر همه اقسام کافر چه کتابی باشد و چه غیر آن، جایز نیست و هم‌چنین بر مخالف هم جایز نیست مگر بخاطر تقیه یا ضرورتی باشد که در آن صورت، بدنبال تکبیر چهارم بر او لعنت می‌فرستد، و در پنجمی، تکبیر نمی‌گوید.

و باز در همان مصدر (۱۸۷/۱) می‌گوید: اگر نماز میت بر مؤمن خوانده شد، باید پنج تکبیر گفته شود و میان آن‌ها چهار دعا خوانده شود. اما اگر نماز بر مخالف یا منافق باشد، بر چهار تکبیر اقتصار کرده می‌شود و بعد از تکبیر چهارم بر ضد او دعا کرده می‌شود.

۸- نماز تقیه به منظور فریب دادن اهل سنت

بعضی‌ها با نماز خواندن شیعه در پشت علمای اهل سنت فریب خورده و گمان می‌برند که این کار نشانه مودت و اخوت شیعه نسبت به اهل سنت است. در فصل عقیده شیعه درباره کسی که معتقد به امامت دوازده امام نیست، سخن خمینی را ذکر کردیم که می‌گفت: ایمان جز به واسطه‌ی ولایت علی و اوصیایش حاصل نمی‌شود، و شناخت ولایت شرط قبولی اعمال است و این از جمله امور مسلم در نزد شیعیان است. پس بیا و گوش ده به آنچه که نهفته‌ها را برای شما کشف می‌سازد:

شیخ و محدث آن‌ها، محمدبن حسن حر عاملی در دایرة المعارف - که در نزد شیعه مورد اعتماد است - (وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة ۹۰/۱) بابی را تحت عنوان (بطلان عبادت بدون ولایت ائمه علیهم السلام و اعتقاد به امامت آن‌ها) باز کرده، و در زیر آن ۱۹ حدیث درج نموده که از جمله آن این است: از ابو جعفر - در حالی که

شیعه‌ی خود را خطاب قرار می‌دهد - روایت شده که: اما بخدا، برای الله حاجیانی جز شما وجود ندارد، و فقط و فقط از شما می‌پذیرد.»

پس حر عاملی در وسائل الشیعة بعد از حدیث ۱۹ (۹۶/۱) می‌گوید: «و در این ارتباط جداً احادیث فراوانی موجود می‌باشد.» سپس بابی را در کتاب وسائلش (۳۸۸/۵) تحت عنوان (اشترای کون إمام الجماعة مؤمناً موالياً للأئمة وعدم جواز الاقتداء بالمخالف في الاعتقادات الصحيحة الأصولية لإتقية)^۱.

سپس شیخ و سید و مولا و فقیه اسلام آنها و محقق و علامه و امام و آیت الله العظمای آنان حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی می‌آید و در دایرة المعارف که در نزد شیعه‌ها بسی مهم است (جامع احادیث الشیعه/۱/۶۲۲) بابی را بعنوان (شرط گرفتن قبول اعمال به ولایت ائمه علیهم السلام و اعتقاد داشتن به امامت آنها) باز می‌کند، و در زیر آن ۷۸ حدیث ذکر کرده‌است. از جمله آن، در همان مصدر مذکور (۴۲۹/۱) حدیثی را از پیامبر ﷺ روایت کرده که ایشان فرمود: «قسم به آن کسی که مرا بحق فرستاده، اگر یکی از آنها هزار سال میان رکن و مقام عبادت کند، پس به ولایت علی و ائمه فرزندان علیهم السلام ایمان نیاورد، الله تعالی او را بر روی دماغش در آتش جهنم می‌اندازد.» و همین بروجردی (۴۳۱/۱) از ابو حمزه روایت کرده که او گفته است: از ابو عبدالله شنیدم که می‌گفت: «هر کس که مخالف شما باشد، گرچه عبادت کند، فقط خود را زحمت داده، و منسوب به این آیه است»:

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَشِيعَةٌ ﴿۱۰۰﴾ عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ تَصَلَّىٰ نَارًا حَامِيَةً﴾ (الغاشیه: ۲ - ۴)

«چهره‌هایی در آن روز ذلت‌بار هستند آنها که پیوسته عمل کرده، و رنج (بی‌فایده) بردند. و در آتش سوزان وارد می‌گردند.»

۱- مؤمن بودن و عاشق ائمه بودن شرط امام جماعت، و عدم صحت اقتداء به مخالف در اعتقادات صحیح اصلی، مگر در حالت تقیه).

این همان اصل ثابت و لا یتغییر در نظر آنان است! و چون دین آن‌ها بر اساس تقیه و فریب دیگران و عدم صداقت با آن‌ها استوار است، به عنوان تقیه و فریب دادن اهل سنت، نماز را (در پشت آن‌ها) جایز دانسته‌اند. چنانکه حر عاملی در وسائل الشیعة (۳۸۸/۵) بابی را به این مفهوم اختصاص داده‌است. پس در وسائل الشیعة (۳۸۵/۵) بابی را به عنوان (استحباب إيقاع الفريضة قبل المخالف وحضورها معه)^۱، و در جلد ۵، ص ۳۸۱ باز هم بابی را به عنوان (استحباب حضور الجماعة خلف من لا يقتدی به للتقية والقيام في الصف الأول معه)^۲ ترتیب داده‌است.

و بدینسان بروجردی در جامع احادیث الشیعه (۴۱۰/۶) بابی را بعنوان (عدم جواز نماز در پشت سر مخالف اعتقادات صحیح جز به جهت تقیه که در آن صورت برای او مستحب است که در جماعت مخالفان حضور یابد و در صف اول همراه با آنان باشد. باز کرده‌است.

و باز هم در همان کتاب (۴۱۸/۶) بابی را به عنوان (سنت است برای مرد که نماز فريضة را در وقت خودش ادا کند، پس همراه با مخالف - به جهت تقیه - آن را با مخالف ادا کند خواه امام باشد یا مأموم یا آن را نداند. و به آن‌ها نشان بدهد که نماز می‌خواند و در حالی که نماز نمی‌خواند.

به همین خاطر وقتی که از ابوالقاسم خوئی درباره نماز با جماعت مسلمانان پرسیده شد (چنانکه در کتاب مسائل و ردود ج ۱ - ص ۲۶ - مهر قم آمده‌است).

در جواب گفت: «صحیح است اگر بعنوان تقیه انجام شود.» و هنگامی که آیت الله العظمی محمدرضا موسوی گلپایگانی - چنانکه در (إرشاد السائل ۳۸، مکتبة الفقيه

۱- (مستحب بودن نماز خواندن در پشت مخالف و حاضر شدن با او).

۲- (مستحب بودن حاضر شدن در جماعت در پشت سر کسی که به او اقتدا کرده نمی‌شود، به جهت تقیه، و ایستادن در صف اول همراه با او).

کویت) مشهود است - در ارتباط با نماز در مساجد مسلمانان مورد سؤال قرار گرفت؛ جواب داد: همه این‌ها در حالت تقیه جایز است بشرطی که ترک کردن نماز با آن‌ها یا در مساجد آن‌ها، موجبات اذیت و آزار و نفرت را فراهم آورد.

و همچنین در کتاب (مجمع المسائل توزیع مکتب عرفان - کویت، ۱، ۱۹۴) در این باره که اقتدا کردن به امام جماعت سنی‌ها درست یا نه، مورد سؤال قرار گرفت. جواب داد: در حالت تقیه اشکالی ندارد، و پاداش آن بزرگ است.» و همچنین وقتی که در کتاب فرق ص ۳۹، درباره اینکه آیا درست است که به عنوان مأموم در پشت سر سنی نماز بخوانم بدون اینکه خودم قرائت کنم؟ مورد سؤال قرار گرفت، در جواب گفت: «چه در حال ضرورت و چه در حال عادی اشکالی در آن نیست. و نماز در حالت امکان اعاده می‌شود. والله العالم.»

و از علی خامنه‌ای در کتابش (اجوبة الاستفتائات، ص ۱۷۸، دارالحق - بیروت) درباره درست بودن یا نبودن نماز پشت سر سنی سؤال کردند. وی در جواب گفت: اگر به عنوان نوعی مدارا کردن با آن‌ها باشد، نماز جماعت در پشت سر آن‌ها درست است. اما برادر مسلمانم! وقتی که این کتاب توسط دارالنبأ منتشر شد، شیعه عقیده تقیه را در نزد خود بکار بستند و واژه‌ی (برای مدارا کردن را) به جمله‌ی (جهت حفاظت از وحدت اسلامی) تغییر دادند. و آیت الله آن‌ها کاظم حرائری در کتابش (الفتاوی المتخبة ۷۵/۱، مکتبه الفقیه کویت) در این باره که آیا نماز خواندن پشت برادران اهل سنتمان - بدون - تقیه جایز است یا نه؟!، و حکم فتوای خمینی در موسم حج مبنی بر جایز بودن نماز در پشت سر سنی چیست؟ در جواب گفت: درست نیست. و قیاس آن به فتوای امام خمینی در موسم حج، قیاس مع الفارق است.»

و همچنین در همان مصدر سابق ص ۸۱ وقتی از او پرسیده شد: آیا عنوان وحدت اسلامی می‌تواند بعنوان علت و خاستگاهی برای جایز بودن نماز در پشت سنی قرار

گیرد؟، جواب داد: وحدت به عنوان علت و خاستگاه جایز بودن نماز در پشت سنی محسوب می‌شود، اما بهتر است که نماز اعاده شود.

و در مسائل فقهی (ج ۱، ص ۱۰۷، دارالملک) از آیت الله العظمی محمد حسین فضل الله پرسیده شد: با توجه به اینکه میان ما و سنی‌ها در بعضی از احکام نماز اختلافاتی هست، آیا درست است که ما بعنوان مأموم در پشت سر آن‌ها نماز جماعت بخوانیم؟! جواب داد: «بعنوان تقیه، این کار جائز است.» و همچنین میرزا حسن حائری احقاقی در کتابش احکام الشیعه ج ۲، ۳۴۱-۳۴۲، تحت عنوان (فی موارد الجماعه) گفته است: در حالت ضرورت و تقیه حضور در جماعت مخالفان و نماز خواندن با آن‌ها، واجب است و به آن اکتفا می‌شود.

و گفته است: هر شیعی که قبل از حضور در مسجد، بتواند نماز خود را بخواند، و پس با آن‌ها دوباره بخواند، یا اینکه بعداً نمازش را اعاده کند، کارش درست است. و گفته است: سنت است که بعنوان تقیه و متابعت آن‌ها بصورت ظاهری، در حالت عادی هم در جماعت اهل سنت حاضر شویم و در صف اول همراه با آنان بایستیم. اما (بهتر است) که بدون اقتدا به آن‌ها نماز خود را بخوانیم.»

برادر مسلمانم! بعد از همه این‌ها دانستی که نماز خواندن شیعه در پشت سر سنی، تنها و تنها فریب و نیرنگ است و مبلغ شیعی جناب محمد تیجانی به این فریب اعتراف کرده چرا که گفته است: شیعه‌ها چه بسیار که با اهل سنت و جماعت بعنوان تقیه نماز می‌خواندند، و بلافاصله پس از انقضای نماز عقب کشیده و شاید بیشتر آن‌ها به هنگام رجوع به منزلش، نمازش را اعاده می‌کرده‌است. (کل الحلول عند آل الرسول ص ۱۶۰ دارالمجتبی - بیروت).

و همچنین قرار دادن دست راست بر دست چپ و آمین گفتن بعد از فاتحه - چنانکه اهل سنت انجام می‌دهد - در نزد شیعه از مبطلات نماز هستند. اما در حالت تقیه می‌توان آن‌ها را جایز دانست.

علمای رافضی زیر این فتوا را داده‌اند:

- ۱- روح الله موسوی خمینی در تحریر الوسيله (۱۸۶/۱، ۱۹۰/۲) (او معتقد است که قرار دادن دست راست بر دست چپ از مبطلات نماز است اما او بعنوان تقيه آن را جایز دانسته است).
- ۲- آیت الله العظمای آن‌ها محمد رضا گلپایگانی در مختصر الاحکام (۶۸-۶۹).
- ۳- آیت الله العظمای آن‌ها سید عبدالاعلی سبزواری در جامع الأحکام (۹۲-۹۳).
- ۴- حسن حائری احقاقی در احکام شیعه ۲-۳۲۵-۱۹۹۷.
- ۵- محمد حسین فضل الله در مسائل فقهی ۱، ۹۲، ملاک - بیروت.
- ۶- میرزا علی غروی در (موجز الفتاوی المستنبطه و العبادات) ص ۱۸۱، دارالمحججه البيضاء - بیروت).
- ۷- علی سیستانی در مسائل منتخبه ص ۱۳۹ - دارالتوحید، کویت.
- ۸- جواد تبریزی در مسائل المنتخبه ص ۱۱۹ - مکتبه الفقیه، کویت.
- ۹- ابوالقاسم خوئی (المسائل المنتخبه - مبطلات نماز).

۹- درست بودن غیبت کردن مخالفان (اهل سنت)

مجتهد بزرگ آن‌ها روح الله موسوی خمینی در کتاب «المکاسب المحرمه» (۲۵۱/۱) طبع قم ایران، می‌گوید: منصفانه است اگر بگوئیم هه این روایت‌ها به نوعی در اثبات غیبت کردن مخالفان قصور ورزیده‌اند. بلکه شکی در این وجود ندارد که این روایت‌ها فقط و فقط در به غیبت کردن مؤمن دوستدار ائمه حق اختصاص دارند. می‌گوییم: دقت کنید، حرمت غیبت در نزد او، تنها به کسی اختصاص دارد که معتقد به ائمه دوازده‌گانه است. و پیش از آن اعتراف کرده که روایت‌ها از اثبات حرمت غیبت

آن‌ها (یعنی اهل سنت) قاصر هستند. این اسلوب پیچیده وی را خوب نگاه کنید از این لحاظ که نگفت اهل سنت، بلکه گفت: در قصور آن‌ها از اثبات حرمت غیبت آن‌ها. و همچنین خمینی در «المکاسب المحرمة» ۱۲۴۹/۱۱ می‌گوید: ظاهر چنین است که غیبت کردن مؤمن خاصاً حرام است، اما غیبت کردن مخالف جایز است مگر اینکه به جهت تقیه و یا مسائل دیگر از غیبت کردن آن‌ها خودداری شود. و آیت الله آنان، سیدعبدالحسین دست غیب که در نزد آن‌ها به شهید محراب ملقب است، در کتابش «گناهان کبیره» (۲/۲۱۷ ط دارالاسلامیه بیروت ۱۹۸۸ هـ) می‌گوید: «باید بدانیم که حرمت غیبت فقط به مؤمن اختصاص دارد یعنی کسی که معتقد به عقاید راستین است که از جمله آن‌ها اعتقاد به ائمه دوازده‌گانه می‌باشد. و بر این اساس، غیبت کردن مخالفان، حرام نیست.»

می‌گوییم: این چیزی است که دست غیب به آن اعتراف می‌کند. او یکی از نزدیکان امام روافض آیت الله خمینی است، و از سال ۱۹۸۳ رهبری انقلاب در شیراز را به عهده او گذاشته‌اند. بنابراین عدم غیبت کردن اهل سنت به شکلی علنی و بی‌پرده مایه گرفته از تقیه است نه به این خاطر که مسلمان هستیم و در نزد آن‌ها دارای حرمت و ارزشی هستیم؛ چرا که غیبت کردن کسی در نزد آن‌ها حرام است که مؤمن و عاشق ائمه دوازده‌گانه است!

شیخ آن‌ها محمد حسن نجفی هم آنچه را که خمینی مقرر کرده، او هم مقرر کرده‌است. او در کتابش (جواهر الکلام ۶۳/۲۲) می‌گوید: «در هر حال چنین پیداست که حرمت غیبت کردن فقط به مؤمنان قائل به امامت ائمه دوازده‌گانه اختصاص دارد و دیگر کافران و مخالفان - حتی به انکار یک نفر از آن‌ها علیهم السلام - از این قاعده مستثنی هستند.»

و باز هم محمد حسن نجفی می‌گوید (۶۲/۲۲): در هر حال چنین بنظر می‌رسد که می‌بایستی مخالفان را به مشرکان ملحق سازیم. چرا که در هر دو کفر اسلامی و ایمانی

لحاظ می‌شود. بلکه ناسزاگویی به آن‌ها در ملأعام از بزرگترین عبادت بندگان است مادامی که تقیه مانع نشود و بهتر از این غیبت کردن آن‌ها می‌باشد که سیره شیعه در تمامی عصرها و سرزمین‌ها - چه عالم و چه عوام - بر اساس آن جاری شده، تا جایی که کاغذها را از آن سرشار کرده‌اند بلکه غیبت کردن مخالفان در نزد آن‌ها از بزرگترین طاعات و کاملترین قربات^۱ است! بنابر این جای تعجب نیست که در این باره اجماع حاصل بشود! چنانکه بعضی از آن‌ها از این مسأله در تعجب هستند. بلکه می‌توان ادعا کرد غیبت کردن مخالفان از جمله ضروریات است تا چه رسد به قطعیات؟!

سپس بر کتابچه‌ای واقف شدم تحت عنوان (منیة السائل) این کتابچه عبارتست از مجموعه فتاوی مهمی از آیت الله العظمی ابوالقاسم خوئی که دارالمجتبی در بیروت در سال ۱۴۱۲ برای بار دوم آن را طبع کرد. در صفحه ۲۱۸ از خوئی پرسیده شد: آیا غیبت کردن مخالف درست است؟! و در رابطه (با غیبت کردن) مؤمن توضیح دهید که در منهج الصالحین به معنای عام اسلام آمده یا منظور معنای خاص ولایت اهل بیت است؟! خوئی جواب داد: آری، غیبت کردم مخالف جایز است و مراد از مؤمنی که غیبت کردن او درست نیست به معنای خاص است.

و شیعه از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند که وی فرموده‌است: «وقتی بعد از من اهل بدعت و شک را دیدید، علناً از آن‌ها ابراز برائت کنید، و زیاد به آن‌ها ناسزا بگوئید، و زیاد درباره آن غیبت و بدگویی کنید، و بر آن‌ها تهمت بزنید، تا در فکر طمع و فساد کردن اسلام نیافتند و مردم از آن‌ها پرهیزند.» این روایت را شیخ آن‌ها ابوالحسین ورام بن ابی فراس اشری - متوفای سال ۶۰۵ هـ در کتاب «تنبيه الخواطر ونزهة المعروف بمجموعة الورام» ص ۱۶۲، ج ۲، طبع بیروت، مؤسسه اعلمی، و محمدبن حسن حر عاملی در (وسائل الشیعة ج ۱۱، ص ۵۰۸) که محدث آنهاست - تخریج کرده‌اند. و این روایت را شیخ

۱- یعنی کامل‌ترین چیزهایی است که بوسیله‌ی آن نزدیکی به الله حاصل می‌شود. «مترجم»

آن‌ها صادق موسوی از سجاد در کتابش (نهج الانتصار) ذکر کرده و در حاشیه ص ۱۵۲، در توضیح آن گفته است: «در واقع امام سجاد، هر تصرف را در حق اهل بدعت از ظالمان گرفته تا سوء استفاده‌کنندگان از امت اسلامی، اعم از برائت جستن از آن‌ها و ناسزاگویی به آن‌ها، و ترویج کردن شایعات بد بر علیه آن‌ها و بدگویی کردن از آن‌ها و تهمت زدن به آن‌ها ... جایز می‌دانست. تا به فکر فساد کردن اسلام در سرزمین مسلمانان نیفتند و مردم هم بعلت کثرت چیزهایی که می‌بینند و می‌شنوند از سخنان بد درباره آن‌ها، از آن‌ها دوری کنند. و بدین ترتیب ائمه‌ی اسلام جهت از بین بردن اهل کفر و ظلم و بدعت اقدام می‌کردند. پس باید مسلمانان از رهبران خود یاد بگیرند و بر روش آن‌ها گام بردارند.» سخنش پایان یافت.

می‌گویم به نظر دور از اسلام آن‌ها نگاه کن!

«هر تصرف و اقدامی»

«برائت جستن»

«ناسزاگویی»

«ترویج شایعات بد»

«بهتان زدن»

«غیبت و بدگویی کردن»

و نتیجه‌ای که دست آخر انتظارش را می‌کشد این است که «مردم به علت کثرت آنچه که می‌بینند و می‌شنوند از سخنان بد درباره آن‌ها، از آن‌ها دوری کنند.» این همان

پروتوکل‌های علمای یهود یا چیزی بیشتر از آن است!!

البته تنها به این بسنده نکرده بلکه از مسلمانان خواستند که این اسلوب‌هایی که به لحاظ شرعی و انهاده شده، هستند را یاد بگیرند.

آنها این مسئله را در حق اهل سنت و رهبران آن‌ها عملی کردند. آن‌ها به عمر فاروق تهمت زده‌اند که او بدردی مبتلاء شده که فقط آب مردان او را شفا می‌دهد.

این موضوع در کتاب معروف آن‌ها (الأنوار النعمانية ج ۱، ص ۶۳) آمده است. به تهمتی که در این کتاب به عمر فاروق زده شده خوب نگاه کنید! و باز به حضرت فاروق نسبت داده‌اند که او خواسته خانه فاطمه را بسوزاند. و محمد جواد مغنیه در کتابش (این همان وهابیت است) مباح کردن سحر و العیاذ بالله قرار دادن قرآن در مستراح را به وهابی‌ها نسبت داده است. پس آیا شما شنیده‌اید یا دیده‌اید یا خوانده‌اید که یکی از وهابی‌ها یا سلفی‌ها آنچه را که این تهمت زننده به آن‌ها تهمت زده، مباح بدانند؟! در حقیقت اسلام با ادله و براهین و صدق و عدل و انصاف بر دشمنانش پیروز شد و با ناسزاگویی و ترویج شایعات و بدگوئی و بهتان پیروز نشد. الله تعالی فرموده است:

﴿وَلَا تَجْرِمَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ فَوَلَّوْا عُقُوبَكُمْ أَلَّا تُحِبُّوا الْعَدْلَ وَتُحِبُّوا الْعُجُوبَ﴾ (المائدة: ۸)

«دشمنی با گروهی شما را به گناه و ترک عدالت نکشاند. عدالت کنید، که به پرهیزکاری نزدیکتر است.»

۱۰- دین حق در نزد شیعه همان مخالفت کردن با آنچه که اهل سنت

بر آن است، می‌باشد

یکی از نویسندگان معاصر آن‌ها سید مرتضی عسکری در کتابش (معالم المدرستین ج ۱، ص ۲۲-۲۳ طبع مکتبه الفقیه کویت) می‌گوید: از مدینه منوره دیدن کردم و بعد از آن که در دانشگاه اسلامی (آنجا) مستقر گردیدم، پیام‌های تبریکی از علمای مسلمان عراق دریافت کردم. و البته که مسلمانان امروزی شدیداً به این وحدت نیاز دارند چرا که آن‌ها در نقاط مختلف دنیا به استعمار مهاجم کافر مبتلا شده‌اند.

تا اینکه در جلد ۱، ص ۲۳ می‌گوید: من فقط برای این به سخنان این سفرم اشاره کردم که همگان نهایت اخلاص مرا نسبت به شعاری که من حامل آن می‌بودم و آن طرحی که آن را طرح می‌کردم، دریابند. و گاهی اوقات آن درد، قلبم را به هم می‌فشرد.

می‌گویم: محدث آن‌ها حر عاملی در وسائل الشیعة (۸۴/۱۸) از عبدالرحمن بن ابی عبدالله روایت کرده، که او گفته است: صادق فرموده: اگر دو حدیث مختلف بر شما وارد شوند، آن‌ها را با کتاب الله مقایسه کنید. پس آنچه را که با کتاب الله موافق در آمد بگیرید و آن دیگری را که با آن مخالف در آمده است، پاز پس دهید (و مردود اعلام دارید) اگر (آن موضوع را) در کتاب الله نیافتید، آن‌ها را با روایت‌های عام مقایسه کنید. اگر با روایت‌های آن‌ها موافق در آمد، آن را وانهدید، و آنچه را که با روایت‌های آن‌ها مخالف در آمد، بگیرید. و مقصود به عامه - کسانی که گمان بردند که جعفر صادق دستور به اخذ آنچه که مخالف آنهاست - همان اهل سنت هستند چنانکه مجتهد اکبر و راحل آن‌ها محسن الامین در کتابش (اعیان الشیعه (۲۱/۱)، طبع دارالتعارف بیروت) به این امر تصریح کرده آنجا که می‌گوید: (خاصه این چیزی است که یاران، آن را بر خود ما در مقابل عامه - کسانی که آن‌ها را به اهل سنت نام می‌برند - اطلاق می‌کنند.

مرجع شیعه روح الله خمینی در کتابش (الرسائل) (۸۳/۲) می‌گوید: «در هر حال اشکالی در این است که مخالفت کردن با عامه (اهل سنت) از مرجعات باب تعارض است.» و استادی که (به اصطلاح) به خاطر وحدت (اشک تمساح می‌ریزد) یعنی همان مرتضی عسکری، روایت سابق را که می‌خواهد در بین دو روایت متعارض آنی را که با اهل سنت مخالف است، برگرفته شود، استخراج کرده است. وی قبل از ارائه این روایت در کتاب مذکورش (۲۶۹/۳) می‌گوید: «بر اساس آنچه که ما در این مباحث ذکر کردیم، صحیح این است، آنچه را که از دو حدیث متعارض با مکتب خلفاء جور در آمد، وا نهیم!»

این آقای عسکری آتش حسد و کینه‌توزی نسبت به علمای سنی در سینه‌اش فوران کرده، و در کتابش (۲۸/۱) می‌گوید: علمای مکتب خلفاء را دیده‌ایم که متفقاً و جمیعاً هر روایتی را که به نقد خلفای صدر اسلام سر بکشد، کتمان می‌کنند.

و باز در (۲۵۴/۱) می‌گوید: یکی از انواع کتمان سازی‌هایی که مکتب خلفاء انجام می‌دهند، حذف روایات صحیح، و قرار دادن اخبار و نشر روایت‌های مورد اختلاف، بجای آنهاست.

و باز در صفحه‌ی ۲۵۴ همان کتاب می‌گوید: و این نوعی کتمان یعنی کتمان کلی روایت و عدم اشاره به آن، در نزد علمای مکتب خلفاء بسیار به چشم می‌خورد! و در جلد ۲، صفحه ۴۸-۴۹ می‌گوید: مکتب خلفاء وقتی که دروازه‌ی حدیث گفتن از رسول الله را بر روی مسلمانان بست - چنانکه به آن اشاره کردیم - دروازه‌ی احادیث اسرائیلی را بر روی آنها باز کرد.

در واقع روایت‌های بسیاری از شیعه وارد شده که آنها را به اخذ و قبول آنچه که مخالف اهل سنت است، تشویق می‌کند. و حر عاملی در وسائل الشیعة (۸۵/۱۸-۸۶) و روح الله موسوی خمینی در رسائل (۸۱/۲) و محمد باقر صدر در تعارض ادله‌ی شرع (ص ۳۵۹، طبع دوم دارالکتاب لبنانی سال ۱۹۸۰) از محمد باقرین عبدالله روایت کرده‌اند که او گفته است: «به رضا گفتم با دو خبر متضاد چکار کنیم؟ آنگاه گفت: اگر دو خبر بر شما وارد شد که با هم متناقض بودند، آنها را که با عامه مخالف است، برگزید و بکار نبرید و آنها را که با روایت‌ها آنها جور در می‌آید، وا نهید.»

و شیخ و محدث و محقق آنها محمدبن الحسن بن حر عاملی در کتاب (الفصول المهمه فی معرفة اصول الائمه ص ۲۲۵، طبع مکتب بصیرتی قم - ایران) گفته است: و احادیث در این باره (همگی) متواتر هستند، تعدادی از آنها را در کتاب وسائل الشیعة ذکر کرده‌ایم.

و شیخ آن‌ها یوسف بحرانی در حدائق (۹۵/۱) می‌گوید: «و در این باره روایت‌های عدیدی نقل شده‌اند که به لحاظ محتوا همگی بیانگر این هستند که به وقت تعارض دو روایت، آن‌ها را با مذهب عامه مورد مقایسه قرار دهیم، و آن‌ها را که با آن‌ها جور در نمی‌آید، بر گیریم و قبول نمائیم.»

سپس شیخ یوسف بحرانی در جائی دیگر از حدائق (۱۱۰/۱) از حکم خود برگشته و حکم به جامع و شامل بودن این روایت‌ها و اخبار نموده‌است. و شیخ آن‌ها حسین بن شهاب‌الدین کرکی در (هدایة الأبرار الی طریق الأئمة الاطهار) [ص ۱۰۲] می‌گوید: عامه، سنگ بنای کار خود را بر اساس فریب زنی و پوشاندن حق با باطل، و نمایاندن باطل در سیمای حق و زیباسازی آن به شیوه‌ای عامه‌پسند، بنا نهاده‌اند و همه کسانی که ره آن‌ها را پوئیده، و بخاطر سامان دادن به شئون دنیوی خود، به چرندیات و یاوه‌گویی‌ها متوسل شده، و حتی از ضایع شدن دینشان هم ابایی نداشته‌اند، اینگونه هستند. در میان قدمای عامه، که بعضی منافق بوده، و به ظاهر خود را مسلمان معرفی کرده، و کفر و کذب را نهان داشته، به زهد ساختگی تظاهر کرده، دینش را می‌گرفت، و انسانی کج فهم و کم شعور هر آنچه را که می‌شنید، نقل می‌کرده، و آن را باور می‌نمود. خواه آن روایت به نفع او بود. یا به ضرر او.

و از آیت الله العظمای آن‌ها کاظم حائری در کتابش (الفتاوی المتنبخه ج ۱، ص ۱۵۰، مکتبه الفقیه کویت) سؤال زیر را پرسیدند:

به این تازگی از برخی از شیعیان شنیده‌ایم که شخصی شیعی که مدعی عالم بودن است به درست بودن عبادت کردن به مذاهب سنی، فتوا داده‌است. شما چه می‌گوئید؟ و پاسخ شما به آن شخص که مدعی دانش و فضل است، چیست؟! گفت: این کلام بی‌پایه و باطل است.

۱۱- جایز بودن سوگند دروغ به عنوان تقیه جهت فریب دادن اهل

سنت

و حتی در نزد شیعه، سوگند دروغ هم دستخوش تقیه شده است. شیخ فقهاء و مجتهد آن‌ها مرتضی انصاری در رساله‌ی «التقیه» ص ۷۳، و استاد فقهای آن‌ها آیت الله العظمای آن‌ها ابوالقاسم خویی در «تنقیح شرح عروة الوثقی» (۲۷۸/۴-۳۰۷) از جعفر صادق روایت کرده‌اند (و آن را از او صحیح دانسته‌اند) که او گفته است: هر کاری که شما انجام داده‌اید، یا بر سر آن - بعنوان تقیه - سوگند خورده‌اید، دست شما در آن باز است (و گناهی بر شما نیست).

طبق این روایت که در نزد آن‌ها صحیح است، شیعه پایبند و متعهد، از سوگند خوردن به دروغ ابایی نداشته، و با این سوگند، سنی را فریب می‌دهد. چرا که تقیه محدود نیست. چنانکه شیخ فقهای آن‌ها مرتضی انصاری در رساله «التقیه» ص ۷۲، از امام معصوم روایت می‌کند، که او می‌گوید: «تقیه‌کاری محدود نیست، و هر دقیقه‌ای که انجام می‌گیرد ان شاء الله انجام دهنده آن حتماً پاداش داده خواهد شد.» شیعیان دادن حقوق مالی اعم از خمس و زکات را به مخالفان فقط از منظر مصلحت شخصی خود نگاه می‌کنند؛ زیرا وقتی که آیت الله العظمای آنان ابوالقاسم خوئی در این ارتباط مورد سؤال قرار گرفت؛ جواب داد: درست نیست، اما اگر مصلحت اقتضاء کند، انجام دادن آن به مخالفان جایز است. در کتاب «مسائل و ردود» ص ۶۴، (از جزء اول، چاپ چاپخانه مهر قم در ایران منتشر شده از طرف دارالهادی، ۱۴۱۲ هـ) این مورد از او آمده است.

بنابراین خیر و منفعت شیعه از قبیل زکات و غیر آن تنها به شیعه (هم نوع خودش) اختصاص دارد. و تا زمانی مخالفان از آن بهره‌مند خواهند شد که مصلحتی ایجاب نماید. مانند سود استفاده کردن از نیازمندی‌های تنگ‌دستان و تغییر دادن آن‌ها به مذهب تشیع چنانکه در دولت‌های آسیایی چنین حاصل شده است؛ از جمله: در اندونزی، مالزی،

اردوگاه‌های فلسطینی در لبنان و هم‌چنان در دولت‌های آفریقای همچون تنزانیای، نیجریه و اوگاندا هم چنین شده‌است. باری، مبلغان شیعی، از فقراء اهل سنت این مناطق سوء استفاده کرده، و آن‌ها را به سوی مذهب تشیع می‌کشاند.^۱

۱۲- تهمت زدن به مسلمانان

از جمله تهمتهای شیعه به امت اسلامی آن است که مجلسی در بحار الانوار (ج ۲۴ ص ۳۱۱، باب ۶۷) و کلینی در الروضه، روایت شماره ۴۳۱ از باقر روایت کرده‌اند که او گفته است: «بخدا ای ابو حمزه، مردم همه حرامزاده هستند بجز شیعه‌های ما!!».

و عیاشی در تفسیرش (ج ۲، ص ۲۳۴ طبع اعلمی - بیروت) و بحرانی در تفسیر (البرهان ج ۲، ص ۳۰۰، دار التفسیر - قم، ایران) از جعفر بن محمد بن صادق روایت کرد. که او گفته است: هر فرزندی که بدنیا می‌آید، قطعاً ابلیسی از ابلیس‌ها در کنار اوست. اگر بداند که او از شیعه ما است، شیطان را از او دور می‌دارد. و اگر از شیعه‌ی ما نباشد، شیطان انگشت سبابه خود را در مقعدش فشار می‌دهد، در نتیجه زن صفت خواهد شد. و اگر دختر باشد، انگشتش را در فرجش می‌فشارد که در نتیجه بدکاره می‌شود.

و مجلسی در بحار الانوار ج ۱۰۱ ص ۸۵، باب فضل زیارت وی در روز عرفه و دو عید، و صدوق در (من لا یحضره الفقیه ج ۲، ص ۴۳۱)، در باب ثواب زیارت پیامبر ﷺ و ائمه، طبع دارالاضواء بیروت، از ابی عبدالله روایت کرده‌اند که راوی گفت: من به او گفتم: الله تعالی در شامگاه عرفه قبل از آنکه به اهل موقوف نگاه کند، ابتدا به زائران حسین نگاه

۱- و هم اکنون کمیته‌ی امداد امام خمینی و مؤسسات دیگر آن‌ها جهت شیعه ساختن عموم مردم و جلب همکاری خواص در افغانستان سخت تلاش می‌ورزند. [مصحح]

می‌کند. گفت: آری گفتم: علت این مسأله چیست؟ گفت: برای آنکه آن‌ها اولاد حاصل شده از زنا هستند و در این‌ها اولادی از زنا نیست.

و عبدالله شبر در کتابش (تسلیة الفؤاد فی بیان الموت والمعاد، ص ۱۶۲، دارالأعلمی بیروت) فصلی را ذکر کرده، و آن را (در روز قیامت مردمی به اسم مادرانشان خوانده می‌شوند مگر شیعه) نام نهاده، و روایت‌هایی را ذکر کرده از جمله: (... وقتی که روز قیامت فرا می‌رسد، مردم همگی با نام مادر صدا زده می‌شوند مگر شیعه ما، که با نام پدرانشان صدا زده می‌شوند از بس که تولدشان پاک بوده است.)

و کلینی در کافی (ج ۶، ص ۳۹۱ دارالأضواء - بیروت) از علی بن اسباط از ابوالحسین رضا روایت کرده و گفته که از او شنیدم که می‌گفت (و یادی از مصر کرد) پیامبر ﷺ فرموده: در ظروف سفالین آن‌ها غذا نخورید و با گل و لای آن سرهایتان را نشوئید چرا که غیرت را از بین می‌برد، و دیوثی را بجای می‌گذارد.

تهمت زدن به ام‌المؤمنین عایشه صدیقه رضی الله عنها

شیعه گمان برده‌اند که آیه ۱۰ سوره تحریم که می‌گوید:

﴿ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ ﴾
(التحریم: ۱۰)

«الله، درباهی کافران، زن نوح و لوط را مثال زده است؛ آن دو در ازدواج دو بنده از بندگان نیک ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند و آن دو بنده، نتوانستند چیزی از عذاب الاهی را از آن دو زن دفع کنند. و (به‌طور قطع در آخرت به آن دو زن) گفته خواهد شد: با کسانی که وارد (دوزخ می‌شوند)، وارد آتش شوید.»

مثالی است که الله تعالی آن را در ارتباط با عایشه و حفصه رضی الله عنهما برای پیامبر ﷺ زده است.

و بعضی از شیعه‌ها خیانت در این گفته خدا را «فَخَانَتْهُمَا» به ارتکاب فاحشه (پناه بر خدا) تفسیر کرده‌اند.

مفسر بزرگ شیعی آقای قمی در تفسیر این آیه گفته است: «بخدا منظور خدا از (فَخَانَتْهُمَا) فقط فاحشه است. و باید حتماً حد بر (فلان زن) بخاطر کاری که در راه کرده زده شود، و (فلان) او را دوست می‌داشت و چون آن زن خواست که به فلان جا خارج شود، آن فلان به آن زن گفت: حلال نیست که بدون محرم خارج شوی، به همین خاطر خود را به عقد آن فلانی در آورد.»

و همچنین این روایت را بحرانی در البرهان (ج ۴، ص ۳۸۵) - دار التفسیر - قم، ذکر کرده است.

برادر مسلمانم! در حقیقت شیعه وقتی که بجای عائشه گفته (فلان زن) تقیه را به کار برده‌اند یا وقتی که پرائنترهای تو خالی یا سه نقطه قرار می‌دهند، همگی از باب و روایت‌های دروغینی که شیعه روایت کرده‌اند، تأیید می‌کنند که منظور از (فلان زن) همان عایشه صدیقه رضی الله عنها است. از جمله: وقتی که این آیه نازل شد:

﴿الْنَبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾ (الأحزاب: ۶)

و الله تعالی زنان پیامبرش را بر مسلمانان حرام ساخت، طلحه خشمگین شد، و گفت: زنان محمد بر ما حرام می‌شود، و او با زنان ازدواج می‌کند، اگر الله محمد را بمیراند، در میان پاهای زنانش می‌تازیم آنچنان که او در میان پاهای زنان ما می‌تازد.^۱

۱- البته بنده به عنوان مترجم از این که این روایت دروغین و بی‌شرمانه را ترجمه می‌کنم، از الله تعالی و ساحت مقدس رسول اکرم معذرت‌خواهی می‌کنم. واقعاً این شیعیان وقاحت را به حد خود رسانده‌اند در حالی که الله تعالی می‌گوید: زنان پیامبر مادران شما هستند، آن‌ها به خود جرأت داده و

و این روایات را بحرانی در البرهان (ج ۳، ص ۳۳۳-۳۳۴) و سلطان الجنادی در بیان السعاده (ج ۳، ص ۲۵۳ - اعلمی - بیروت) و زین العابدین نباطی در صراط المستقیم (ج ۳، ص ۲۳۳۵، چاپ مرتضوی) ذکر کرده‌اند ...

و همچنین حافظ شیعی رجب برسی در کتابش «مشارق أنوار الیقین» ص ۸۶، چاپ اعلمی بیروت، به حضرت عایشه رضی الله عنها تهمت زده، آنجا که گفته است: «عایشه چهل دینار از راه خیانت جمع کرد و آن‌ها را در میان مغرضان حضرت علی تقسیم کرد.»

عالم شیعی مجلسی هم به حضرت عایشه رضی الله عنها تهمت زده وقتی که این روایت را که می‌گوید عایشه و علی با هم در یک بستر و در یک لحاف می‌خوابیدند، ذکر کرده‌است. او در کتابش (بحار الانوار ج ۴، ص ۲، دار إحياء التراث العربی بیروت) روایت را چنین نقل کرده‌است: علی گفت با رسول خدا مسافرت کردم در حالی که به غیر از من خدمتکاری نداشت و او لحافی داشت و به غیر از آن هیچ لحاف دیگری نداشت و عایشه هم همراه او بود، و رسول الله صلی الله علیه و آله میان من و عایشه می‌خوابید. و به غیر از آن لحاف بر ما سه نفر لحاف دیگری نبود. وقتی که برای نماز شب برخاست، از وسط لحاف را گرفت که میان من و عایشه بود، و آن را کنار زد. تا جائی که آن لحاف قالیچه‌ای را که در زیر ما بود، لمس می‌کرد.

تهمت زدن به حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه

شیعه گمان برده که حضرت عمر از ناحیه مقعد دچار یک نوع بیماری شده بود که فقط با آب مردان آرام می‌گرفت. این سخن کثیف را علامه شیعه نعمت الله جزائری در کتابش «الأنوار النعمانية» (ج ۱، ب ۱، ص ۶۳، اعلمی، بیروت) ذکر کرده‌است.

از زبان یک صحابی محترم چنین بی‌شرمانه گستاخی می‌کنند. خدا شاهد است فقط و فقط به خاطر امانت این روایت ترجمه شد.

و آن‌ها تصریح کرده‌اند که عمر از جمله کسانی بود که مردان از پشت با او دخول می‌کردند. (استغفرالله از این تهمت بزرگ) در حقیقت مفسر شیعی عیاشی در تفسیرش (ج ۱، ص ۲۰۲)، و همچنین بحرانی در «البرهان» (ج ۱، ص ۴۱۶) روایت کرده‌اند که: مردی بر ابی عبدالله وارد شد و گفت: السلام علیک یا امیر المؤمنین آنکه او بر روی پاهایش ایستاد و گفت: کافی است. این اسمی است که فقط مناسب حضرت علی است که خدا او را به آن نام نهاده‌است. و کسی را با آن نام نهاده‌است. و همگی به آن راضی شدند. و کسی (جز علی باین اسم مسمی شود) راضی و خشنود نمی‌شود به این اسم مگر این که عمل منافی عفت با او انجام داده باشند و اگر قبلاً با او این عمل را انجام نداده‌اند. به این عمل مبتلا می‌شود. و این همان قول الله تعالی در کتابش است که می‌گوید:

﴿إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنْثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا﴾ (النساء: ۱۱۷)

«مشرکان، به جای الله تنها بت‌هایی را به فریاد می‌خوانند که نام دختران را بر آنها نهاده‌اند و جز شیطان سرکش را به فریاد نمی‌خوانند.»

گوید: گفتم: پس قائم شما به چه خوانده می‌شود؟ گفت: به او گفته می‌شود: السلام

علیک یا بقیة الله؛ سلام بر شما ای پسر رسول خدا!

و بدیهی است که حضرت عمر فاروق نخستین کسی است که به امیر المؤمنین نامگذاری شد.

و علامه شیعی زین‌العابدین نباطی در کتابش الصراط المستقیم ج ۳، ص ۲۸، زیر عنوان سخنی درباره پستی او (یعنی عمر) و بد نیتی او گفته است: عمر بن خطاب خبیث الاصل بوده .. او را زنی زناکار بدنیا آورده‌است.

تهمت زده به حضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه: عالم شیعی زین‌العابدین نباطی در کتابش الصراط المستقیم ج ۳، ص ۳۰ گفته است: زنی را نزد عثمان آوردند تا بر او حد اقامه کند. آن گاه عثمان با آن زن نزدیکی کرد، پس دستور به رجم کردن او داد. و در همان

کتاب گفته است: در حقیقت عثمان از جمله کسانی بود، که با او بازی می‌شده و او هم جنس باز بوده. و این کلام پست و بی‌ارزش را نیز نعمت الله جزائری در الأنوار النعمانية (ج ۱، ب ۱، ص ۶۱ مرکز پخش اعلم، بیروت) ذکر کرده است.

۱۳- فحش دادن شیعه به صحابه رضی الله عنهم و تفکیر کردن آنها

شیعه‌ها آیاتی را که در ارتباط با منافقان و کافران نازل شده‌اند، به اصحاب طراز اول تأویل کرده، و به جهت تقیه با رموز معینی به خلفای سه گانه (ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم) اشاره می‌کنند. مانند فیصل (ابوبکر) و رمع (عمر) و نعتل (عثمان) و فلان و فلان و فلان (یعنی ابوبکر و عمر و عثمان)، (اول و دوم و سوم) یعنی ابوبکر، عمر، عثمان، حبت و دلام یعنی ابوبکر و عمر یا عمر و ابوبکر. یا بت‌های قریش (ابوبکر و عمر) و همچنین فرعون و هامان یا گوساله امت و سامری (یعنی ابوبکر و عمر). اما در سایه حکومت صفوی تا اندازه‌ای از میزان تقیه کاری برداشته شد، و این بار صراحتاً فاضل‌ترین اصحاب حضرت محمد صلی الله علیه و آله مورد تکفیر قرار گرفتند.

این شما و این هم بعضی از تأویلات آنها:

کلینی در کافی (ج ۸، روایت شماره ۵۲۳) از ابی عبدالله روایت کرده که او درباره این آیه:

﴿رَبَّنَا ارِنَا الَّذِينَ أَضَلْنَا مِنَ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ جَعَلَهُمَا نَحْتِ أقدامِنَا لِيَكُونَا مِنِ

الْأَسْفَلِينَ﴾ (فصلت: ۲۹)

«پروردگارا، پریان و انسان‌هایی که ما را گمراه کردند، به ما نشان بده، تا آنها را زیر قدم‌هایمان قرار دهیم تا آنها از جمله فرومایگان شوند.»

گفته است: آن دو، همان‌ها هستند. پس گفت: و فلانی شیطان بود. مجلسی در مرآة العقول ج ۴۸۸/۲۶ در شرحش بر کافی، در بیان مراد صاحب کافی از «آن دو»، گفته است: آن دو؛ یعنی ابوبکر و عمر و مراد از فلان، عمر است. یعنی جن ذکر شده در آیه همان عمر است. و بدین دلیل به آن مگذاری شده که او شیطان بود، یا به این خاطر که او شریک شیطان بوده چون حرامزاده بود، یا اینکه او در مکر و نیرنگ همچون شیطان بوده، و اگر این یکی را ملاک قرار دهیم. عکس آن هم صدق می‌کند به اینکه مراد از فلانی ابوبکر باشد.

در تفسیر عیاشی (۱۲۱/۱) البرهان (۲۰۸/۲)، الصافی (۲۴۲/۱) از ابی عبدالله روایت می‌کنند که او گفته است: اینکه الله می‌فرماید:

﴿وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ﴾ (البقره: ۱۶۸)

«و از گام‌های شیطان پیروی مکنید.»

بخدا (منظورش) از گام‌ها شیطان ولایت فلانی و فلانی است. یعنی ابوبکر و عمر. و در تفسیر عیاشی (۳۵۵/۲) و البرهان (۴۷۱/۲) و الصافی (۲۴۶/۳) از ابو جعفر در ارتباط با این قول خداوند:

﴿وَمَا كُنْتُمْ تُتَّخَذُ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا﴾ (الکهف: ۵۱)

«و هرگز گمراهان را یاور و مددکار خود نمی‌گیرم.»

روایت است که او گفته: پیامبر ﷺ فرمود: خدایا! این دین را یا بوسیله عمر بن خطاب یا بوسیله ابوجهل بن هشام عزیز و تقویت نما این بود که خداوند این آیه را نازل فرمود:

﴿وَمَا كُنْتُمْ تُتَّخَذُ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا﴾ (الکهف: ۵۱)

«و هرگز گمراهان را یاور و مددکار خود نمی‌گیرم.»

و در تفسیر عیاشی (۳۰۷/۱) و الصافی (۵۱۱/۱) و البرهان (۴۲۲/) از ابی عبدالله روایت کرده‌اند که او در ارتباط با این گفته الهی:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ءَزْدَادُوا كُفْرًا﴾ (النساء: ۱۳۷)

«کسانی که ایمان آوردند، سپس کافر شدند و دوباره ایمان آوردند و بار دیگر کافر شدند و بر کفرشان افزودند.»

گفت: این آیه در ارتباط با فلانی و فلانی نازل شد. یعنی ابوبکر و عمر. آن‌ها در ابتدا به رسول ﷺ و آل وی ایمان آوردند، و سپس وقتی که ولایت بر آن‌ها عرضه شد، کافر شدند آنجا که پیامبر ﷺ فرمود: من كنت مولاه، فعلى مولاه. (هر کس که من مولای او هستم، پس علی هم مولای اوست). پس به بیعت کردن با امیر مؤمنان ایمان آوردند، چرا که به او گفتند: به دستور خدا و دستور رسولش (با تو بیعت می‌کنیم و تو امیر المؤمنین شده‌ای) پس با او بیعت کردند و آن هنگام که رسول خدا ﷺ وفات نمود، کفر ورزیده و به بیعت کردن با او اعتراف و اقرار نکردند، پس بخاطر اینکه بیعت‌های او را به بیعت با خود بر گرفتند (و خود را به جای او نشانیدند) بر کفرشان افزوده گشت. پس با این حساب چیزی از ایمان در اینان باقی نمانده است.

و در تفسیر عیاشی (۲۴۰/۲) و البرهان (۳۰۹/۲) از ابن جعفر روایت شده که او درباره این گفته الله تعالی:

﴿وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ﴾ (ابراهیم: ۲۲)

گفته است: او همان دومی است. و البته در قرآن نیست و شیطان گفت: مگر اینکه (آن شیطان) همان دومی است. منظورشان از دومی، عمر است. و در «الوافی»، کتاب الحججه، باب آنچه که درباره آن‌ها علیهم السلام و درباره دشمنانشان نازل شده، مجلد ۳ ج ۱، ص ۹۲۰، از زراره از ابی جعفر روایت می‌کنند که او در ارتباط با این قول الله:

﴿لَتَرْكَبَنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ﴾ (الإنشقاق: ۱۹)

«که شما دگرگونی‌ها و احوال گوناگونی را پشت سر می‌نهدید.»

گفت: ای زراره! آیا این امت بعد از پیامبرش ﷺ در رابطه با مسأله‌ی فلان و فلان و فلان - یعنی ابوبکر و عمر و عثمان - از حالی به حالی دیگر انتقال نیافته است؟!

عالم آن‌ها فیض کاشانی گفته است: (رکوب طبقاتهم) کنایه است از اینکه یکی پس از دیگری به خلافت منصوب می‌شوند.

و وقتی که به این آیه می‌رسند:

﴿فَقَاتِلُوا أئِمَّةَ الْكُفْرِ﴾

(التوبه: ۱۲)

«و ائمه‌ی کفر را بکشید.»

می‌بینیم که در تفسیر عیاشی (۸۳/۲) و برهان (۱۰۷/۲) و صافی (۳۲۴/۲) از حنان از ابی عبدالله روایت شده که او گفته است: از او شنیدم که می‌گفت: مردمی از بصره بر من وارد شدند. درباره‌ی طلحه و زبیر از من سؤال کردند. من هم گفتم: آن‌ها دو امام داشتند که از ائمه و پیشوایان کفر بودند.

و آن‌ها جبت و طاغوتی را که در این آیه آمده است:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ﴾

(النساء / ۵۱)

«آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب (خدا) به آن‌ها داده شده، با این

حال به جبت و طاغوت [بت و بت پرستان] ایمان می‌آورند.»

به دو یار و معاون و داماد و خلیفه‌های رسول الله ﷺ یعنی ابوبکر صدیق و عمر فاروق تفسیر می‌کنند.

به تفسیر عیاشی (۲۷۳/۱) الصافی (۴۵۹/۱) و البرهان (۳۷۷/۱) نگاه کنید!

و عیاشی در تفسیرش (۲۶۳/۲) و بحرانی در البرهان (۳۴۵/۲) از ابو بصیر، از جعفر بن

محمد روایت کرده‌اند که او درباره‌ی این گفته‌ی الله تعالی:

﴿هَٰذَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِّنْهُم جُزْءٌ مَّقْسُومٌ﴾

(الحجر: ۴۴)

گفته است: جهنم آورده می‌شود در حالی که هفت درواز دارد. دروازه اول آن مخصوص ظالم است، که همان زریق (ابوبکر) است. و دروازه دوم آن مخصوص حبتر (عمر) است و دروازه سوم برای سومی (عثمان) است. و دروازه چهارم مخصوص معاویه

است و دروازه پنجم برای عبدالملک، و ششم برای عسکر بن هوسر، و دروازه هفتم برای ابی سلامه است. این‌ها دروازه‌هایی هستند برای کسانی که از آن‌ها پیروی کنند. مجلسی در «بحار الأنوار» (۳۰۸/۸) در تفسیر این عبارت گفته است: (زریق [= آبی رنگ] کنایه از اولی است چرا که عرب چشم آبی را شوم می‌دانستند. و حبت‌ر همان روباه است و شاید به این علت به کنایه به او روباه گفته شده که خیلی مکار و حيله‌گر بوده است. البته در روایت‌هایی دیگر حبت‌ر و روباه صفتی را به اولی نسبت داده‌اند و این هم ظاهرتر است. و امکان دارد که مراد در اینجا هم همین باشد. و بدین جهت دومی را مقدم داشت چرا که او بدبخت‌تر و خشمگین‌تر و تندتر است. و عسکر بن هوس کنایه از بعضی خلفای بنی امیه یا بنی عباس است. و بدینسان ابو سلامه، کنایه از ابو جعفر دوانیقی است. و احتمال دارد که عسکر، کنایه از عائشه و سایر اهل جمل باشد چرا که اسم شتر عایشه عسکر بوده است و روایت شده که او (عمر) شیطان بوده است.

و ابو جعفر درباره این فرموده الهی:

﴿ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَىٰ مِنَ الْقَوْلِ ﴾ (النساء: ۱۰۸)

«و آنگاه که شب را در تدابیر و سخنانی می‌گذرانند که (الله) نمی‌پسندد.»

گفته است: فلانی و فلانی و فلانی - یعنی ابوبکر و عمر و ابو عبیده بن جراح می‌باشند. این روایت را عیاشی در تفسیرش (۳۰۱/۱) و تفسیر البرهان (۴۱۴/۱) ذکر کرده است. و در روایت دیگری از ابو الحسن آمده که آن‌ها و ابو عبیده بن جراح بوده‌اند. همان منبع پیش این روایت را هم ذکر کرده است. آن دو یعنی ابوبکر و عمر، و در روایت سومی: اول و دومی و ابو عبیده بن جراح هستند (اول و دوم یعنی ابوبکر و عمر) مصدر سابق این روایت را نیز نقل کرده است.

آنها همچنین فحشا و منکر در گفته الله تعالی:

﴿ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ ﴾ (النحل: ۹۰)

را به ولایت ابوبکر و عمر و عثمان تفسیر کرده‌اند. آن‌ها در تفسیر عیاش (۲۸۹/۲) و برهان (۳۸۱/۲) و الصافی (۱۵۱/۳) از ابو جعفر روایت می‌کند که او گفته است: و از فحشاء نهی می‌کند؛ فحشاء اول است. و منکر: دومی، و بغی: سومی است.

در بحار الانوار ۸۵/۲۷ آمده است گفتم (راوی به امامشان می‌گوید) خدا تو را اصلاح سازد، دشمنان الله چه کسانی هستند؟ گفت: بت‌های چهارگانه. گفتم: آن‌ها کیستند؟! گفت: ابو الفصیل، و رمع، و نعتل، و معاویه و کسانی که از آن‌ها پیروی می‌کنند. پس کسی که با آن‌ها دشمنی کند، در حقیقت با دشمنان الله دشمنی کرده است.

شیخ آن‌ها مجلسی در بحار الانوار (۵۸/۲۷) در بیان این اصطلاحات می‌گوید: ابو الفیصل، ابوبکر است. چرا که فصیل و بکر در معنی مترادفند و رمع هم مقلوب عمر است و نعتل^۱ همان عثمان است.

و درباره این گفته الهی:

﴿ أَوْ كَظُلْمَتٍ فِي بَحْرِ لُجِّي يَعْشَنُهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلْمَتٌ
بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ ﴾ (النور: ۴۰)

«یا (اعمال کافران) همانند تاریکی‌های دریایی ژرف و عمیق است که موج بر موج او را می‌پوشاند و بر فرازش ابر است؛ تاریکی‌هایی که روی هم انباشته شده.»

گفته اند: فلان و فلان و فلان مراد است در دریای ژرف که موج یعنی نعتل بر فراز موج یعنی طلحه و زبیر، و تاریکی‌های روی هم انباشته یعنی معاویه.

مجلسی در «بحار الانوار» (۳۰۶/۲۳) گفته است: مراد از فلان و فلان ابوبکر و عمر، و مراد از نعتل همان عثمان است.

۱- نعتل: پیرمرد احمق، گفتار نر، المنجد، ج ۲، ص ۱۹۶۲ (مترجم).

و همچنین از جمله اصطلاحات آنها برای اشاره کردن به شیخین، تأویل کردن آنها از سوره‌ی لیل است و گفته‌اند:

﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّتْهَا﴾ (الشمس: ۳)
همان قیام قائم (مهدی) است.

﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ (الشمس: ۴)
حبت و دلام هستند که حق بر سر آنها پرده افکنده. این روایت را مجلسی در بحار الانوار، ۷۲/۲۴-۷۳، و قمی در تفسیرش ۴۵۷/۲، ذکر کرده است.
شیخ حکومت صفوی - در زمانش - مجلسی در بحار الانوار ج ۷۳/۲۴ گفته است:
«حبت و دلام: ابوبکر و عمر هستند.»

تصریحاتی چند درباره تکفیر صحابه و فحش دادن به آنها

عالم شیعی نعمت الله جزائری در کتابش (الأنوار النعمانية) جلد ۲، ص ۲۴۴، از منشورات اعلمی بیروت می‌گوید: «امامیه (یعنی شیعه دوازده‌امامی) آشکارا در ارتباط با امامت حضرت علی سخن گفته و به آن قایل شده و صحابه را کافر دانسته و با آنها به مخالفت برخاسته و امامت را به جعفر صادق و سپس به فرزندان معصومش علیهم السلام انتقال داده‌اند. و مؤلف این کتاب از این فرقه است و این فرقه ان‌شاء الله، فرقه نجات یافته است.»

و علامه شیعی محمد باقر مجلسی در کتابش (مرآة العقول) ج ۲۶، ص ۲۱۳ روایت ارتداد اصحاب را به زعم شیعه صحیح دانسته است. کلینی در روضه از کافی از ابو جعفر روایت کرده که او گفت است: آن مردم بعد از پیامبر ﷺ ارتداد یافتند به جز سه نفر گفتم: آنها چه کسانی هستند؟ گفت: مقداد بن اسود، و ابوذر غفاری، و سلمان فارسی که رحمت و برکات خدا بر آنها باد.

و سید مرتضی محمد حسینی نجفی در کتابش (هفت نفر از سلف، ص ۷) گفته است: «در حقیقت پیامبر ﷺ به اصحابی گرفتار شد که بعداً از دین برگشتند، مگر تعداد اندکی.» و علامه شیعی نعمت الله جزائری در کتابش «الأنوار النعمانية» ج ۱، ب ۱، ص ۵۳، گفته است: ابوبکر در پشت پیامبر ﷺ نماز می خواند و در حالی که بت در گردنش آویزان بود، و سجده اش برای آن بت بوده است.

و زین العابدین نباطی در کتابش صراط مستقیم ج ۳، ص ۱۲۹ گفته است: عمر بن خطاب کافر بود، کفرش را پنهان می داشت و اسلامش را ظاهر می کرد.

و همین علامه در کتابش «صراط مستقیم» ج ۳، ص ۱۶۱-۱۶۲ دو فصل را باز کرده که فصل اول را (مادر شرارتها عائشه ام المؤمنین) و فصل دوم را (فصل درباره خواهرش حفصه) نام نهاده است. و در حقیقت علامه مجلسی در کتاب (مرآة العقول ج ۲۵، ص ۱۵۱) در توضیح روایت طویلی در کافی ج ۸، روایت شماره ۲۳، گفته است: «در حقیقت الله تعالی آن ظالمان و جباران را در بهترین حالاتشان کشت ... و همام را میراند، و فرعون را هلاک کرد.»

مجلسی گفته: این روایت صحیح است، و منظور از اینکه همام را میراند، یعنی عمر، و فرعون را هلاک کرد، یعنی ابوبکر و احتمال عکس هم دارد. و دلالت بر این دارد که مراد آن دو بدبخت هستند.

و مجلسی در «مرآة العقول» ج ۲۶، ص ۱۶۷، روایت کلینی که آن را در روضه صفحه ۱۸۷ (روایت ۳۰۱) نقل کرده، صحیح دانسته است. آن روایت چنین است: از عجلان ابو صالح روایت است که او گفت: بر ابی عبدالله وارد، شدم و به او گفتم: فدایت بشوم، این قبه ی آدم است.

گفت: آری، و مزارها و گنبدهای زیادی برای خدا هست. آگاه باشید که در پشت مغرب شما، سی و نه مغرب وجود دارد که سرزمینی سفید رنگ است و آکنده از خلائق است. و از نور آن طلب روشنی می کنند. آن‌ها به اندازه ی یک چشم بر هم زدن هم

نافرمانی الله نکرده‌اند حال خلق آدم را دانسته باشند یا ندانسته باشند همه این مردمان از فلان و فلان تبری می‌جویند.

و مجلسی گفته: این روایت صحیح است. و فلان و فلان یعنی ابوبکر و عمر.

و خمینی در کتابش کشف الاسرار ص ۱۲۶ می‌گوید: «ما در اینجا کاری به شیخین نداریم که تا چه حد مخالفت قرآنی داشته، و با احکام الهی بازی کرده، و از سر خود حرام و حلال کرده، و بر ضد فاطمه دختر پیامبر و بر ضد اولادش ظلم کرده‌اند. اما به جهل آن دو نسبت به احکام خدا و دین اشاره می‌کنیم.»

و در صفحه‌ی ۱۲۷ بعد از آنکه تهمت جهل را به آن‌ها می‌زند، می‌گوید: «چنین افراد جاهل و ظالم و احمق لیاقت ندارند که در جایگاه امامت قرار گیرند، و در ضمن اولی الامر باشند.»

و باز در صفحه‌ی ۱۳۷ می‌گوید: «واقعیت این است آن‌ها، چنان که باید ارزش پیامبر را دانستند. پیامبری که سختی‌ها و مصائب فراوانی را جهت هدایت و ارشاد آن‌ها تحمل کرد. و چشم‌هایش را فرو بست و سخنان توهین‌آمیز ابن خطاب که جوشیده از اعمال کفرآمیز و زندقانه‌ی او بود، را با دیده‌ی اغماض نگریست.»

عیاشی در تفسیرش و کاشانی در الصافی، و بحرانی در البرهان در تفسیر این آیه:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَلَا يَنْتَظِرُونَ أَوْ قُتِلَ أَنْفَلَبْتُمْ عَلَيَّ

أَعْقَبِكُمْ﴾ (آل عمران: ۱۴۴)

«و محمد، فقط پیامبر است؛ پیش از او نیز پیامبرانی بوده‌اند که در

گذشته‌اند. آیا اگر محمد بمیرد یا کشته شود، به آیین گذشته باز می‌گردید؟»

گفته‌اند: عایشه و حفصه به پیامبر ﷺ سم دادند و این بود که این آیه نازل شد.

محمد نبی توسیرکانی که در نزد شیعه ملقب به عمدة العلماء و المحققین است در

کتابش (ثالثی الأخبار - مكتبة العلامة - قم، ج ۴، ص ۹۲) گفته است: بدان که بزرگترین

و با فضیلت‌ترین جایگاه و وقت و حالت و مناسب‌ترین آن برای لعن کردن آن‌ها - لعنت

خدا بر آن‌ها باد - وقتی است که شما در مستراح هستی. پس در وقت هر تخلیه و پاک‌سازی که انجام می‌دهی، بگو: خدایا لعنت کن عمر را، سپس ابوبکر و عمر را، سپس عثمان و عمر را، سپس معاویه و عمر را، سپس عمر و ابن زیاد را، و عمر و ابن سعد را، و عمر و شمر را، سپس عسکر و عمر را، خدایا لعنت کن عایشه و حفصه و هند و ام حکم را، و لعنت کن کسی را تا روز قیامت که به کردار و افعال آن‌ها راضی بوده‌است!!

لعنت کردن صدیق و فاروق و سایر ائمه

و شیخ آن‌ها تقی‌الدین ابراهیم بن علی بن حسن بن صالح العاملی که به کفعمی معروف است، در کتاب (المصباح ص ۵۵۲-۵۵۳ طبع دوم ۱۹۷۵ - از منشورات مؤسسه اعلمی مطبوعات بیروت لبنان و طبع ۱۹۹۴ ص ۷۳۲)، و ملا باقر مجلسی در «بحار الانوار» (۲۶۱-۲۶۰/۸۵) و (۲۶۱-۲۶۰/۸۲) طبع - دار الاحیاء التراث العربی - بیروت، و نورالله حسینی مرعشی تستری ملقب به سخنگوی شیعه، در احقاق حق (۳۳۷/۱) منشورات کتابخانه‌ی آیت الله مرعشی قم ایران) این دعای مغرضانه را که به علی بن ابی طالب نسبت می‌دهند، روایت کرده‌اند: «خدایا! بر محمد و آل محمد درود بفرست. و دو بت قریش و دو طاغوت آن را لعنت کن! آن دو نفری که با امر و فرمان تو به مخالفت برخاستند، و وحی تو را انکار کردند، و نعمت‌های تو را منکر شدند، و پیام‌آورت را نافرمانی کردند، و دینت را واژگون ساخته و کتابت را دستکاری کردند و دشمنان تو را دوست داشتند و نعمت‌های تو را انکار نمودند، و احکام تو را تعطیل کردند، و فرائض تو را باطل کردند، و در ارتباط با آیات تو الحاد کردند و اولیای تو را دشمنی کردند، و دشمنان تو را دوستی کردند، و سرزمین‌های تو را خراب و ویران کردند، و بندگان تو را فاسد نمودند، خدایا آن‌ها را لعنت کن و نیز پیروان و دوستان و عاشقان و یاران آن‌ها را هم لعنت کن! چه آن دو بیت نبوت را خراب نمودند، و درش را از جایش برکنند، و سقفش را فرو ریزانند، و آسمانش را به زمینش و بالایش را به پایشش، و ظاهرش را به باطنش رسانند، و اهل آن را ریشه‌کن ساختند و یاران آن را قتل عام کردند، و کودکان

آن را کشتند و منبرش را از وصیش و وارث علمش خالی کردند، و امامت او را انکار نمودند، و نسبت به پروردگارشان شریک قائل شدند، پس گناهان آنها را بزرگ کن و آنها را در سقر (آتش) قرار ده جاویدان، و تو چه می‌دانی که سقر چیست؟ (هیچ کس و هیچ چیزی) را باقی نمی‌گذارد و وا نمی‌نهد، خدایا به تعداد همه منکراتی که انجام داده‌اند، و همه حقی که پنهان داشته‌اند، و هر منبری که از آن بالا رفته‌اند، و هر مؤمنی که به او امید داشته‌اند، و هر منافقی که با او دوست بوده‌اند، و هر ولیی که او را اذیت کرده‌اند، و هر طرد شده‌ای که او را پناه داده‌اند، و هر صادقی که او را طرد کرده‌اند، و هر کافری که او را یاری کرده‌اند، و هر امامی که او را شکست داده‌اند، و هر فرضی که تغییر داده‌اند، و هر اثر و (حدیثی) که انکار کرده‌اند، و هر خونی که ریخته‌اند، و هر روایتی که آن را تغییر داده‌اند، و هر کفری که آن را برقرار ساخته‌اند، و هر ارثی که آن را غصب کرده‌اند، و هر فیء که آن را قطع کرده‌اند، و هر مال نامشروعی که خورده‌اند، و هر خیری که آن را حلال دانسته‌اند، و هر باطلی که آن را پی‌ریزی کرده‌اند، و هر ستمی که آن را اشاعه و گسترش داده‌اند، و هر نفاقی که آن را پنهان ساخته‌اند، و هر خیانتی که آن را مخفی کرده‌اند، و هر ظلمی که انتشار داده‌اند، و هر وعدی که خلاف آن عمل کرده‌اند، و هر امانتی که مترصد آن بوده‌اند، و هر عهدی که آن را شکسته‌اند، و هر حلالی که آن را حرام کرده‌اند و هر شکمی که آن را فتق کرده‌اند و هر جنینی که آن را ساقط کرده‌اند، و هر دنده‌ای که آن را کوبیده‌اند، و هر سکه‌ای که آن را پراکنده‌اند، و هر جمعیتی که آن را از بین برده‌اند، و هر عزیزی که آن را ذلیل کرده‌اند، و هر ذلیلی که او را عزیز کرده‌اند، و هر حقی که آن را منع کرده‌اند، و هر دروغی که آن را سر هم بافته‌اند، و هر حکمی که آن را برعکس کرده‌اند، و هر امامی که او را مخالفت کرده‌اند؛ آنها را لعنت کن!

خدایا آنها را به تعداد هر آیه‌ای که تحریف کرده‌اند، و هر فریضه‌ای که آن را ترک کرده‌اند، و هر سنتی که آن را تغییر داده‌اند، و هر آداب و عرفی که آن را منع کرده‌اند، و همه احکامی که آن را تعطیل کرده‌اند، و هر بیعتی که آن را شکسته‌اند، و هر شکوایه‌ای

که آن را باطل ساخته‌اند، و هر دلیلی که آن را انکار کرده‌اند، و هر حيله‌ای که آن را بوجود آورده‌اند، و هر مانعی که از آن گذشته‌اند، و هر خزنده‌ای که آن را غلت نداده‌اند، و هر بدعتی که به آن پایبند شده‌اند، و هر شهادتی که آن را کتمان ساخته‌اند، و هر وصیتی که آن را تباه ساخته‌اند؛ آن‌ها را لعنت کن!

خدایا آن‌ها را در رازگاه و آشکارگاه لعنت کن؛ لعنتی فراوان و بی‌پایان بطوری که همه آن‌ها را در نوردد، و همه اعوان و یاران و دوستان و عاشقان و تسلیم‌شدگان آن‌ها، و کسانی که به سوی آن‌ها گرایش یافته و سنگ دفاع از آن‌ها را به سینه می‌زنند، و به کلام آن‌ها اقتدا می‌کنند، و احکام و دستورات آن‌ها را باور می‌کنند، را مشمول این لعنت قرار بده!

حال (چهار بار) بگو: خدایا آن‌ها را آنچنان عذابی ده که اهل آتش بخاطر آن، فریادرسی کنند. آمین یا رب العالمین.

مراجع بزرگ شیعه که به این دعا فتوا می‌دهند:

این دعا در کتاب اردوی تحفة العوام - که بی‌حد مقبول واقع شده و جدید است - اثر منظور حسین (ص ۴۲۲ و پس از آن) وارد شده، و وی خاطر نشان کرده که این دعا، مطابق فتاوی شش تن از مراجع بزرگ شیعیان است:

- ۱- محسن حکیم
- ۲- ابوالقاسم خوئی
- ۳- روح الله خمینی
- ۴- محمود حسینی شاهرودی
- ۵- محمد کاظم شریعت‌مداری

۱- بنده در اینجا در وهله‌ی اول از الله تعالی و سپس از پیامبرش و سپس از آن اصحاب بزرگوار پوزش می‌طلبم که مجبور شدم چنین روایت‌های دروغینی را ترجمه کنم. خدایا مرا ببخش (مترجم).

۶- علامه علی نقی نقوی.

و همچنین این دعا در کتابی تحت عنوان (تحفة العوام معتبر و مکمل) ص (۳۰۳) وارد شده و در آن آمده که این دعا مطابق با فتوای ۹ تن از مراجع بزرگ شیعه است و آن‌ها عبارتند از:

۱- آیت الله ابوالقاسم خوئی

۲- حسین بروجردی

۳- محسن حکیم

۴- ابوالحسن اصفهانی

۵- محمد باقر صاحب قبله

۶- محمد ماوی صاحب قبله

۷- ظهور حسین صاحب

۸- محمد صاحب قبله

۹- حسین صاحب قبله

علامه معاصر آن‌ها، آیت الله العظمی سیدشهاب‌الدین حسینی مرعشی در حاشیه‌اش بر احقاق حق از نور الله حسینی مرعشی (۳۳۷/۱) گفته است: «سپس بدان که یاران ما شروحنی بر این دعا داشته‌اند، از جمله شرح مذکور، و از جمله آنست کتاب ضیاء الخافقین از یکی از علمای شاگرد فاضل قزوینی صاحب «لسان الخواص» و از جمله آنست شرح مشحون بالفوائد از مولی عیسی بن علی اردبیلی و او از علمای زمان صفویه بوده است، و همه این‌ها بصورت دست خط نوشته شده است. و در کل می‌توان گفت: چون مراجع عظام در کتاب‌هایشان این دعا را ذکر کرده‌اند و به آن تکیه نموده‌اند، فتوا دادن به این دعا، بیشتر به دل می‌چسبد!»

منظور از دو بت قریش، ابوبکر و عمر هستند. بعد از آنکه به شما اطلاع دادیم که دعای فوق در میان شیعیان جایگاه تلقی و قبولی دریافت کرده است، باید بدانید که مقصود

آن‌ها از دو بت قریش حضرت ابوبکر رضی الله عنه و حضرت عمر رضی الله عنه می‌باشد. و دانشمند و شیخ آن‌ها ابوالسعادت اسعد بن عبدالقاهر بر اساس آنچه که در المصباح کفعمی (حاشیه ص ۵۵۲) و بحار الانوار مجلسی (۲۶۳/۸۵) هست، گفته: «و واژگون ساختن آن دو دین را، اشاره به چیزی است که از دین الله تعالی تغییر داده‌اند مانند اینکه عمر متعه را حرام ساخت، و غیر این‌ها از آنچه که این مکان آن‌ها را بر نمی‌تابد.»

و شیخ و مورخ آن‌ها محمد محسن مشهور به آغا بزرگ طهرانی صاحب کتاب الذریعه الی تصانیف الشیعه (۹/۱۰ طبع نجف) در رساله‌ی ذخیر العالمین فی شرح دعاء الصنمین گفته: «یعنی دو بت مذکور قریش در ج ۸ ص ۱۹۲ که آن دو بت لات و عزا هستند و مقصود ابوبکر و عمر می‌باشند.»

و ملا محمد محسن بن الشاه مرتضی ملقب به فیض کاشانی در قره العیون (ص ۳۲۶، طبع دوم ۱۹۷۹، دار کتاب اللبنانی) گفته است: سپس شروع کردند به تغییر دادن احکام شرع و بوجود آوردن بدعت‌ها در آن‌ها. بعضی از احکام را از روی ناآگاهی خود، و بعضی را بنا به اهداف از پیش تعیین شده‌ای و بعضی را هم بخاطر علاقه آن‌ها به ایجاد بدعت، تغییر دادند ... و در حقیقت امیر المؤمنین به بعضی از منکرات آن‌ها در دعای دو بت قریش اشاره کرده است و ابوبکر همواره می‌گفت: مرا شیطانی است که همواره مرا در می‌نوردد.

پس خاتمه‌ی مجتهدان شیعه ملا باقر مجلسی می‌آید، و طبق آنچه که شیخ آن‌ها احمد احسائی ملقب به شیخ اوحد در شرح «الزیارة الجامعة الکبیر» (۱۸۹/۳) از او نقل کرده، می‌گوید: «مراد از جبت ابوبکر بوده و از طاغوت عمر، و شیطان‌ها بنی امیه و بنی عباس هستند و حزب شیطان پیروان آن‌ها و کسانی هستند که از ارث امامت شما و فیء و فدک و خمس و غیر آن ... ناراحت و عصبانی می‌باشند.»

ملا باقر مجلسی که در نزد آن‌ها به شیخ الاسلام هم ملقب است، در بحار الانوار (۲۶۸/۸۵) گفته است: سپس ما سخن را در جای آن در کتاب فنن بسط داده‌ایم. و بلکه

در اینجا فقط روایتی را ذکر کرده‌ایم که کفعمی وارد کرده‌است، تا کسی که آن دعا را می‌خواند، بعضی از زشتی‌ها و قباحت‌های آن دو را - که لعنت خدا بر آن دو و بر دوستداران آن‌ها باد - بیاد بیاورد.

و در اینجا نکته‌ای است و آن اینکه همان عبدالحسین شرف‌الدین موسوی که شیخ سباعی در منزلش از وی دیدن کرد، در کتابش «المجالس الفاخرة في مآتم العترة الطاهرة» (ص ۳۱، طبع مؤسسه وفاء بیروت، ۱۴۰۰ هـ) از جعفر صادق (که از او و امثال او بری است) روایت کرده که او بر روی قبر جدش «حسین» ایستاد، آنگاه گفت: گواهی می‌دهم که تو نماز مرا بجا آوردی، و زکات را دادی، و به معروف و نیکی امر کردی و از بدی و زشتی باز داشتی، و از الله و رسولش اطاعت کردی، و خالصانه او را عبادت کردی، و در راهش با پشتکار و اخلاص و احتساب جهاد کردی تا وقتی که مرگ سراغت آمد. پس خدا لعنت کند قومی که تو را کشتند و لعنت کند خدا جماعتی را که بر تو ظلم کردند، و لعنت کند خدا امتی را که این (ماجرا) را شنید و از آن خشنود گشت.

ای برادر مسلمانان! آیا می‌دانی منظور این گمراه کدامین امت است، و چه اشخاصی را لعنت می‌کند؟ بر اساس معتقدات روافض امتی که حسین را به قتل رسانده، و امتی که آن را شنیده و بدان خرسند شده همان اهل سنت و جماعت است. و دکتر آن‌ها (محمد تیجانی سماوی) در کتابش (شیعه همان اهل سنت هستند، ص ۳۰۰) از این مسئله رازگشایی کرده‌است، آنجا که می‌گوید: و اگر دلیل دیگری بخواهیم، تنها بر ما لازم است که دیدگاه اهل سنت و جماعت را در رابطه با یادواره روز عاشورا مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم ... یا اینکه دقت کنیم در اینکه آن‌ها نسبت به قاتلان حسین موضعی خشنودانه و رضایت‌بخشانه و در عین حال مدد رسانه اتخاذ می‌کنند.

و بدین ترتیب واضح است که عبدالحسین شرف‌الدین با شیخ سباعی که بدیدارش آمده و او را به تقارب فراخوانده‌است، از در تقیه وارد شده، و آن رافضی پست به علاقه و شوق دروغین خود نسبت به اندیشه‌ی نزدیک‌سازی و ایمان و باورش بدان (به عنوان

تقیه) تظاهر کرده‌است. و در باطن معتقد به این است که سباعتی از امتی است که به قتل حسین خشنود شده‌است.

و سزا و پاداش آن امت در نزد او چیزی جز لعن و نفرین نیست. با وجود آنکه دلیل برضد عبدالحسین و روایتی که آن را وارد کرده، برخاسته است؛ چرا که پیامبر ﷺ شفاعت خود را برای مرتکبین گناهان کبیره از امتش - به روایت خود شیعه - ذخیره کرده‌است. شیخ آن‌ها ابن بابویه قمی صدوق در (عیون الأخبار ج ۱، ص ۱۳۶ طبع تهران) روایت کرده که رسول الله ﷺ فرموده‌است: شفاعت من برای اهل گناهان کبیره از امتم است. و کتاب الله تعالی به ما خبر می‌دهد که:

﴿ كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ ﴾ (آل عمران: ۱۱۰)

«شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آمده‌اید».

﴿ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ ﴾ (البقره: ۱۴۳)

«و این چنین شما را امتی برگزیده (و میانه‌رو) قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر نیز بر شما گواه باشد»

پس با این حساب، ای دشمن خدا، چگونه امتش، امتی ملعون خواهد بود؟! سپس حضرت حسین در اثر خیانت شیعه به او کشته شد و این به روایت خود آنان است چنانکه ما آن را در فصل (نواصب در نظر شیعه همان اهل سنت و جماعت هستند) ثابت کردیم. پس به آن فصل مراجعه کن!

و اما گفته‌ی تیجانی در کتابش (شیعه همان اهل سنت هستند ص ۳۰۱-۳۰۲) که می‌گوید: «اهل سنت روز عاشورا را جشن می‌گیرند، و آن را بعنوان عید قرار می‌دهند، و آن‌ها در رابطه با فضیلت این روز احادیثی را وضع کرده‌اند...»

جوابش این است:

کاری که اهل سنت در این روز انجام می‌دهد، روزه گرفتن آن به عنوان تقرب به الله تعالی است. و حال ما این سؤال را از تو می‌پرسیم:

آیا آن روزی که الله تعالی در آن گناهان را پاک می‌سازد، روز غم و اندوه است یا روز شادی و سرور؟!

اگر بگوئی آن روز، روز اندوه است در حقیقت خودت خودت را محکوم کرده‌ای. و اگر بگوئی آن روز، روز خوشحالی و سرور است، این مطلوب و مورد نظر است و این همان روز عاشورا است. اگر بگویی دلیل بر آن چیست؟ می‌گوئیم: دلیل بر آن احادیث صحیح است که کتاب‌های معتمد شما بعضی از آن‌ها را روایت کرده‌اند. مثلاً این شیخ طائفه‌ی شما ابو جعفر طوسی است که در (استبصار، ص ۱۳۴ ج ۲) و این محدث و محقق شما محمدبن حسن حر عاملی است که در «وسائل الشیعة» ج ۷، ص ۳۷۷، سه روایت را در رابطه با فضیلت روزه این روز روایت می‌کنند:

روایت اول: از ابی عبدالله از پدرش روایت است که علی علیها السلام گفته است: عاشورا؛ روز نهم و دهم (ماه محرم) را روزه بگیرید چرا که گناهان یک سال را پاک می‌سازد.

روایت دوم: از ابو الحسن نقل است که گفته است: «رسول الله ﷺ روز عاشورا را روزه گرفته است».

روایت سوم: از جعفر از پدرش علیها السلام نقل است که او گفته است: «روزه‌ی عاشورا کفاره گناهان یک سال می‌باشد».

به همین خاطر است که اهل سنت به عنوان نوعی اقتداء به هدایت نبوی روز عاشورا را روزه می‌گیرد. در حالی که تو و پیروانت به شیون و زاری بر می‌خیزی، و اصلاً توجه به هیچ نوع (احساس) فرمان‌پذیری نسبت به این فرموده‌ی پیامبر ﷺ نداری که می‌فرماید: (شیون و نوحه‌سرایی از عمل جاهلیت است). این روایتی است که رئیس محدثین شما محمدبن علی بن حسین بن بابویه قمی صدوق در کتاب (فقیه من لا یحضره الفقیه ج ۲، ص ۲۷۱-۲۷۲) استخراج کرده‌است. و در روایتی از علامه شما مجلسی در «بحار الانوار» (۸۲-۱۰۳) آمده‌است: «شیون و نوحه‌سرایی عمل جاهلیت است».

پس نوش جاننت این اعمال جاهلیت مآبانه!!
و مبارک باد بر اهل سنت و جماعت روزه‌ی روزی که الله تعالی در آن - طبق خود روایت‌های شما - گناهان یک سال را پاک می‌سازد.
لازم است که توجه خواننده گرامی را به این مسأله جلب کنیم که موضوع این رساله عبارتست از رازگشایی از حقیقت مذهب تشیع و دیدگاه آن‌ها در برابر اهل سنت، نه پاسخ دادن به باطل پیروانش. چرا که ما کتاب دیگری را به این مسأله اختصاص داده‌ایم که بیشتر از ۵۰۰ صفحه است. از الله تعالی می‌خواهیم که بوسیله‌ی آن مسلمانان را فایده رساند، و آن را محض رضای خود قرار دهد.

خوشحالی شیعه بخاطر شهادت حضرت عمر رضی الله عنه و جشن گرفتن روز شهادت ایشان را

شیعه دوازده‌امامی بخاطر کشته شدن حضرت عمر ابراز خوشحالی و سرور کرده و روز کشته شدن وی را بعنوان عید خود بر می‌شمارند. بلکه گمان برده‌اند که روز کشتن وی رخصتی از طرف الله تعالی است، که (در آن روز) چیزی از گناهان شیعه را بر ایشان نمی‌نویسد، و شیعه بر این روز نام‌های زیادی گذاشته است از قبیل روز استراحت، روز برکت، و روز خوشحالی شیعه و ... و ...

این مورد را علامه آن‌ها، مجلسی، در بحار الانوار ج ۹۵، ص ۳۵۱-۳۵۵، روایت کرده‌است. و نیز نعمت الله جزائری در (الأنوار النعمانية ج ۱، ص ۱۰۸-۱۱۱) تحت عنوان (نور آسمانی) از ثواب کشته شدن عمر بن خطاب پرده دری می‌کند. و از جمله مواردی که دلالت می‌کند بر اینکه شیعه به این دست از روایت‌ها ایمان دارند، این است که صاحب کتاب (عقد الدرر فی بقر بطن عمر)^۱ ص ۶ (تحت شماره ۲۰۰۳) فصلی تحت

۱- «این رساله بصورت دست خط مکتوب شده و هنوز چاپ نشده، و هم اکنون در مکتبه رضا رامبو در هند موجود است.»

این عنوان باز کرده: «الفصل الرابع في وصف حال سرور هذا اليوم على اليقين، وهو من تمام فرح الشيعة المخلصين» سپس وی سرودهایی را که در این روز گفته می‌شوند، ذکر کرده، و با گفته خود آن‌ها را چنین توصیف کرده: آن‌ها کلمات قصار صاف و خالصی هستند و واژه‌هایی شوق‌انگیز، و آن این است و قسمتی که خورشید اقبال و شانس از مطلع‌های آرزوها طلوع کرد، نسیم وصال به اتصال در بامداد و غروبگاه ورزیدن گرفت. آن هم با کشته شدن کسی که به الله و روز آخرت ایمان ندارد. (یعنی) عمرین خطاب فاجر، که بندگان را فریب داد، و در زمین فساد پدید آورد، تا روز حشر و جدایی، قدم‌های خوشحالی لبریز شد از باده (شراب) ارواح، آمیخته به مشک خوشحالی و به آب صاف شادکامی

سپس به دنبال این جملات، اشعار طویل زیر را که در وصف خوشحالی آن‌ها به خاطر کشته شدن حضرت عمر رضی الله عنه گفته شده (ص ۹-۱۱) ذکر کرده‌است:

وهللت فرحاً يوم الرواح به	نار السعير وما فيها من السعير
وغادر اللات تبكيه وتندبه	وما بين أهل ولاية الغدر والكفر
ينكبه كل بغى فى غواتيه	من الفريقين من جن ومن بشر
يا صاح صح إن هذا عيد فاطمه	عيد السرور ببقر البطن من عمر
يوم به كسفت شمس الضلال	وقد راع البدائع من فقد ذى نظر
يوم به فرحت آل النبى ومن	والأهم من جميع البدو والحضر
يوم به صالح ابليس الغوى ضحى	بمجمع من غواه الجن والبشر
وبث أعوانه فى جمعهم فغدوا	واقبلوا زمرة فى الحال فى زمر
حتى إذا اجتمعوا من حوله نعى	عليهم وغدا ناع على عمر
وقام فيهم خطيباً قائلاً لهم	اليوم مات عماد الكفر والفجر

اليوم مات رئيس الفساقين ومن
اليوم مات الذى قد كان يعضدنى
اليوم مات قوم الجوار وانقصمت
اليوم مات شيخى فى نفاق
ويلاه وبلاه من لى بعده رجل
قد كان يعجبنى أفعاله وله
أبدى عجائب كفر ليس يعقلها
فيروز لا شلت الكفان منك لقد
بقرت بطن عدو الله من نتجت
تيم عتل زنيم الأصل ذا دنس
ظفرت بالكنز فى قتل الغوى
قتلت أول من سن الخلاف على آل النبى
قتلت فرعون أهل البيت من صدرت
قتلت نعثل عنوان الفسوق به
قتلت من مات لم يؤمن بخالقه
قتلت من عاند الكرار حيدر
ما العيد عيد ولكن يوم مقتله
ما أسس الجور، و العدو ان غير أبى
مثلها الجبت والطاغوت قد فتننا
ضلاماً وأضلا الناس ويجهما

ساد الأباليس من جن ومن بشر
على البداع من كفر ومن أشر
عرى الضلال وصار الكفر فى دثر
ومن يوم الفخار به قد تمّ مفتخرى
مغيل حل أمر الدين بالحير
بكل منكر فعل غاية النكر
من الأباليس إلا كل ذى نظر
قتلت غندر قد هنت بالظفر
منه البداع بالصمصامة الذكر
بغى أم لئيم غير معبتر
ومن آذى النبى و بضعته الطهر
مدى الأيام والعصر
منه الجرأة فى تأخير ذى القدر
عجل الضلالة محسوب من البقر
وفاسقاً لم يكن يوماً بمزدجر
وعاود الكفر فى سر وفى جهر
عيد عادت الأرواح فى الصور
بكر ولا أساس من ظلم سوى عمر
جل البرية من باد ومن حضر
سيلقيان غدا فى الحشر فى سقر

وسار بین البرایا أقبح السیر	وثالث القوم أبدی فی الوری عجباً
و جری إلى یوم المعاد بری	إنی إلى الله من فعل الثلاثة فی الإسلام
أری اللعینین رؤیا العین بالنظر	أرجو من الله ربی أن یبلغنی
من بعد دفنهما فی سائر الحفر	ینشان كما قال النبی لنا
علی رؤس الملاء من سایر البشر	ویشهران بلاشک ولا شبهه
ویحرقان بلاشک ولا نکر	ویصلبان علی جذعین من خشب

ترجمه‌ی اشعار:

در روزی که او جان سپرد، آتش زبانه‌دار از فرط خوشحالی به وجد آمد و شعله کشید! بت لات کوچ کرد، و در میان ظلم پیشه‌گان و کفر پیشگان نوحه‌سرایی و سوگواری را باقی گذاشت. هر ظالمی، از هر دو گروه جن و انسان، در گمراهی و غوایت او، از او دوری می‌جوید (و همچون او ظلم پیشه نمی‌کند و به آن شوری شور عمل نمی‌کند). ای دوست من! فریاد بزن که این (روز) عید فاطمه است، عید خوشحالی بخاطر شکافتن شکم عمر! روزی که بخاطر آن، خورشید گمراهی کسوف کرد، در حالی که شاهکارهای (او) بخاطر از دست دادن صاحب نظری (همگان) را شگفت زده کرده‌است! روزی که بخاطر آن اهل بیت پیامبر و همه دوستدار آن‌ها از همه شهرها و روستاها، شادکام شدند! روزی که در آن، ابلیس گمراهی در چاشتگاه فریاد زد که همه گمراهان جن و انسان باید جمع شوند. و یاران و همدستان خود را در میان آن‌ها فرستاد و آن‌ها هم دسته به دسته با آن‌ها ملاقات کردند. تا جائی که همه در نزد او جمع شدند، بر سر آنان شیون و زاری کرد، و بخاطر عمر، دست به نوحه‌سرایی نمود!

و در میان آن‌ها در مقام یک سخنور ایستاد و به آن‌ها گفت: امروز ستون کفر و گناه مرد! امروز رئیس فاسقان و کسی که رهبر ابلیس‌های جن و انس بود، مرد!

امروز مُرد آن کسی که پشتیبان من بود بر بدعت‌ها و شاه کارهای کفرآمیز و شرارت‌خواه! امروز جماعت ستم پیشه مرد، و پشت کمر گمراهی درهم شکست و کفر به سوی نابودی پیش رفت. امروز استادم در زمینه‌ی نفاق، مرد. و از روزی که به او افتخار می‌شد، به من هم افتخار می‌شد. وای بر او، وای بر او! بعد از او دیگر چه مردی خواهم داشت که شئون دینی را با نیرنگ و حيله حل و فصل کند!

افعال و اعمال وی را بسی می‌پسندیم. او هر کار منکری که انجام می‌داد، آن‌ها را به نهایت قباحت می‌رساند! در زمینه کفر عجایب و شگفتی‌هایی را ظاهر کرد، که از میان شیطان‌ها فقط برای صاحب‌نظران! قابل فهم بود! فیروز، کفن از دست تو شل نشد، در واقع غندر را کشتی و به پیروزی دست یافتی و بخاطر آن آفرین باد گرفتی! با شمشیری محکم شکم دشمن الله را از هم دریدی کسی که از او بدعت‌ها و شاهکارهای! (عجیبی) سر زده بود! کسی که به ستمگری و تناوری و بدخویی شناخته شده و معروف به فرومایگی است! مادرش هم بدکاره بوده، فاقد ارزش است. در کشتن آن گمراه و کسی که پیامبر ﷺ و اهل بیتش را اذیت نمود، به گنجی دست یافتی! کشتی اولین کسی را که مخالفت با اهل بیت پیامبر را در طول ایام و روزگاران پی‌ریزی کرد!

تو فرعون اهل بیت را کشتی، همان کسی که گستاخانه باعث به تأخیر افتادن (ولایت) آن توانا شد. آن نعثل (پیرمرد خرف) را کشتی؛ کسی که عنوان فسق و گوساله‌ی گمراهی محسوب می‌شد.

کسی را کشتی که به خالقش ایمان نیاورد، و کسی که فاسق بود و حتی یک روز هم باز داشته نشد.

کسی را کشتی که با حیدر کرار به لجاجت و خصومت برخاست و کفر را در پیدا و نهان مراوده کرد. آن عید، عید نیست، اما روز کشتنش عید است که بخاطر آن روح ما به سیماها و چهره‌ها بازگشتند!

غیر از ابوبکر و عمر کسی سنگ بنای ستم و تجاوز و ظلم را بنا نهاد!!

آنها به منزله جبت و طاغوت هستند که بیشتر مردم خوب و نیکوکار شهرها و روستاها را فریب دادند. هر دو با هم گمراه شدند و مردم را هم گمراه کردند، وای بر آنها که فردا بزودی در هنگام حشر، در سقر (طبقه‌ای از جهنم) افکنده خواهند شد و سومین نفر آنها (عثمان) در زمینه تقوا (به اصطلاح) شگفتی‌ها از خود نشان داد، و در بین نیکوکاران بدترین سیره‌ها را پیاده کرد!

من از کار این سه نفر که با نام اسلام کردند، به خدا پناه می‌برم. و تا روز قیامت هم کارهای آنها دیده خواهد شد!

از خدا می‌خواهم که آن دو لعنتی را با چشم‌های خودم ببینم - که چنانکه پیامبر گفته است - بعد از دفنشان، قبرشان شکافته شود و در ملاءعام قاطعانه رسوا شوند. و بر روی دو چوب به دار آویخته شوند و قاطعانه و بدون هیچ انکاری، سوزانده شوند!!

۱۴- طعن زدن شیعیان به ائمه‌ی چهارگانه اهل سنت

وقتی که شیعه به اصطلاح احترام و محبت خود را نسبت به ائمه چهارگانه اهل سنت (ابوحنیفه، شافعی، مالک و احمدبن حنبل) ابراز می‌دارند، واقعی نیست و صرفاً از باب تقیه است.

شخص مورد اعتماد آنان در اسلام کلینی در کافی (۵۸/۱ تهران) از سماعه بن مهران و او هم از امام معصومشان (امام هفتم) الحسن موسی روایت کرده که او گفته است: ... اگر نزد شما آمد آنچه که می‌دانید، آن را تأیید کنید و اگر آنچه را که نمی‌دانید به سراغ شما آمد، (مواظب دهانتان باشید) سپس گفت: خدا لعنت کند ابوحنیفه را که می‌گفت: «علی گفت و من می‌گویم و صحابه گفتند» و همچنین محدث آنها حر عاملی در وسائل الشیعة (۲۳/۱۸ طبع بیروت) این روایت را ذکر کرده است.

و همچنین رئیس آن‌ها در علم جرح و تعدیل، محمدبن عمرو کشی در کتابش (اختیار معرفة الرجال المعروف برجال الکشی ص ۱۴۹، طبع مشهد ایران) از هارون‌بن خارجه روایت کرده که او گفته است: در ارتباط با این آیه:

﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ (الأنعام: ۸۲)

«کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را به شرک نیامیختند.»

از او سوال کردم، گفت: این همان چیزی است که ابوحنیفه و زراره آن را واجب ساخته‌اند. و در روایتی که از ابی‌بصیر از ابی‌عبدالله روایت است که او گفته است: گفتم: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ گفت: خدا من و تو را از این ظلم پناه دهد! گفتم: آن چیست؟ گفت: بخدا آن چیزی است که زراره و ابوحنیفه بوجود آورده‌اند. و این تنها یک مثال است. گفتم: آیا زنا هم تحت الشعاع آن قرار می‌گیرد؟! گفت: زنا گناه است (و با شرک تفاوت دارد). [رجال الکشی ص ۱۴۵] و در رجال الکشی (ص ۱۴۶) از ابو بصیر نقل است که: به ابو عبدالله گفتم: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ «کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را به شرک نیامیختند.» (انعام: ۸۲) گفت: خدا تو و مرا از آن ظلم پناه دهد ای ابو بصیر! آن ظلم چیزی است که ابوحنیفه و یارانش و زراره و یارانش بدان تمایل یافته‌اند. و در همان کتاب (ص ۱۸۷) و در کتاب «مجمع الرجال» قهبائی (۴/۶) چاپ اصفهان، از ابوحنیفه نقل است که او به مؤمن طاق گفت (در حالی که جعفر بن محمد فوت کرده بود) ای ابا جعفر امامت مرده‌است! ابو جعفر گفت: اما امام تو تا روز قیامت از مهلت داده شدگان است (یعنی شیطان است).

و شیعه روایت کرده‌اند چنانکه در کتاب (رجال الکشی) ص ۱۹۰ است که جابر جعفری یک روز بر ابوحنیفه وارد شد، آنگاه ابوحنیفه به او گفت: چیزی از شما جماعت شیعه شنیده‌ام. او گفت: آن چیز چیست؟! گفت: به من خبر رسیده که وقتی یک نفر از شماها بمیرد، دست چپش را می‌شکنید برای آنکه نامه اعمالش به دست راستش داده

شود، او گفت: ای نعمان بر ما دروغ گفته‌اند. اما درباره شما ای جماعت مرجئه به من خبر رسیده که اگر یکی از شما بمیرد، ضربه‌ای به مقعدش می‌زنید، و کوزه‌ای از آب در آن می‌ریزید!! تا در روز قیامت تشنه نشود. آن گاه ابو حنیفه گفت: هم بر ما و هم بر شما دروغ گفته‌اند!

و شیخ آن‌ها محمد رضی رضوی در کتابش (بر شیعه دروغ گفته‌اند ص ۱۳۵ طبع ایران) گفته است: خدا تو را زشت گرداند ابو حنیفه! چگونه گمان می‌بری که نماز از دین الله نیست؟!

و همین آقا در همان کتاب (ص ۲۷۹) می‌گوید: و اگر مدعیان اسلام خواهی و سنت خواهی اهل بیت را دوست می‌داشتند، به یقین از آن‌ها پیروی می‌کردند، و از افراد منحرف سنی و همچون ابوحنیفه و شافعی و مالک و ابن حنبل، احکام دینشان را بر نمی‌گرفتند.

و سید نعمت الله جزائری در کتابش «داستان پیامبران» ص ۳۴۷ طبع هشتم بیروت می‌گوید: من می‌گویم: این مسئله در ارتباط با شئون فراوانی پرده دری می‌کند از جمله بطلان عبادت مخالفان زیرا گرچه آن‌ها روزه گرفته‌اند و نماز خوانده‌اند، و حج کرده‌اند، و زکات داده‌اند، و عبادات و طاعات زیادی را انجام داده‌اند و حتی بر دیگران هم پیشی جسته‌اند، اما از دری که الله تعالی دستور به وارد شدن از آن داده‌است، وارد نشده‌اند ... و مذاهب چهارگانه را بسان واسطه‌ها و دروازه‌هایی میان خود و میان پروردگارش قرار داده‌اند. و احکام خود را از آن‌ها گرفته‌اند در حالی که آن‌ها آن احکام را از قیاس‌ها و استنباطات و آراء و اجتهاداتی که الله تعالی از اخذ کردن احکام از آن‌ها نهی کرده، و گرویدگان به آن را مورد طعن قرار داده‌است، بر گرفته‌اند.

من می‌گویم: این همان چیزی است که از نه قلب به آن معتقد هستند، و نسل‌های خود را بر اساس آن پرورش می‌دهند. پس شیخ آن‌ها دکتر تیجانی می‌آید و شسته و رفته از عدوات نهفته شیعه بر ضد سنی‌ها سخن باز می‌گشاید، و آن‌ها را به عنوان نواصب

معرفی می‌کند. وی در کتابش (سپس هدایت شدم - ص ۱۲۷ طبع مؤسسه فکر بیروت لبنان) می‌گوید: «بسا که مذاهب اربعه در آنها اختلاف فراوانی وجود دارد، در نتیجه نمی‌توان گفت که آنها از طرف خدا و از طرف پیامبر ﷺ هستند.»

و جالب آنکه مجمع علمی شیعی هند، این کتاب را به چند زبان چاپ کرده‌است و خود آقای تیجانی در کتابش (فاسألوا اهل الذکر - ص ۱۱، چاپ اول بیروت ۱۹۹۲) به این مسئله اذعان کرده‌است. و در صفحه ۸۴ کتابش (شیعه همان اهل سنت هستند) می‌گوید: چگونه تعجب نکنیم از کسانی گمان می‌برند اهل سنت و جماعت هستند در حالی که جماعت‌های هستند؛ مالکی، حنفی، شافعی و حنبلی که با یکدیگر در احکام فقهی اختلاف دارند و در صفحه ۱۰۴ همان کتاب می‌گوید: «و بدین ترتیب می‌فهمیم که چگونه آن مذاهبی که قدرت‌های حاکمه آنها را بوجود آوردند، و آنها را مذاهب اهل سنت و جماعت نامیدند، انتشار یافتند؟!» و در صفحه ۱۰۹ می‌گوید: آنچه که در این بحث برای ما مهم است این است که با دلایل روشن بیان کنیم که مذاهب اربعه اهل سنت و جماعت همان مذاهبی هستند که سیاست و (حکومت) آنها را پدید آورده‌است. و در صفحه «۸۸» می‌گوید: «پس این ابو حنیفه است ... می‌بینیم که مذهبی بوجود آورده که بر اساس قیاس و عمل به رأی در مقابل نصوص روشن استوار است ... و این مالک است ... می‌بینیم که مذهبی را در اسلام بوجود آورده‌است ... و این شافعی است ... و این احمد بن حنبل است.» و در صفحه «۹۳» می‌گوید: بدینسان می‌بینیم که سبب انشار مذهب ابوحنیفه بعد از مرگش، این است که ابو یوسف و شیبانی که از پیروان ابو حنیفه و از مخلص‌ترین شاگردان او بودند، در عین حال از نزدیک‌ترین افراد به هارون الرشید، خلیفه‌ی عباسی، بودند. آنها نقش بسزایی در روند تثبیت فرمانروایش و تأیید کردن وی و یاری دادن وی داشته‌اند. به همین خاطر آن هارون هوسران، جز با موافقت آن دو، کسی را عهده‌دار منصب قضاوت و فتوا نمی‌کرد. در نتیجه ابو حنیفه به بزرگترین علما تبدیل گشت و مذهبش به بزرگترین مذاهب فقهی مورد پیروی قرار گرفته مبدل شد به

رغم اینکه علمای هم دوره‌اش، او را کافر دانسته و او را به عنوان زندیق محسوب کرده‌اند. و در صفحه ۱۲۵ می‌گوید: و با همه این‌ها بار دیگر برای ما، با دلایل واضح و انکارناپذیر روشن می‌شود که شیعه امامیه تنها اهل سنت حقیقی نبوی هستند!! و اهل سنت و جماعت از رهبران و بزرگان خود اطاعت کرده‌اند در نتیجه راه را گم کرده، در تاریکی‌ها تنها باقی مانده، و کورکورانه قدم بر می‌دارند و توسط آن رهبران در دریای کفر نعمت‌ها غرق شده، و دست آخر در وادی طغیان توسط آن‌ها هلاک شده‌اند!! و در صفحه ۱۶۸ می‌گوید: به او می‌گوئیم که همه گروه‌های اهل سنت و جماعت و پیشوایان آن‌ها، با سنت صریح نبوی به مخالفت برخاسته، آن را در پشت سر خود انداخته‌اند و داوطلبانه و بطور عمدی آن را وا نهاده‌اند.

و در صفحه ۲۸۷ جناب تیجانی به اهل سنت تهمت زده و گفته است که آن‌ها با بیشتر قسمت سنت‌های نبوی به مخالفت برخاسته‌اند. بلکه همین آقا دچار تشنج شده و گمان برده که اهل سنت با تعالیم اسلام مخالفت کرده‌اند! بنابراین دعوت کردن به نزدیک شدن با اهل سنت چه معنایی می‌تواند داشته باشد در حالی که آن‌ها چنین نگاهی خصمانه نسبت به ما دارند!؟

و من می‌گویم: پس چرا علمای آن‌ها از بسیاری از سرزمین‌های اسلامی دیدن می‌کنند که خود همین تیجانی یکی از آنهاست!؟

جواب: این همان تقیه‌ای است که در فصلی جداگانه از این کتاب از آن آگاه شدی، چه از ورای آن می‌خواهند مذهب خود را انشار دهند!

همین تیجانی که شما را از بی‌ادبی و بی‌شرمی و وقاحت وی نسبت به علمای اسلام آگاه کردیم، می‌بینیم که همچون آفتاب‌پرست رنگ عوض می‌کند. چه، وقتی از بمبئی هند دیدن بعمل آورد، علمای اهل سنت اباطیل و یاوه‌گوئی اهل تشیع را به رخ کشیدند و (در این باره از او توضیح خواستند) او هم به آن‌ها گوش داد در حالی که به آن‌ها

می‌گفت: بترسید از خدا ای برادرانم چرا که خدای ما و پیامبر ما و قبله ما یکی است. چنانکه خود وی در کتابش (فاسألوا أهل الذکر ص ۱۲)، به این موضوع اذعان کرده‌است. می‌گویم: چگونه اینان برادر جناب تیجانی خواهند شد در حالی که او هر چه که توانسته درباره آن‌ها گفته است؟! آری، این چیزی جز مکر و حقه و بغض و زرنگی! نیست. پس به نامه‌ای که آن را خطاب به شیخ ابو الحسن ندوی نوشته و آن را در کتابش (فاسألوا أهل الذکر ص ۱۴) درج کرده‌است: «شما را به نشستی مخلصانه و آشکارا فرا می‌خوانم چرا که شما از کسانی هستید که الله تعالی مسئولیت را به عهده آن‌ها گذاشته مادامی که شما در آن منطقه با نام اسلام صحبت می‌کنید.»

می‌گوئیم: چگونه الله مسئولیت (دعوت) را به عهده‌ی ندوی می‌گذارد در حالیکه وی در نظر تیجانی ناصبی است که به مذهبی گرویده که سیاست آن مذهب را بوجود آورده‌است. و او از جمله کسانی است که از رهبرانش و بزرگانش اطاعت کرده، و در نتیجه آن‌ها راه را بر او گم کرده‌اند بنا به حد سخن آقای تیجانی!؟

پس این دعوت‌های دور و دراز جهت اتحاد اهل سنت و اهل تشیع که آن‌ها از آن دم می‌زنند، چه معنایی دارد؟! جواب: معنایی جز انتشار دادن مذهب تشیع در میان عوام اهل سنت ندارد. چنانکه در فصل هدف آن‌ها از فراخوانی به سوی نزدیک‌سازی، از این کتاب، از آن آگاه خواهیم شد. این هدف تنها زمانی جامه تحقق، پیدا می‌کند که نوشته‌ها و مباحثی که از اعتقادات باطل شیعه پرده‌داری می‌کند، متوقف شود. به همین خاطر وقتی که کتابی در این زمینه هویدا می‌گردد یعنی پته شیعیان را روی آب می‌اندازد، می‌بینیم که شدیداً آن را انکار کرده، می‌گویند: این جور کتاب‌ها او این جور مسائل، به وحدت مسلمانان لطمه می‌زند، و آن‌ها را از هم جدا می‌نماید. اما اینکه آن‌ها می‌آیند و به بهترین‌های امت اسلامی طعنه می‌زنند، و حتی قرآن را هم زیر سوال می‌برند، و در معتقدات اهل سنت شبهه پراکنی می‌کنند و از فقر و جهالت افراد ضعیف و نادان اهل سنت سوء استفاده کرده، آن‌ها را وارد مذهب اهل تشیع می‌نمایند؛ در نظر این طائفه‌ی

امامیه وحدت مسلمانان را تهدید نمی‌کند و صفوف مسلمانان را پراکنده نمی‌سازد، و سخن تیجانی از ما دور نیست!!

۱۵- اغراق در ائمه در نزد شیعه

اول: تفضیل دادن ائمه دوازده‌گانه بر همه پیامبران علیهم‌السلام

شیعیان آنچنان که ما سنی‌ها به اهل بیت نگاه می‌کنیم، به آن‌ها نگاه نمی‌کنند. پس اهل بیت که آن‌ها مردم را به پیروی کردن از آن‌ها فرا می‌خوانند، همان دوازده امام هستند؛ چرا که آن‌ها را حتی بر پیامبران هم تفضیل می‌دهند! بلی، آن‌ها را بر پیامبران علیهم السلام هم تفضیل و برتری می‌دهند!!

یکی از مشایخ آن‌ها که همان سیدامیر محمد کاظمی قزوینی است، در کتابش (شیعه از نظر عقاید و احکامشان ص ۷۳) طبع دوم، می‌گوید: «ائمه‌ی اهل بیت علیهم السلام از انبیاء هم برتر هستند.»

و آیت الله سیدعبدالحسین دستغیب که یکی از همدستان خمینی است، در کتابش (الیقین ص ۴۶ طبع دارالتعارف، بیروت، لبنان ۱۹۸۹ م) می‌گوید: «ائمه دوازده‌گانه‌ی ما از همه پیامبران - به استثنای خاتم پیامبران صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - برتر هستند. و شاید یکی از علت‌های این امر این است که یقین و باور آن‌ها بیشتر است!!»

و نظیر آن دو، خمینی است که در کتابش (حکومت اسلامی ص ۵۲، منشورات مکتب اسلامی کبری) چنین نظری دارد و معتقد است که آن‌ها دارای آنچنان مقامی هستند که حتی فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل هم بدان نمی‌رسند! و چندین نویسنده و مفکر اهل سنت عبارت وی را نقل کرده‌اند. و قبل از این‌ها شیخ شیعیان محمدبن علی بن حسین قمی که در نزد آن‌ها به صدوق ملقب است، در کتاب (عیون اخبار الرضا) و شیخ آن‌ها محمدبن حسن حر عاملی در کتاب (الفصول المهمه) چنین نظر داده‌است. و این خود

عبارت خمینی است: مقامی مورد ستایش و مرتبه‌ای بلند و خلافتی تکوینی به امام اختصاص دارد که همه ذرات هستی در برابر ولایت و قدرت و سیطره او سر تسلیم فرود می‌آورند. و یکی از ضروریات مذهب ما این است که ائمه‌ی ما دارای مقامی هستند که هیچ فرشته مقربی و هیچ پیامبر مرسلی بدان نمی‌رسند.

و نعمت الله جزائری در (الأنوار النعمانية ص ۲۰-۲۱، ج ۱)، در حالی که به بیان برتری میان انبیاء و ائمه می‌پردازد، می‌گوید: بدان که هیچ اختلافی در این نیست که پیامبر ﷺ بدلیل اخبار متواتر بر ائمه برتری دارد، ولی اختلاف در این است که آیا امیر المؤمنین و ائمه طاهر علیهم السلام آیا بر انبیاء برتری دارند یا نه؟!

گروهی گفته است: آنها از باقی پیامبران - به استثنای پیامبران اولوالعزم - برتر هستند. بعضی دیگر قایل به مساوات بین آنها هستند. و اکثر متأخرین بر این اعتقاد هستند که ائمه بر پیامبران اولوالعزم و غیر آنها برتری دارند و البته که صواب هم همین است.

و همچنین آخرین مجتهد شیعی در نزد آنها، محمد باقر مجلسی در کتابش (مرآة العقول ج ۲، ص ۲۹۰، باب الفرق بین الرسول والنبی والمحدث)، گفته است: آنها (یعنی ائمه) از همه پیامبران - به استثنای پیامبر ما که درود و سلام خدا بر او باد - برتر و بزرگتر هستند!

و هم اکنون در مقابل من (کتاب صراط المستقیم إلی مستحقی التقدیم) هست. این کتاب تألیف علامه و سخن‌گو و شیخ آنها زین‌العابدین ابو محمد علی بن یونس عاملی نباطی بیاضی است که محمد باقر بهبودی آن را تصحیح کرده و بر آن حاشیه نوشته است. و قبل از آنکه شما خواننده عزیز را از محتویات پوچ و باطل آن آگاه سازیم، ستایش و ثنای یکی از مراجعه شیعه کنونی یعنی آیت الله ابوالمعالی شهاب‌الدین حسینی مرعشی

نجفی را بر نباطی، در قالب یک بیوگرافی که آن را (ریاض الأفاحی فی ترجمه العلامة البیاضی) نام نهاده است و همچون مقدمه‌ای برای کتابی است، برای شما نقل می‌کنیم:

مرعشی می‌گوید: از جمله بهترین چیزهایی که در این زمینه دیده‌ام، بطوری که می‌بایستی آن را در شمار اول و صف مقدم حساب کنیم، کتاب (الصراط المستقیم إلی مستحقی التقدیم) علامه محقق و سخنگو و نویسنده جناب شیخ زین‌العابدین ابو محمد علی بن یونس عاملی نباطی بیاضی است که خدا فرهیختگیش را خجسته بدارد، و مفتخرسازی او را فراوان سازد! ... و به جان خودم سوگند که آن کتاب در موضوع خودش، عجیب است و علامه صاحب روضات گفته است: بعد از کتاب شافعی از سیدمان مرتضی علم الهدی، نظیر آن را ندیده‌ام. بلکه بنا به چندین دلیل آن را بر آن ترجیح داده‌است.

می‌گوییم: بعضی از برادران ما که نسبت به شیعیان نرمش به خرج می‌دهند، وقتی که گفته می‌شود که شیعیان (روافض) دروغ‌ترین گروه‌هایی هستند که به اسلام نسبت داده شده‌اند، عصبانی می‌شوند. زین‌العابدین بیاضی در کتابش (صراط المستقیم ج ۲۰/۱ طبع اول مکتب حیدریه، انتشار یافته از طرف مکتب مرتضویه احیای آثار جعفریه) می‌گوید: امام مالک بن انس روایت‌های فراوانی را درباره فضائل حضرت علی نقل کرده‌است و او، حضرت علی را بر پیامبران هم تفضیل و برتری می‌داد.

پس آیا ای بندگان خدا! مالک بن انس علی را بر پیامبران اولوالعزم برتری می‌داد؟! پس برتری دادن علی بر پیامبران اولوالعزم را توسط بیشتر شیخ‌های خودشان را ذکر می‌کند و می‌گوید: چون ریاست علی عمومی بود. و همه اهل دنیا از خلافتش منتفع می‌گردند، پس اکثر شیوخ ما، او را بر پیامبر اولوالعزم تفضیل می‌دهند.

پس آیا همه اهل دنیا از خلافت علی علیه السلام منتفع گردیده‌است؟! شیعیان متفق‌اند بر اینکه ائمه از انبیاء - به استثنای اولوالعزم - برتر هستند. البته تعدادی از روافض آن‌ها را حتی بر انبیاء اولوالعزم هم تفضیل می‌دهند و عده‌ای هم پیامبران اولوالعزم را بر آن‌ها برتری

می‌دهند. و اما به نسبت عصر زین العابدین نباطی اکثریت بر رأی اول است و اما امروز اکثریت صراحتاً اعلام می‌دارند که ائمه از همه پیامبران - جز حضرت محمد - برتر هستند چنانکه گذشت و اما از اقوال آنها بعضی را نقل کردیم و توجهی نداریم به آن کسی که این تقیه را انکار می‌کند.

و نباطی در کتاب فوق (۱۰۱/۱) درباره مساوات امیرالمؤمنین با جماعتی از پیامبران، می‌گوید: الله تعالی بخاطر دعای موسی قومی را زنده کرد (چنانکه) در این قول خدا مشهود است:

﴿ثُمَّ بَعَثْنَاكَ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِدَعْوَانِ مِيسَىٰ أَنْ تُحْيِيَ الْقَوْمَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَرَدَّ اللَّهُ دَعْوَاهَا وَأَيَّدْنَا آلَ فِرْعَوْنَ أَهْلَ الْبِئْسَاتِ أُولَئِكَ كَانُوا فِي الْآيَاتِ الْأُولَىٰ﴾ (البقره: ۵۶)

«(با این حال) شما را پس از مرگتان دوباره زنده کردیم تا سپاسگزاری نمایید.»

و برای علی، اهل کهف را زنده کرد. و روایت شده که برای او، سام بن نوح و برای او جمجمه جلندی (پادشاه حبشه) را زنده کرد. و بیاضی (۱۰۲/۱) می‌گوید: و ماهی‌ها بر علی سلام کردند و خداوند، او را بعنوان امام انسان‌ها و اجنه قرار دارد. می‌گوییم: دقت کن! او کمی قبل زنده کردن او سام را با صیغه شک و تردید نقل کرد (روایت شده) و در اینجا با صیغه جزم نقل می‌کند. برآستی که او در سختی‌های اغراق و افراط دست و پا می‌زند. و آیت الله مرعشی که هیچ ساکتی را به حرکت وا نمی‌دارد، با این مرد موافق است و مجتهد آنها در شام محسن الامین - چنانکه در صفحه ۹ از مقدمه است - آن کتاب و مؤلفش را توصیف کرده می‌گوید: که این کتاب، دلالت بر فضیلت مؤلفش دارد.

پس کسانی که می‌گویند متأخران شیعه تا اندازه‌ای از افراط و تندروری خود کاسته‌اند، چه جوابی دارند که بدهند؟! هر کس این را بگوید، نادان و فریب‌خورده‌است، و از تشیع جز پوسته‌اش چیزی نمی‌داند اگر آن را هم بداند!!

و بیاضی در صراطش (۱۰۵/۱) می‌گوید: یارانش - یعنی علی - به او گفتند: موسی و عیسی معجزات را به مردم نشان می‌دادند، چرا چیزی را به ما نشان نمی‌دهی تا به آن اطمینان یابیم؟! آنگاه آن حضرت باغ‌هایی را در یک طرف و آتشی را در یک طرف به آن‌ها نشان داد و اکثر آن‌ها سحر بودند و دو نفر ثابت ماندند آنگاه سنگریزه‌های مسجد کوفه را که یاقوت بودند به آن‌ها نشان داد، یکی از آن‌ها کافر شد، و دیگری باقی ماند.

و در همان جای ذکر شده در کتاب صراط المستقیم گفته است: یک نفر خارجی و زنی با هم دعوا کردند. آن خارجی صدایش بالا رفت، آن گاه علی گفت: ساکت شو! پس ناگهان دید که سرش، سگ شده است!!

و بیاضی شیعی در کتاب مذکورش (۲۴۱/۱) گفته است: «فصل بیست و سوم در اینکه وی (علی) به منزله‌ی قل هو الله احد و چاه تعطیل شده و حسنه و پدر ائمه است. و بیاضی (۱۰۵/۱) گفته است: علی مردی از طایفه بنی مخزوم را که دوست او بود زنده کرد. آن گاه آن مرد برخاست در حالی که می‌گفت: (وینه وینه بینا لا) یعنی بله بله قربان (گوش بفرمان هستم سرور ما)! آنگاه علی به او گفت: آیا تو عرب نیستی؟! گفت: چرا، اما من بر ولایت فلان و فلان مردم در نتیجه زبانم به زبان اهل آتش تبدیل شد.»

می‌گوییم: بدیهی است که فلان و فلان یعنی حضرت ابوبکر رضی الله عنه و حضرت عمر رضی الله عنه و شیعه از فلان و فلان الگویی ساخته اند برای جابجائی نام‌هایی که بخواهند، تا اهل سنت در وقتی که از حالت و نام فلان و فلان سؤال می‌کنند، گمراه شوند، و گرنه شیعه خود فلان و فلانی را می‌شناسد. و بیاضی (۱۰۷/۱) گفته است: وقتی که از جنگ صفین باز گشت، با فرات صحبت کرد، آن گاه فرات آشفته شد و مردم صدای آن را شنیدند که شهادتین می‌گفت و به خلافت وی اقرار می‌کرد. و در روایتی از صادق، از پدران علیهم السلام نقل است که علی با چوبی به آن زد، در نتیجه شکافته شد و ماهی‌های آن بر او سلام کردند و برای او اقرار کردند که او حجت است.

و این محسن امین است یکی از مجتهدان بزرگ شیعه که چنانکه در مقدمه‌ی آن آمده‌است، این کتاب را می‌ستاید و از آن به فضیلت مؤلفش استدلال می‌کند. و این محسن الامین همان کسی است که در کتابش (الشیعة بین الحقایق والأوهام) از شیعه دفاع می‌کند و در صدد بر می‌آید که هم کیشان خود را از خرافات و همه‌آنچه که به آن‌ها نسبت داده می‌شود، تبرئه سازد.

پس نگاه کن که چگونه تقیه آن‌ها را وادار می‌سازد که همچون آفتاب‌پرست رنگ عوض کنند!!

و بیاضی (۵/۳) می‌گوید: و در روایت ابوذر آمده‌است که او وقتی که قرآن را جمع‌آوری کرد، آن را بسوی ابوبکر آورد. آنگاه ابوبکر رسوایی‌های خودشان را در آن دید پس آن را رد کردند و باز پس فرستادند و عمر به زیدبن ثابت دستور داد که غیر آن را جمع‌آوری کنند. زید گفت: پس اگر آن را خارج کنم، کارم باطل می‌شود. به همین خاطر دنبال علی فرستاد تا همراه او، آن را دست‌کاری کند اما او از این کار امتناع کرد، در نتیجه نقشه‌ی کشتن او را بر دستان خالد کشیدند که این ماجرا مشهور است.

این روایت ثابت می‌کند که شیعه به قرآنی که در میان مسلمانان متداول است، اعتقاد ندارد. و در فصل (مهدی شیعه قرآن کامل را می‌آورد) روایت‌های فراوانی را ذکر خواهیم کرد که این مسأله را قاطعانه تأیید می‌کنند.

و بیاضی روایت نادری را در (۱۰۵/۱) وارد کرده که عبارت آن چنین است: حضرت علی به مردی که توله سگی را حمل کرده بود، گفت: این مرد یک اسرائیلی را حمل کرده‌است. آن مرد گفت: از چه وقت توله سگ اسرائیلی شده؟! آنگاه علی گفت: در روز پنج‌شنبه این فرد خواهد مرد. آنگاه در آن روز مرد و در همان روز دفن شد. آن‌گاه حضرت علی با پاهایش به قبرش لگد زد، و ناگهان آن مرد از قبر برخاست و گفت: کسی که علی را قبول ندارد، همچون کسی است که الله و رسولش را قبول ندارد. آنگاه علی گفت: به قبرت باز گرد! آنگاه آن مرد به قبرش باز گشت و قبر بر او بسته شد.

می‌گوییم: این جمله اباطیل و یاوه‌گویی‌هایی است که جناب نباطی آن را ذکر کرده‌است و مرعشی هم آن را انکار نکرده‌است و این نشان می‌دهد که خود وی هم این روایت را و سایر روایت‌های از این دست را که توضیح و شرحی درباره آن‌ها نداده‌است، قبول دارد.

دوم: معصوم بودن ائمه در نزد شیعه

محمد رضا مظهر در کتابش عقائد امامیه ص ۹۱ دارالصفوه - بیروت، می‌گوید: ما معتقدیم که امام مانند پیامبر است، لذا واجب است که از همه رذایل و کارهای فاحشه‌آمیز چه آن‌هایی که ظاهر هستند و چه آن‌هایی که نهان هستند از همان سن کودکی تا دوران مرگ - به عمد یا به سهو - معصوم باشند، چنانکه واجب است که از اشتباه و خطا و نسیان (فراموش) معصوم باشد. و همچنین می‌گوید: بلکه معتقدیم که فرمان آن‌ها، فرمان الله است و نهی آن‌ها، به منزله نهی اوست و طاعت کردن از آن‌ها، بمتابعت طاعت کردن از اوست، و نافرمانی کردن از آن‌ها همچون نافرمانی کردن از او است! و دوست داشتن آن‌ها، دوست داشتن اوست، و دشمنی کردن با آن‌ها، دشمنی کردن با خداست. و درست نیست که به آن‌ها پاسخ منفی دهیم. و کسی که آن‌ها را نپذیرد همچون کسی است که رو دست رسول خدا بلند شده، و کسی که رو دست رسول خدا بلند شود، همچون کسی است رو دست الله تعالی بلند شده‌است.

و خمینی در کتابش حکومت اسلامی ص ۹۱، می‌گوید: «ما معتقدیم مقام و منصبی که ائمه به فقهاء بخشیده‌اند، همچنان برای آن‌ها محفوظ است؛ چرا که ائمه‌ای که سهو یا غفلتی را درباره آن‌ها تصور نمی‌کنیم، و معتقدیم که بر هر آنچه که مصلحت مسلمانان در آنست، احاطه داشته‌اند؛ می‌دانستند که بعد از آن‌ها، و به محض وفاتشان، از فقهاء زایل نمی‌گردد.

و محمد حسین آل کاشف الغطاء، در کتابش أصل الشيعة وأصولها ص ۵۹، می‌گوید: (امام لازم است که بسان پیامبر از خطا و خطاکاری معصوم باشد). و عالم آن‌ها زنجانی در کتابش (عقائد دوازده‌امامی (۱۵۷/۲)، اعلمی - بیروت) به نقل از رئیس محدثین شان (صدوق) می‌گوید: اعتقاد ما درباره انبیاء و رسولان و ائمه این است که آن‌ها از هر آلودگی معصوم و پاک هستند، و مرتکب گناه چه صغیره و چه کبیره نمی‌شوند، و از فرمان خدا سر نمی‌پیچند، و آنچه را که به آن دستور داده شده‌اند، انجام می‌دهند. و کسی که در چیزی از احوال آن‌ها، عصمت را از آن‌ها نفی کند، در واقع آن‌ها را جاهل دانسته، و هر کس که آن‌ها را جاهل بداند، به یقین کافر است!

سوم: اغراق در کیفیت آفرینش ائمه در نزد شیعه

خمینی در کتابش (زبدة الأربعین حدیثاً ص ۲۳۲، دارالمرتضی - بیروت که توسط سامی خضراء مختصر شده، و در حالی که از مقام ائمه و چهل حدیث حسینی سخن می‌گوید (ص ۶۰۴ طبع دارالتعارف - بیروت) می‌گوید: «بدان ای عزیز! اهل بیت عصمت و طهارت علیه‌السلام در مقام روحانی پیامبر قبل از پیدایش جهان، سهمیم هستند، و انوار آنان از آن زمان، تسبیح و تقدیس می‌کرده‌است. و این بالاتر از فهم و درک انسان، حتی از ناحیه‌ی علمی، است.

در نص شریف وارد شده: ای محمد! الله تعالی از ازل در وحدانیتش تک و تنها بوده‌است، سپس محمد و علی و فاطمه را خلق کرد. آن‌ها هزار سال باقی ماندند. پس همه اشیا را خلق کرد. آنگاه آن‌ها را بر آفرینش آن‌ها گواه گرفت. و اطاعت کردن از آن‌ها را بر همه آن اشیا جاری کرد، و شئون آن اشیا را به آن‌ها واگذار کرد. پس آن‌ها هر چه که بخواهند، حلال می‌کنند، و هر چه که بخواهند حرام می‌کنند. و هرگز نخواهند خواست مگر آنکه الله تعالی بخواهد. ای محمد این دیانتی است که هر کس از آن پیشی

جوید، گمراه شده، و هر کس از آن تخلف ورزد، نابود و هلاک می‌شود. و هر کس ملازم آن گردد، (به سر منزل مقصود) خواهد رسید. ای محمد بگیر آن را!

علاوه بر این، در ارتباط با آن‌ها مطالبی در کتب معتبر شیعیان آمده که عقول را به حیرت می‌اندازد! چرا که این فقط و فقط خودشان علیهم السلام هستند که از حقایق و اسرار خود آگاه می‌باشند، و هیچ کسی دیگر بر حقیقت آنان آگاه نیست.

از مرجع شیعی میرزا حسن حائری در کتابش (دین در میان سائل و جواب دهنده ج ۲، ص ۷۲، منشورات کتابخانه‌ی عامه‌ی امام صادق - کویت) پرسیدند: اگر امام علی از موسی پیامبر بزرگتر است، پس این گفته‌ی امام علی (من عصای موسی هستم) چه معنایی دارد؟! و آیا امام امیر المؤمنین، آیت بزرگ، معجزه‌ی موسی خواهد شد؟! در حالی که می‌گوید: «چه آیتی از من بزرگتر است؟!»

خواهشمندم شسته و رفته و بطور مفصل جواب را بیان بفرمائید. با تشکر فراوان!

حائری جواب داده: این کلمه مبارک دارای دو معنی یا دو تفسیر است:

اول: یعنی اینکه وی بمنزله‌ی عصای موسی برای رسول ﷺ است. یعنی اینکه وی ﷺ بزرگترین نشانه است و بزرگترین معجزه است برای اثبات نبوت برادرش و عموزاده‌اش در زمینه‌ی علم و اعجاز و کرامت‌هایش.

دوم: اینکه وی در عصای موسی مؤثر بوده است. و اگر تأثیر ولایت عظمای علی نمی‌بود، آن عصا به اژدها تبدیل نمی‌شد، و او همان کسی است که همه پیامبران را در زمینه اظهار معجزه‌ها و کرامت‌ها، و تأثیر دلیل‌های آن‌ها، و پیروز شدن بر منکران رسالت آن‌ها، یاری و نصرت داده است چنانکه این روایت صریح آنهاست به سلطنت کردن بزرگ وی، و ولایت جهان شمول و کلی وی، و او همان نشانه و معجزه‌ی بزرگ و خیر عظیم است!

و همچنین در کتاب یاد شده ص ۲۱۹ ج ۲ از وی پرسیدند: کسی که در داخل حرم شریف در جلوی مزار معصوم ﷺ قرار می‌گیرد و نماز می‌خواند، چه حکمی دارد؟! و

نظر شما درباره‌ی شهداء و صالحان از فرزندان معصومان چیست؟ و نماز خواندن در کنار مزار مقدس چه حکمی دارد؟! حائری جواب داد: درست نیست در نماز، بر ضریح تقدم جست. و نمازش در مقابل و جلوی مزار به اتفاق همه‌ی علمای امامیه باطل است. چرا که این حکم بعد از وفاتشان آنچنان است که در حال حیاتشان بوده‌است. و اما نماز خواندن، در جلوی مزار مثلاً ابوالفضل العباس علیه السلام، بر خلاف احترامش است و نوعی جسارت به مقامش می‌باشد. و نماز خواندن در دو کناره‌ی مزار معصوم - مادام که بر قبر مطهر وی که در داخل مزارش است، جلو نیفتاده باشد - اشکالی ندارد. الله تعالی ما و شما را به آنچه که دوست دارد و می‌پسندد، توفیق دهد، آمین. به حق محمد و آل طاهر و پاک وی. که درود و سلام خداوند بر همه‌ی آنها باد.

و باز در صفحه ۱۱۸ ج ۲، آن جناب عالی چنین مورد سؤال قرار گرفت: از خطیبان می‌شنویم که رسول الله صلی الله علیه و آله دارای نوری بود، و این نور بر نور خورشید و ماه برتری می‌یابد. و اگر خورشید را حرکت دهد، برای آن سایه‌ای دیده نمی‌شود. از جناب عالی خواهشمندم که درباره‌ی کیفیت این نور برای بنده توضیح دهید؟!

حائری جواب داد: بسمه تعالی. سلام علیکم و رحمة الله و برکاته

بدان ای فرزند عزیزم! خدا تو را به کارهای مورد پسندش توفیق دهد، که الله تعالی نور پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله را از نور عظمت خود آفرید. چنانکه این مورد اتفاق شیعه و سنی است. یعنی خدای سبحان در اول نظام آفرینش، نوری مقدس، بزرگ، و اشعه‌دار را بیافرید و آن را بخاطر بزرگی و صفات آن به خود نسبت داد.

آنگاه از آن نور محمد را خلق کرد. و از نور پیامبرش علی امیر المؤمنین را همچون پرتوی از یک پرتو و شمعی از یک شمع بیافرید و این شمع دوم تجسم شمع اول است با همه‌ی مزایای آن از صفات لاهوتی ... اما فضل به اولی اختصاص دارد، چون اول بوده‌است، و در وجود دوم وساطت کرده‌است. و سایر معصومین هم چنین هستند یعنی فاطمه زهرا و پسران پاک و طاهرش - که درود و سلام خدا بر همه‌ی آنها باد - بعد از

علی از آن نور آفریده شده‌اند همچون پرتوی از یک پرتو؛ هر یک از آنها تجسم دیگری است در همه صفاتش که الله تعالی با فضل و وجود و کرم خود به او بخشیده‌است. پس از اشعه و درخشش ظاهر آن نور، عاقلان و غیرعاقلان غیر آنها را از انبیاء و رسولان و ملائکه و سایر خلایق - تماماً - آفرید.

و از آیت الله العظمای آنها «جواد تبریزی» در تعلیقات و فتاوی وی که با صراط النجاة خوئی چاپ شده (ج ۳، ص ۴۳۸-۴۳۹ مکتبه الفقیه - کویت) پرسیده شد: نظر شما درباره کسانی که معتقدند پیامبر و اهل بیت پیامبر قبل از پیدایش جهان، با روح‌ها و اجسام مادی خود موجود بوده‌اند و قبل از خلق آدم، خلق شده بودند، - چرا که الله تعالی سیمای آنها را در حول عرش قرار داده‌است - چیست؟!

تبریزی جواب داد: آنها علیهم السلام با اشباح نوری خود قبل از آفرینش آدم، موجود بوده‌اند. و خلقت جسمی و مادی آنها بعد از پیدایش آدم صورت گرفته است، چنانکه واضح است. و الله داناست.

و همچنین از او پرسیده شد:

نظر جناب عالی درباره‌ی اینکه رسول الله ﷺ به لحاظ خلقت از خلقت ساختاری و تکوینی، از آدم قدیمی‌تر است و پیامبر و اهل بیتش هم آنگونه خلق شده‌اند، چیست؟!

تبریزی جواب داد: مراد از اقدمیت در خلق و آفرینش همان نوریت وی، نه بدن عنصری او، می‌باشد. و قبلاً ذکر شد که الله تعالی همان کسی است که همه مخلوقات را آفریده‌است، و می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ

شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾ (الأنعام: ۱۰۲)

«این، الله، پروردگار شماست؛ هیچ معبود برحقى جز او وجود ندارد؛ آفریننده‌ی همه چیز است؛ پس او را عبادت کنید. و او کارساز و متولی همه چیز است.»

و این وکالت، با استبانت در خلق جمع نمی‌شود، و این ظاهر آیات فراوانی است که در اینجا مجال ذکر آن‌ها نیست. و آفرینش بعضی از اشیاء از بعضی دیگر مانند آفرینش گوشت از پارچه خون، و آفرینش جنین از گوشت معنایش آن نیست که خالق جنین همان پارچه گوشت است. بلکه الله تعالی آن جنین را از آن آفریده‌است و از این آنچه که در بعضی از روایت‌ها است از اینکه شیعه ما از بهترین طینت‌ها آفریده شده‌اند یا اینکه از نور آن‌ها الله تعالی بعضی از خلایق را آفریده‌است، معنایش این نیست که طینت فاضل یا نور آن‌ها همان خالق است بلکه خالق همان الله است، هانند آفرینش وی انسان را از گل. و خدا داناست.

و از او پرسیده شد:

آیا درست است که معتقد باشیم حضرت فاطمه زهرا شخصاً در یک آن واحد در مجالس متعدد زنان در قالب پیکره جسمی واقعی خود حاضر می‌شود؟! تبریزی جواب داد:

و می‌تواند با سیمای نوری خود در یک زمان در اماکن متعدد حاضر شود و مانعی در این نیست؛ چرا که سیمای نوری او فرازمانی و فرامکانی است، و یک جسم عنصری نیست تا به زمان و مکان احتیاج داشته باشد. و خدا دانا است.

از او پرسیده شد:

آیا خصوصیتی در خلقت زهراء علیها السلام وجود دارد، و نظر شما نسبت مصائبی که بعد از پدرش از ظلم آن جماعت بر او جاری شد، و شکستن دنده‌اش و ساقط کردن جنینش، چیست؟!

تبریزی جواب داد: آری، در واقع خلقت وی، به لطف الله تعالی مانند خلقت سایر ائمه (درود و سلام خدا بر آن‌ها باد) می‌باشد چرا که خدا خلقت او ائمه را از سایر مردم تمایز داده‌است ... و فاطمه در شکم مادرش سخن گفته است. و ملائکه بعد از وفات رسول بر او نازل می‌شدند.

چهارم: اغراق در صفات ائمه

برای بیان صفات ائمه در نزد شیعه به ابواب فهرست‌های کتب معتبر آن‌ها اکتفا می‌کنیم. و کسی که این ابواب را بخواند، به لطف الهی برای او روشن خواهد شد که اغراق در ائمه تا حد خداپرستی پیش رفته است!

أ - کتاب الکافی اثر محمد بن یعقوب کلینی، ملقب در نزد شیعه به ثقة الإسلام.

آیت الله شیعه عبدالحسین شرف‌الدین، از کافی تمجید به عمل آورده، در کتابش (المراجعات، مراجعه ۱۱۰) گفته است: چهار کتابی که از دوران صدر نخستین تا این زمان ما مرجع امامیه در اصول و فروعشان بوده‌اند، همان کافی و تهذیب و استبصار و من لا یحضره الفقیه می‌باشند. همه این کتاب‌ها متواتر هستند و مضامین و مفاهیم آن‌ها کاملاً صحیح می‌باشند. و کتاب کافی از همه آن‌ها قدیمی‌تر، و بزرگتر و بهتر، و محکم‌تر می‌باشد!

فهرست‌های کتاب کافی ج ۱، دارالتعارف - بیروت.

- باب اینکه ائمه علیهم السلام والیان امر خدا و خازنان علم وی هستند.

- باب اینکه ائمه علیهم السلام خلفای الله تعالی در زمینش، و به مثابه دروازه‌هایش می‌باشند که از آن‌ها می‌آید.

- باب اینکه ائمه نور الله عز و جل هستند.

- باب اینکه آیاتی که الله تعالی در کتابش ذکر کرده، همان ائمه هستند.

- باب آنچه که الله و رسولش از جهان همراه با ائمه فرض کرده‌است.

- باب اینکه راسخان در علم همان ائمه هستند.

- باب اینکه کسانی که الله از میان بندگانش برگزیده و کتابش را به آن‌ها میراث بخشیده، همان ائمه علیهم السلام هستند.

- باب اینکه ائمه اگر بخواهند که بدانند، می‌دانند.

- باب اینکه ائمه می‌دانند که چه وقت می‌میرند، و جز با انتخاب خود آن‌ها، نمی‌میرند.

- باب اینکه دانش آنچه را که بوده و خواهد بود، می‌دانند، و چیز بر آنها - درود سلام خدا بر آنها باد - مخفی نیست.
- باب اینکه الله تعالی هر علمی را که به پیامبرش آموخته، به او دستور داده که آن را به امیر المؤمنین علیه السلام بیاموزد، و اینکه وی، شریک پیامبر علیه السلام در علمش بوده است.
- باب اینکه ائمه اگر محجوب شوند، به هر انسانی منفعت و زیان او را ذکر خواهند کرد.
- باب واگذاری امر دین به رسول علیه السلام و ائمه علیهم السلام.
- باب اینکه قرآن امام را هدایت می‌دهد.
- باب اینکه نعمتی که الله تعالی در کتابش ذکر کرده، همان ائمه است.
- باب عرضه نمودن اعمال بر پیامبر علیه السلام و ائمه علیهم السلام.
- باب اینکه ائمه معدن دانش و درخت نبوت و بازماندگان ملائکه هستند.
- باب اینکه ائمه علیهم السلام وارثان علم هستند و از یکدیگر دانش به ارث می‌برند.
- باب اینکه ائمه دانش پیامبر و همه پیامبران و اوصایای قبل از خود را به ارث برده‌اند.
- باب اینکه ائمه، در نزد آنها همه کتاب‌هایی که از طرف خدای عز و جل نازل شده‌اند، موجود است و آنها به رغم مختلف بودن زبان آن کتاب‌ها، آنها را می‌شناسند.
- باب اینکه تنها ائمه همه قرآن را جمع‌آوری کرده، و همه دانش آن را می‌دانند.
- باب اینکه ائمه در شب جمعه (به دانش) آنها افزوده می‌گردد.
- باب اینکه اگر در علم ائمه افزوده نمی‌شد آنچه را که در نزدشان بود، تمام می‌شد.
- باب اینکه ائمه همه دانش‌هایی را که به ملائکه و انبیاء و رسولان علیهم السلام داده شده است، می‌دانند.

ب - فهرست باب‌های بحار الانوار از خاتمه مجتهدان شیعه ملا باقر مجلسی ج ۲۳ - ۲۷، کتاب امامت، طبع داراحیاء التراث العربی - بیروت:

-باب اینکه الله تعالی برای امام ستونی را بلند می‌کند، که او می‌تواند اعمال بندگان را بنگرد.

-باب اینکه چیزی از احوال شیعه خودشان از آن‌ها و همه علوم که ائمه بدانها نیاز دارند، از ائمه محجوب نیست. آن‌ها می‌دانند که چه بلایی بر سرشان می‌آید، و بر سر آن صبر می‌ورزند.

و اگر از الله تعالی بخواهند که آن‌ها را بردارد، دعایشان پذیرفته خواهد شد. و آنچه را که در ضمیرها و باطن‌ها نهفته است، و نیز دانش عالم پس از مرگ، و گرفتاری‌ها و بلاها و فصل الخطاب و تولد نامه‌ها را می‌دانند.

-باب اینکه همه علوم ملائکه و انبیاء در نزد آنهاست، و آنچه که به انبیاء داده شده، به آن‌ها هم داده شده. و هر امامی همه علمی را که قبل از وی بوده، می‌داند، و زمین بدون عالم باقی نمی‌ماند.

-باب اینکه آن‌ها کتاب پیامبران علیهم السلام را در اختیار دارند و می‌توانند با وجود زبان‌های مختلف آن کتاب‌ها آن‌ها را بخوانند.

-باب اینکه آن‌ها همه زبان‌ها و لغات را می‌دانند و با آن‌ها صحبت می‌کنند.

-باب اینکه آن‌ها از انبیاء هم عالم‌تر هستند.

-باب اینکه آن‌ها می‌دانند که چه وقت می‌میرند و این تنها با اجازه آن‌ها ممکن است.

-باب احوال و اوضاع آن‌ها بعد از مرگ، و اینکه گوشت آن‌ها بر زمین حرام است و آن‌ها به آسمان رفعت داده می‌شوند.

-باب اینکه آن‌ها بعد از مرگشان ظاهر می‌شوند، و شگفتی‌هایی از آن‌ها ظاهر می‌شود.

-باب اینکه نام‌های ایشان بر عرش و کرسی و لوح و پیشانی ملائکه و در بهشت و غیر آن نوشته شده است.

- باب اینکه جن خدمتکار آنها هستند، و برای آنها ظاهر می‌گردند و از نشانه‌های دین خود از ائمه سؤال می‌کنند.
- باب اینکه آنها می‌توانند مردگان را زنده ساخته، و کورها را بینا گردانند و جذام گرفتگان را بهبود بخشند. (و در یک کلام) همه معجزات پیغمبران را می‌توانند انجام دهند.
- باب اینکه ابر برای آنها مسخر شده، و اسباب برای آنها آسان گردیده‌است.
- باب تفضیل دادن آنها بر همه انبیاء و بر همه خلایق، و گرفتن پیمان از آنها و از ملائکه و از سایر خلق، و اینکه اولوالعزم فقط بدین خاطر اولوالعزم شدند که ائمه را دوست داشتند درود و سلام خدا بر همه آنها باد.
- باب اینکه دعای پیامبران با توسل و طلب شفاعت جستن به ائمه علیهم السلام مستجاب شده‌است.
- باب اینکه ملائکه به نزد آنها می‌آیند، و بر بسترهایشان می‌نشینند، و ائمه علیهم السلام آنها را ملاحظه می‌کنند.
- باب اینکه دانش آسمان و زمین و بهشت و آتش، از آنها حجب نشده‌است، و ملکوت آسمانها و زمین بر آنها عرضه شده، و آنچه را که بوده، و آنچه را که تا روز قیامت وجود خواهد داشت، دانسته و می‌دانند.
- باب اینکه آنها مردم را به لحاظ حقیقت ایمان و حقیقت نفاق می‌شناسند. و آنها کتابی در اختیار دارند که نامهای اهل بهشت و نامهای شیعیان خودشان و دشمنان‌شان در آن وجود دارد. و اینکه خبر خبردهنده‌ای از آنچه که از احوالشان می‌دانند، آنها را از جای بر نمی‌کند.
- باب نوعیت جانداران و پرندگانی که ائمه را دوست دارند، و فضیلتی که بر بال‌های هدهد نسبت به آنها نوشته شده‌است، و اینکه آنها زبان پرندگان و چهارپایان را می‌دانند.

- باب آنچه که از جمادات و نباتات به ولایت آنها اعتراف کرده است.
- ج: فهرست باب‌های کتاب (بصائر الدرجات) ابو جعفر محمد بن الحسن (الصفار) ط. اعلمی - ایران.
- باب: اعمال بر رسول خدا ﷺ و ائمه علیهم السلام عرضه می‌شود.
- باب: عرضه اعمال بر ائمه زنده و وفات یافته.
- در ارتباط با ائمه، اینکه اعمال در مسئله عمودی که برای آنها بلند کرده می‌شود، بر آنها عرضه می‌شود، و آنچه که در شکم مادرشان با آنها می‌شود.
- باب در اینکه امام ما بین مشرق و مغرب را با نور ملاحظه می‌کند.
- باب اینکه ائمه علم منایا و بلایا و نسب‌های عرب و فصل الخطاب را می‌دانند.
- باب اینکه ائمه مردگان را زنده، و کوران مادرزاد را بینا می‌سازند و به اذن الهی جذام گرفتگان را شفا می‌دهند.
- باب اینکه امام می‌تواند دوست و دشمن خود را با توجه به سرشتی که از آن آفریده شده و در صورت و نام‌هایشان موجود است، تشخیص دهد.
- باب اینکه امیرالمؤمنین بر ابر سوار شده، و در افلاک و اسباب بالا رفته است.
- باب اینکه الله تعالی در طائف و غیر آن با امیر مؤمنان علی مناجات کرده، و در بین آن دو، جبرئیل فرود آمده است!
- باب اینکه ائمه از آنچه که در آسمان‌ها و زمین و بهشت و جهنم است، و آنچه که بود، و آنچه که تا روز قیامت خواهد بود، آگاهی داشته و دارند.
- باب اینکه ائمه علم گذشته و آینده را تا روز قیامت دریافت کرده‌اند.
- باب اینکه آنها زبان چهار پایان را می‌دانند و آن چهار پایان آنها را می‌شناسد و اگر از ناحیه ائمه فراخوانده شوند، به آنها جواب مثبت می‌دهند (و پیش آنها می‌روند)

پنجم: اغراق شیعه در فضیلت زیارت قبرهای ائمه

أ: ابواب کتاب (کامل الزیارات) ابوقاسم جعفر بن محمد بن قولویه مؤسسه نشر فقاہت قم که به تحقیق این کتاب پرداخته است، این کتاب را ستوده است. ص ۱: «این کتاب، در میان علمای شیعه، کتابی مشهور و معروف است. و از جمله مهمترین منابع مورد اعتماد به شمار می‌رود. شیخ در تہذیب و غیر او از محدثان مانند حر عاملی از آن مطالبی اقتباس کرده‌اند. و بیشتر علمای شیعه که در ارتباط با حدیث و زیارت و غیر آن دست به تألیف زده‌اند، از آن کتاب نقل کرده‌اند. و آن کتاب شامل همه زیارت‌ها و فضیلتی که در این باره از ائمه روایت شده، می‌باشد. در این کتاب، بزرگان مشایخ مشهور به دانش و حدیث - کسانی که مؤلف گرانقدر در کل آن‌ها را مورد اعتماد دانسته و آن‌ها را پیراسته است، موجود می‌باشد. و در آن کتاب، یک فایده بزرگ در مباحث فقهی و رجالی وجود دارد. گرچه در آن بحثی وجود دارد که آن جایگاه آن را در خود نمی‌گنجاند.

علاوه بر این، خود جناب مؤلف هم در صفحه ۳۷ کتاب فوق، اعتمادسازی می‌کند و می‌گوید: اندیشه خود را بدان مشغول داشته، و اهتمام و تلاش خود را متوجه آن نمودم. و از الله تعالی خواستم که مرا بر سر آن یاری دهد. تا اینکه آن را در قالب سخنان ائمه علیهم السلام جمع‌آوری و استخراج کردم. در این کتاب، حدیثی از غیر ائمه وجود ندارد؛ چرا که سخنان و احادیث آنان ما را از سخنان دیگران بی‌نیاز می‌کند. و قطعاً ما دانسته‌ایم که نسبت به همه مرویات آن‌ها در این باره، احاطه کامل نداریم، ولی سعی کرده‌ایم از یاران و هم‌کیشان موثق و مورد اعتماد خود روایات آن‌ها را نقل کنیم خدا آن‌ها را مورد رحمت و لطف خود قرار دهد - در ضمن حدیثی را که از رجال شاذ (و منحرف) روایت شده، خارج نکرده‌ام. چرا که این کار به روایت‌های مشهور علمای مورد اعتماد ما که در کتاب ذکر شده‌اند، لطمه می‌زند. و آن را کتاب (کامل الزیارات) نام نهادم.

و این هم قسمتی از باب‌های فهرست دارالسرور - بیروت - ۱۹۹۷ م، از کتاب (کامل

الزیارات)

باب (۵۸): زیارت حسین برترین عمل است.

باب (۵۹): زائر حسین مانند زائر الله در عرشش است.

باب (۶۰): زیارت حسین و ائمه علیهم السلام با زیارت قبر رسول ﷺ و آتش برابر است.

باب (۶۱): زیارت حسین موجب فزونی عمر و روزی، و ترک آن موجب کم شدن آن‌ها می‌شود.

باب (۶۲): زیارت حسین گناهان را می‌زداید.

باب (۶۳): زیارت حسین با یک عمره برابر است.

باب (۶۴): زیارت حسین با یک حج برابر است.

باب (۶۵): زیارت حسین برابر با یک حج و عمره است.

باب (۶۷): زیارت حسین برابر با آزاد کردن یک بنده است.

باب (۶۸): زائران حسین مورد شفاعت قرار می‌گیرند.

باب (۶۹): زیارت حسین، بوسیله‌ی آن، گرفتاری برطرف می‌شود، و حل می‌گردد.

باب (۹۱): آنچه که از خاک قبر حسین مستحب است و شفا می‌دهد.

باب (۹۲): خاک قبر حسین شفا و امان است.

باب (۹۳): از کجا خاک حسین برگرفته می‌شود و با چه کیفیتی؟!

باب (۹۴): انسان وقتی خاک حسین را می‌خورد، چه بگوید؟!

باب (۵۳): زائران حسین، قبل از مردم، وارد بهشت می‌گردند.

ب: فضائل زیارت قبور ائمه از کتاب (نورالعين فی المشی إلی زیارة قبر الحسين) تألیف

شیخ محمد حسن اصطهبانی - ط دارالمیزان - بیروت.

ابواب فهرست:

باب: زائر حسین در روز قیامت نوری به او داده می‌شود، که بخاطر نور او، ما بین

مشرق و مغرب روشن می‌گردد.

- باب اینکه زیارت وی موجب آزاد شدن از آتش دوزخ است.
 - باب اینکه زائران حسین در جوار رسول خدا ﷺ و علی و فاطمه علیها السلام بسر می‌برند.
 - باب اینکه زیارت حسین نوشتن حسنات و محو کردن بدی‌ها و بالا گردانیدن درجات را واجب می‌کند.
 - باب اینکه زیارت کردن وی، به مثابه بخشیدن گناهان ۵۰ سال است.
 - باب اینکه زیارت حسین با آزاد کردن بنده و جهاد، و صدقه و روزه برابری می‌کند.
 - باب اینکه زیارت حسین با ۲۲ عمره برابر است.
 - باب اینکه زیارت حسین برای کسی که حج برایش فراهم نشده، برابر با یک حج، و برای کسی که عمره برایش فراهم نشده، برابر با یک عمره است.
- باب اینکه الله تعالی در برابر زائران قبر حسین متجلی شده و شخصاً با آنها صحبت می‌کند**
- باب اینکه الله تعالی در هر شب جمعه‌ای از حسین دیدن می‌کند.
 - باب اینکه از الله می‌خواهند که به آنها (امکان) زیارت حسین را بدهد.
 - باب اینکه پیامبر اعظم و عتره طاهر، حسین را زیارت می‌کنند.
 - باب اینکه ابراهیم خلیل، حسین را زیارت می‌کند.
 - باب اینکه موسی بن عمران از الله می‌خواهد که به او اجازه دهد تا قبر حسین را زیارت کند.
 - باب اینکه ملائکه از خدا می‌خواهند که به آنها اجازه زیارت قبر حسین را بدهد.
 - باب اینکه هر شبی، نمی‌گذرد مگر اینکه جبرئیل و میکائیل او را زیارت می‌کنند.

باب اینکه الله تعالی به زائر حسین نسبت به ملائکه و حاملان عرش، مباحات و افتخار می‌کند.

باب اینکه الله تعالی سوگند خورده که زائران حسین را دست خالی باز نفرسند.

باب اینکه زیارت حسین با سی حج مبرور و مقبول با رسول خدا، برابری می‌کند.

باب اینکه کسی که حسین را زیارت کند، همانند کسی است که الله را بر بالای عرشش زیارت کرده‌است.

باب اینکه کسی که قبر حسین را زیارت کند، همچون کسی است که الله را بر بالای کرسیش زیارت کرده‌است.

باب اینکه زائر حسین مانند زائر رسول ﷺ است.

باب اینکه کسی که حسین را زیارت کند الله تعالی (نام) او را در اعلیٰ علیین می‌نویسد.

باب اینکه کسی که دوست دارد به الله نگاه کند، پس از قبر حسین زیاد دیدن کند.

برادر مسلمانان! این بعضی از نمونه‌های اغراق شیعه در ائمه بود. و بدیهی است وقتی که مفکران و مبلغان شیعه به قصد تبلیغ و فراخوانی به سوی مذهب تشیع و خریدن وجدان‌های افرادی که به نفع آن‌ها قلم می‌زنند، قد علم می‌کنند، نه تنها این اعتقادات را آشکار نمی‌کنند بلکه می‌بینیم که به انکار آن‌ها تظاهر کرده و می‌گویند: ما به همه آنچه که در کتاب‌هایمان وجود دارد، معتقد نیستیم و البته که این جز حقه و دروغ و نیرنگ چیز دیگری نیست و موارد زیر پته آن‌ها را روی آب می‌ریزد:

اولاً: آن‌ها تنها این روایات خرافی را که گاه‌آ تا درجه کفر پیش می‌روند، رد نمی‌کنند بلکه می‌بینیم کسانی از آن‌ها پیدا می‌شوند و از اینگونه کتاب‌ها تعریف و تمجید می‌کنند و برای آن مقدمه می‌نویسند.

ثانیاً: آن‌ها وقتی که بیوگرافی نویسندگان چنین کتاب‌هایی را می‌نویسند، باطل‌پذیری این چنینی آن‌ها را نه تنها انکار نمی‌کنند بلکه در نهایت مهربانی و تعریف و تمجید از

آن‌ها، این تألیفات را دلیلی بر فضیلت مؤلفان آن‌ها قلمداد می‌نمایند تا برای شما روشن شود افکاری که در مقابل اهل سنت نسبت به این دست از روایت‌ها انجام می‌دهند صرفاً از باب تقیه است که نه دهم دین تشیع را تشکیل می‌دهد.

وقتی که شیعه‌ها بخاطر کتاب یا یک سخنرانی - و لو بصورت عارض - مورد اعتراض قرار بگیرند، شروع به اتهام‌زدایی از خود کرده و دلیل می‌آورند و آن را بکلی انکار می‌کنند. پس وقتی که کسی کاری به کارشان ندارد و با خیال راحت لم داده و چنین چیزی را در مقابل این اغراق و انحراف ظاهر نمی‌کنند، چگونه باید باشند؟! چرا فقط زبانه در قبال اهل سنت دم از انکار می‌زنند و آن را بصورت عملی پیاده نمی‌کنند؟!

چرا آنچه را که به آن‌ها نسبت داده می‌شود، در هاله‌ای از ابهام انکار می‌کنند؟! چرا به دنبال سند این روایت‌ها نمی‌گردند و ضعف و عدم حجت بودن آن‌ها را بیان نمی‌کنند؟!

۱۶- مهدی شیعه آن قرآن کامل را می‌آورد

شیخ آن‌ها محمدبن محمدبن نعمان ملقب به مفید در کتاب (الإرشاد ص ۳۶۵، طبع سوم مؤسسه اعلی بیروت لبنان ۱۹۷۹ م) از ابو جعفر روایت کرده که او گفته است: وقتی که قائم آل محمد ظهور می‌کند، خیمه‌هایی می‌زند که قرآن را بر اساس آن چه که نازل شده (به مردم) آموزش می‌دهد. حفظ کردن قرآن در آن خیمه‌ها بر همه از حفظ کردن آن در شرایط فعلی، آسانتر است چرا که به لحاظ تألیف و گردآوری با آن فرق دارد.

و این روایت را کامل سلیمان در «روز رهایی» ص (۳۷۲) نقل کرده‌است. و شیخ آن‌ها نعمانی در کتاب (الغیبه) ص ۳۱۸، از علی روایت کرده‌است که: گویی من در میان

عجمیان هستیم که خیمه‌های آنان در مسجد کوفه است. آن‌ها قرآن را آنگونه که نازل شده به مردم آموزش می‌دهند. گفتم (یعنی راوی): آیا قرآن فعلی آنگونه نیست که نازل شده؟! گفت: نه، نام هفتاد نفر از قریش همراه با نام پدرانشان پاک شده‌است و اینکه می‌بینی نام ابو لهب هنوز هم در قرآن موجود است او از آن لیست پاک نشده‌است جهت خوار شماری پیامبر ﷺ و آل وی بوده؛ چرا که او عمویش بوده‌است.

و شیخ آن‌ها محمد بن محمد صادق صدر در تاریخ پس از ظهور ص ۶۳۷ می‌گوید: از ابو عبدالله نقل شده که وی گفته است: تو گویی من اکنون (قائم) را در بین رکن و مقام ملاحظه می‌کنیم که با مردم بر کتابی جدید که بر عرب خیلی دشوار و سخت است بیعت می‌کند (از آن‌ها بیعت می‌گیرد). و این روایت را شیخ آن‌ها کامل سلیمان در کتاب «روز رهایی» ص ۳۷۱ نقل کرده‌است.

و در تاریخ پس از ظهور ص ۶۳۸، از ابو جعفر روایت است که او گفته: قائم در سالی جداگانه از سال‌ها قیام می‌کند تا اینکه گفت: بخدا گویی من در بین رکن و مقام او را می‌نگرم که با امری جدید و کتابی جدید و قدرتی جدید از آسمان از مردم بیعت می‌گیرد و مردم با او بیعت می‌کنند. و در کتاب روز رهایی از کامل سلیمان ص ۳۷۳ از جعفر صادق آمده‌است: «وقتی که قائم ظهور می‌کند، کتاب اصلی الله تعالی را می‌خواند و آن مصحفی را که علی نوشته است، بیرون می‌آورد.»

و محمد بن محمد صادق صدر در تاریخ پس از ظهور (ص ۶۳۸) از محمد بن علی روایت کرده‌است که: اگر قائم آل محمد خارج شود ... تا اینکه گفت: به امری جدید و سستی جدید و قضاوتی جدید که بر عرب بسی دشوار و سخت است، بر می‌خیزد. «و در کتاب (روز رهایی ص ۳۷۲) از امیر مؤمنان نقل است که: تو گویی من هم‌اکنون شیعه‌هایمان را در مسجد کوفه نگاه می‌کنم. در حالی که خیمه‌هایی زده، قرآن را آنچنان که نازل شده، آموزش می‌دهند.»

و کامل سلیمان در کتاب (روز رهایی ص ۳۷۳) از مصحفی که مهدی آن را خواهد آورد، برای ما نقل کرده، و می‌گوید: وقتی که علی از (کتابت) آن فارغ شد، آن را به مردم نشان داد. آن گاه به آن‌ها گفت: این کتاب خدای عزّ وجل است آن چنان که الله آن را بر محمد نازل کرده‌است. در حقیقت من آن را از دو لوح (یعنی از دو جلدی که از اول تا آخر آن را در خود جمع کرده‌اند) جمع کرده‌ام. آن گاه آن‌ها گفتند: آن در نزد ما همان مصحفی است که قرآن را در خود جمع کرده‌است. ما احتیاجی به آن نداریم. آن گاه علی گفت: بخدا، بعد از امروز دیگر هرگز آن را نخواهید دید. بلکه فقط بر من لازم بود که وقتی آن را جمع کردم بر شما خبر دهم تا آن را بخوانید!

و نعمت الله جزائری در کتابش الأنوار النعمانية ج ۲، ص ۳۶۰ گفته است: در اخبار روایت شده که آن‌ها (ع) به شیعیان خود دستور داده‌اند که از این قرآن موجود در قرائت نماز و غیر آن استفاده کنند و احکام آن را عملی سازند تا زمانی که مولای ما صاحب الزمان «مهدی» ظهور می‌کند که آن گاه این قرآن را از دست مردم به آسمان رفعت می‌دهد و قرآنی را که امیر المؤمنین تألیف کرده‌است، بیرون می‌آورد و آن را می‌خواند و به احکام آن عمل می‌کند.

و ابو الحسن عاملی در «مرآة الأنوار ومشكاة الأسرار» ص ۳۶ [دارالتفسیر - قم] می‌گوید: قرآنی که از موارد مذکور محفوظ مانده، و موافق با آنچه که الله نازل کرده‌است می‌باشد، چیزی است که علی آن را جمع کرده و آن را حفظ کرده تا اینکه به پسرش حسن رسیده، و بدین ترتیب تا اینکه به قائم «مهدی» رسیده. و این قرآن امروز در نزد اوست درود و سلام خدا بر او باد.

محمدبن نعمان ملقب به مفید در مسائل سرویه ص ۸۱-۸۸ می‌گوید: این روایت از ائمه ما (ع) صحیح است که آن‌ها دستور داده‌اند به قرائت آنچه در بین دو جلد قرار دارد و اینکه از آن تجاوز نکنیم و چیزی از آن نگاهیم تا وقتی که قائم ظهور می‌کند آنگاه قرآن اصلی را که امیر المؤمنین جمع کرده‌است، تلاوت می‌کند.

می‌گوییم: این همان اعتقاد شیعه است در اینکه امام مهدی که امام دوازدهم است، قرآنی را خواهد آورد که بر حسب اعتقاد آن‌ها از تحریف صحابه در امان مانده است. و از شیخ آن‌ها آیت الله میرزا حسن حائری - چنانکه در کتابش (الدین بین السائل والمجیب ص ۸۹ طبع سال ۱۳۹۴) آمده است - این سؤال را پرسیدند: روشن است که قرآن به شکل آیات جداگانه‌ای بر پیامبر ﷺ نازل شده است پس چگونه در قالب سوره‌ها جمع شد و اولین کسی که قرآن را جمع کرد چه کسی بود، و آیا قرآنی که ما امروزه آن را می‌خوانیم همه آیاتی را که بر نبی اکرم نازل شده شامل است یا اینکه دستخوش زیادت و نقصان گردیده است؟!

راستی مصحف فاطمه زهرا چه بر سرش آمد؟! حائری جواب داد: «آری، قرآن از طرف الله تعالی بر پیام‌آورش محمد بن عبدالله ﷺ در ظرف مدت ۲۳ سال، یعنی از اول بعثت تا روز وفاتش، نازل شده است. و اولین کسی که آن را جمع کرد و آن را به صورت کتاب در بین دو جلد قرار داد، همان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است و این قرآن را امام بعد از امام از پسران معصومش به ارث برده است و امام مورد انتظار «مهدی» وقتی که ظهور کند، آن قرآن را ظاهر خواهد کرد. الله تعالی فرج او را زود هنگام گرداند و ظهور وی را آسان نماید. پس عثمان در زمان خلافتش آن را جمع کرد. و این قرآن همانی است که از سینه‌های اصحاب یا از آنچه که آن‌ها نوشتند و ما در پیش روی خود داریم، آن را جمع‌آوری کرد.»

برادر مسلمانم! دقت کنید! در آنچه که می‌آید: در آنجا دو مصحف وجود داشته که یکی را علی ﷺ جمع کرده و دیگری را عثمان ﷺ جمع کرده است. و جناب حائری به این تصریح نکرده که آن دو مصحف با هم مطابق هستند. و برای مثال نگفته که مصحف عثمان همان مصحف علی است.

در واقع مصحف علی به امامان معصوم به ارث رسیده، و کسی که از آن اطلاع پیدا نکرده و امام مورد انتظار آن‌ها وقتی که ظهور می‌کند، آن را ظاهر خواهد کرد. و سائل

حق دارد که بپرسد: اگر آن مصحفی که امام مورد انتظار شیعه آن را ظاهر کند، همان مصحفی باشد که در میان مسلمانان رایج و متداول است، پس آن مصحفی که امام مورد انتظار ظاهر می‌کند، چه فایده‌ای می‌تواند داشته باشد؟!

جواب را به علمای آن‌ها واگذار می‌کنیم

شیخ آن‌ها محمدبن محمد نعمان ملقب به مفید در کتابش (اوائل المقالات ص ۵۴)، طبع دوم تبریز ایران (و ص ۹۱ طبع کتاب اسلامی - بیروت) می‌گوید: روایت‌ها بصورت جامع و شامل از ائمه‌ی هدی از آل محمد از اختلاف و متفاوت بودن قرآن، و اینکه توسط بعضی از آن ظالمان دچار زیادت و نقص شده‌است، حکایت می‌کنند.

و کسی که او را فیلسوف فقهاء و فقیه فیلسوفان و استاد عصر خود و کلیه روزگار خود نام نهاده‌اند، یعنی مولی محسن ملقب به فیض کاشانی در تفسیر (الصفی - مقدمه ششم - ۴۴/۱ طبع اول، ۱۹۷۹ مؤسسه اعلمی للمطبوعات لبنان) می‌گوید: از همه اخبار و روایت‌های نقل شده از طریق اهل بیت چنین مستفاد می‌شود که قرآنی که هم‌اکنون فراروی ماست، تمام آن نیست آنگونه که بر محمد نازل شده‌است. بلکه قسمتی از آن بر خلاف آنی است که الله نازل کرده، و قسمتی از آن تغییر یافته و دست‌کاری شده، و اینکه اشیاء زیادی از آن حذف شده از جمله نام علی در بسیاری از جاها، و از جمله لفظ آل محمد؛ چندین بار، و از جمله نام‌های منافقان در جاهایشان. و غیر این‌ها ... و اینکه این قرآن همچنین بر آن ترتیبی نیست که مورد پسند الله و رسول ﷺ می‌باشد.

و همچنین علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش ج ۱، ص ۳۶ - دارالسرور - بیروت گفته است: و اما آنچه که خلاف آنچه که الله نازل کرده‌است این گفته است:

﴿ كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ

(آل عمران: ۱۱۰)

وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾

«شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آمده‌اید؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به الله ایمان دارید. و اگر اهل کتاب ایمان می‌آوردند، برایشان بهتر بود.»

آنگاه ابو عبدالله به قاری این آیه گفته است: بهترین امت؟! در حالی که امیرالمؤمنین و حسن و حسین بن علی را می‌کشند؟! آنگاه به او گفته شد: ای پسر رسول خدا! این آیه چگونه نازل شد؟! گفت: فقط این نازل شد: «کنتم خیر أئمة أخرجت للناس»^۱ آیا در آخر آیه مدح خدا را درباره آن‌ها را نمی‌بینی:

﴿ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ﴾

(آل عمران: ۱۱۰)

و مثل آیه‌ی فوق است آیه‌ای که بر علی ابی عبدالله خوانده شد:

﴿ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا

لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ﴾ (الفرقان: ۷۴)

«و آنان که می‌گویند: ای پروردگارمان! همسران و فرزندانمان را روشنی چشمانمان بگردان و ما را پیشوای پرهیزکاران قرار بده»

آن گاه ابو عبدالله گفت: آن‌ها چیز بزرگی را با این تقاضا که آن‌ها را امام پرهیزگاران گرداند، از خدا خواستند. به او گفته شد: ای پسر رسول خدا! چگونه نازل شد؟! گفت: فقط این نازل شد:

﴿ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا

لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ﴾ (الفرقان: ۷۴)

۱- شما بهترین ائمه بوده‌اید که برای مردم خارج شدید.

«و آنان که می‌گویند: ای پروردگاران! همسران و فرزندانمان را روشنی چشمانمان بگردان و ما را پیشوای پرهیزکاران قرار بده.»
و نیز این آیه (مثل آیات فوق تغییر یافته است):

﴿لَهُ مَعْقَبَتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾ (الرعد: ۱۱)
«انسان مامورانی دارد که پیاپی او را به امر الله از پیش رو و پشت سر حفاظت می‌کنند.»

آنگاه ابو عبدالله گفت: چگونه آن چیز از امروز فرمان خدا محفوظ می‌شود؟ و چگونه مأمورانی از پیش رو، برای او خواهد بود؟!
آنگاه به او گفته شد: ای پسر رسول خدا و این چگونه است؟! گفت: این آیه فقط اینگونه نازل شد: «له معقبات من خلفه ورقیب من بین یدیه یحفظونه بامر الله» و نظیر چنین آیاتی فراوان است. و همچنین در تفسیرش ج ۱، ص ۳۷ دارالسرور - بیروت، می‌گوید:

و اما آیاتی که دست‌کاری شده‌اند این است:

﴿لَٰكِنَ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ﴾

(النساء: ۱۶۶)

«ولی خدا گواهی می‌دهد به آنچه که (درباره علی به اصطلاح شیعه) نازل کرده‌است. آن را با علم خود نازل کرده، و ملائکه شهادت می‌دهند.»

و

﴿يَتَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾

(المائدة: ۶۷)

«ای پیامبر آنچه را که از طرف پروردگارت (درباره علی به زعم شیعه) نازل شده، ابلاغ کن و اگر ابلاغ نکنی، پس رسالتش را ابلاغ نکردی.»

﴿ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا ﴾

(النساء: ۱۶۸)

«کسانی که کافر شدند (و نسبت به حق آل محمد (به زعم شیعه‌ها)) ظلم کردند، خدا آن‌ها را نمی‌بخشد، و نه هم به راه (راست) هدایتشان می‌کند.»

﴿ وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ﴾

(الشعراء: ۲۲۷)

«و کسانی (در حق آل محمد) ظلم کردند بزودی خواهند دانست که به کجا باز خواهند گشت.»

﴿ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمْرَاتِ الْمَوْتِ ﴾

(الأنعام: ۹۳)

و شیخ آن‌ها و علامه آن‌ها نعمة الله جزائری در (الأنوار النعمانية ج ۲/۳۵۷ ط. تبریز ایران) می‌گوید: «سوم اینکه پذیرفتن به تواتر رسیدن (قرائات هفتگانه) از وحی الهی، و بودن هر یک به اینکه جبرئیل آن را فرود آورده، منتهی به طرح روایت‌های جامع بلکه متواتر می‌شود که صراحتاً بر واقع شدن تحریف و دستبرد در قرآن به لحاظ کلام و ماده و اعراب دلالت دارند. با وجود آنکه علمای ما - رضوان الله علیهم - بر صحت آن و تصدیق کردن آن اتفاق کرده‌اند.»

و شیخ آن‌ها و علامه آن‌ها ملا باقر مجلسی در «مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول ۵۲۵/۱۲-۵۲۶، طبع ۲، نشر دارالکتب اسلامی طهران روایتی را وارد کرده که آن‌ها از ابو عبدالله روایت کرده‌اند که او گفته است: قرآنی که جبرئیل آن را برای حضرت محمد ﷺ آورد، هفده هزار آیه می‌باشد.»

و در توضیح این روایت می‌گوید: «موثق است. و در بعضی از نسخه‌ها، از هشام بن سالم از هارون بن مسلم نقل است که این خبر صحیح است. و ناگفته پیداست که این خبر و بسیاری از اخبار صحیح آشکارا از نقص قرآن و تغییر آن حکایت می‌کنند. به نظر من اخبار در این باره همگی به لحاظ معنایی متواتر هستند و طرح کردن همه آن‌ها واجد رفع

اعتماد از اخبار - به لحاظ رأس - است بلکه گمان من این است که اخبار در این باره از اخبار امامت کمتر نیستند پس چگونه خواهد بود نسبت به ثبوت آن بوسیله خبر؟! و شیخ آن‌ها ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی در کتابش (احتجاج ۱/۲۲۵-۲۲۸ ط ۱۴۱۴ هـ منشورات شرکت کتبی بیروت) و (طبع اعلمی بیروت ج ۵، ص ۱۵۵) از ابوذر غفاری نقل می‌کند که او گفته است: وقتی که پیامبر ﷺ وفات یافت، علی قرآن را جمع کرد، و طبق وصیت پیامبر آن را به سوی مهاجران و انصار آورد. سپس وقتی که ابوبکر آن را گشود، در اولین صفحه‌ای که آن را باز کرد، رسوایی‌های آن قوم بیرون آمد. آنگاه عمر برخاسته و گفت: ای علی! آن را باز گردان ما هیچ احتیاجی به آن نداریم. به همین خاطر علی آن را برگرفت، و بازگشت، سپس عمر، زید بن ثابت را که یک قاری قرآن بود، حاضر کرد و به او گفت: علی قرآنی را آورد و در آن رسوایی‌ها و فضایح مهاجران و انصار موجود است، و ما چنین نظر دادیم که قرآن جمع‌آوری و تألیف شود، و آنچه را که از فضیحت و هتک (حرمت) مهاجران و انصار در آن بود، از آن حذف شود. زید هم در این رابطه پیشنهاد او را قبول کرد.

وقتی که عمر خلیفه شد، از علی خواست که آن قرآن را به آن‌ها تحویل دهد تا فیما بین خود آن را تحریف نکنند. به همین خاطر عمر گفت: ای ابو الحسن! چرا قرآنی را که پیش ابوبکر آوردی، پیش ما نمی‌آوری؟! علی گفت: اصلاً (حرفش را هم ننید) چرا که من آن را منحصراً نزد ابوبکر آوردم تا حجتی بر شما باقی نماند و در روز قیامت نگوئید که ما از این غافل بودیم، یا بگوئید تو قرآنی را که در نزدت بود، نیاوردی (قرآنی که فقط پاکان آن را باید لمس کنند). عمر گفت: پس آیا برای ظاهر کردن آن وقت مشخص وجود دارد؟! گفت: آری، وقتی که قائم (از فرزندان من) ظهور می‌کند، و مردم را بر آن حمل می‌کند که آنگاه سنت بوسیله (وی) جاری می‌شود. (درود و سلام بر او باد).

و طبرسی شیعی امامی (۳۷۱/۱) (اعلمی، بیروت ۲۴۹/۱) می‌گوید: و به طور عموم تقیه به تصریح کردن اسماء بدل شده و زیادت در آیات آن اجازه نمی‌دهد. پس آنچه که شنیده‌ای همین کافی تو است از جواب در این جایگاه.

چرا که شریعت تقیه از تصریح کردن به زیادت از آن ممنوعیت بعمل آورد.

و طبرسی در جایی دیگر (۳۷۷/۱-۳۷۸) (اعلمی - بیروت - ۲۵۴/۱) می‌گوید: و اگر همه آنچه را که حذف شده و تحریف شده و تبدیل شده ... را برای شما شرح دهم، سخن به طول می‌انجامد، و آنچه که تقیه اظهار کردن آن را از فضایل اولیاء و زشتی‌های دشمنان منع کرده‌است، ظاهر می‌شود. و شیخ آن‌ها که او را به عارف مشهور توصیف کرده‌اند یعنی سلطان محمد جنابذی ملقب به سلطان علی شاه، در کتاب (بیان العادة فی مقامات العبادة ۱۹-۲۰)، از جزء اول که مؤسسه اعلمی مطبوعات بیروت در سال ۱۴۰۸ هـ اقدام به چاپ آن کرد) می‌گوید: بدان که روایت‌های جامع و شامل نقل شده از ائمه اطهار همگی حکایت از آن دارد که قرآن کنونی دستخوش زیادت و نقص و تحریف و تغییر گردید است آن هم بطوری که تماماً یقین بخش هستند. و اما اینکه برخی تأویل بر این دارند که زیادت و نقصان و تغییر صرفاً در طرز برداشت و تفهم آن‌ها از قرآن بوده‌است نه در لفظ آن، کاری متکلفانه انجام داده‌اند. و شخصیت‌های کامل را نسزد که در خطاب‌های عام خود قایل بدان شوند.

و شیخ آن‌ها که در نزد شیعیان به کارشناس فاضل و کسی که همه تلاش خود را صرف ادای تکلیف و مسئولیت می‌کند، متصف است یعنی آقای ابوالحسن عاملی مولی محمد طاهر بن عبدالحمید بن موسی بن علی بن معتوق بن عبدالحمید العاملی النباطی فتونی در مقدمه تفسیرش (مرآة الأنوار و مشکاة الأسرار ص ۳۶، چاپ مؤسسه آفتاب تهران، سال ۱۳۷۴ شمسی از منشورات مؤسسه اسماعیلیان قم) می‌گوید: بدان حق گریزناپذیری که به سبب اخبار و روایت‌های متواتر آتی و غیر آن‌ها بدست می‌آید این است که این قرآنی که هم‌اکنون در جلوی ما قرار دارد، بعد از وفات رسول الله ﷺ تغییراتی چند در آن

بچشم می خورد، و کسانی که آن را بعد از پیامبر ﷺ جمع آوری کردند، بسیاری از کلمات و آیاتی که موافق با آنچه که الله تعالی نازل کرده بود و علی آن را جمع کرده و آن را نگاه داشته بود تا وقتی که به پسرش حسن رسید و بدین ترتیب تا اینکه به قائم منتهی شد، را حذف کردند. باری، قرآن اصلی امروز در نزد قائم است درود و سلام خدا بر او باد.

و عاملی فتونی در صفحه ۴۹ می گوید: «بدان، آنچه که از ثقه اسلام آقای کلینی برداشت می شود این است که وی به تحریف و تغییر قرآن کنونی اعتقاد دارد چرا که وی روایت های زیادی را در کتابش در این زمینه نقل کرده است و جالب اینکه راویان آن ها را موثق دانسته و هر گونه قدح و مخالفتی را با آن روایات بعید دانسته است. البته ایشان درباره شیخش جناب علی بن ابراهیم قمی هم چنین نظری دارد. چرا که تفسیر وی سرشار از چنین روایت هایی است. وی در تفسیرش گفته است: این گفته ی خدا:

﴿ كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ ﴾ (آل عمران: ۱۱۰)

بر خلاف نزول اصلی قرآن است. چرا که صادق به قاری این آیه گفت: بهترین امت؟! در حالی که علی و حسین بن علی را می کشید؟! به او گفته شد: پس چگونه نازل شد؟! گفت: فقط نازل شد: «کنتم خیر ائمة اخرجت للناس» مگر مدح و ستایش خداوند را در آخر آیه نسبت به آن ها نمی بینی: ﴿ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ ﴾ پس آن مرحوم آیات عدیده ای را از این دست نقل کرد. پس گفت و اما آنچه که از قرآن حذف شده، این گفته ی الله تعالی است. «لكن الله يشهد بما أنزل إليك [في علي]» گفت و بدینسان نازل شد: «أنزله بعلمه والملائكة يشهدون...» سپس آیاتی را از این دست ذکر نمود.

و جماعتی از علمای مفسر ما مانند عیاشی و نعمانی و فرات کوفی و دیگران با قمی و کلینی موافقت کرده اند. و این نظریه، نظریه ی اکثر محققان و محدثان متأخر و نظریه شیخ بزرگوار احمدبن ابی طالب طبرسی است چنانکه کتابش (احتجاج) به آن تصریح می کند.

و در حقیقت شیخ علامه ما محمد باقر، خادم علوم اهل بیت و خادم روایت‌های آن‌ها، در کتابش (بحار الانوار) او را یاری داده، و دامنه‌ی بحث را گسترده ساخته است. البته از احمد طبرسی در این باره بیشتر سخن نگفته است. اینجانب هم بعد از پیگیری اخبار و روایت‌ها و بررسی آثار به این نتیجه رسیده‌ام که این سخن کاملاً صحیح است، و می‌توان آن را از جمله ضروریات و اصول مذهب تشیع نامید و یکی از بزرگترین و اساسی‌ترین مفاسد غصب خلافت بوده است.

و علامه سیدعدنان بحرانی در کتابش (مشارق الشموس الدریه) ص ۱۲۶، پس از ذکر روایت‌هایی که وجود تحریف را در نظر او ثابت می‌کنند، می‌گوید: اخباری که قابل شمارش نیستند، فراوانند و حتی از حد تواتر هم گذشته‌اند. حال که در میان هر دو دسته این خبر پیچیده که قرآن دچار تحریف و تغییر شده است. در نقل آن روایت‌ها آنچنان فایده‌ی زیادی متصور نیست. صحابه و تابعین بلکه و گروه محق اجماعاً بر این عقیده‌اند که این تغییرات و تحریفات به قرآن راه یافته است و به همین خاطر، گروه حق به جانب، این دیدگاه را از جمله ضروریات و اصول مذهب خود می‌داند و بوسیله آن روایت‌ها یکدیگر را محکوم کرده‌اند.

و علامه محدث مشهور یوسف شیعه بحرانی در کتابش (الدرر النجفیه، مؤسسه آل بیت ص ۲۹۸) بعد از ذکر روایت‌هایی که در نظرش تحریف قرآن را ثابت می‌کنند، می‌گوید: ناگفته پیداست که این اخبار و روایت‌های شسته و رفته دیدگاه‌ها را تأیید می‌کنند و بر آن انگشت صحت می‌گذارند. و اگر این روایت‌ها به علت کثرت و انتشارشان مورد طعن و اعتراض قرار بگیرند، (رفته رفته) همه اخبار شریعت هم مورد طعن قرار می‌گیرند و این کاملاً روشن است. مگر نه اینکه اصول (دین) یکی است. و همچنین شیوه‌ها و راویان و مشایخ و ناقلان هم تحت الشعاع این اصول قرار می‌گیرند. و به جان خودم سوگند اگر بگویند تغییر و تبدیلی در قرآن راه نیافته، فقط بخاطر (خود شیرینی) و حسن ظن و به پیشوایان (خلفای) ستم پیشه است. و اینکه آن‌ها به امانت

بزرگ خیانت نکرده‌اند، در حالی که در آن یکی امانت که بسی زیان‌آورتر برای دین است، خیانت کرده‌اند.

و همچنین علامه محقق شیعه میرزا حبیب الله هاشم خوئی در کتابش (منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه) [مؤسسه وفاء - بیروت، المختار الأول، ص ۲۱۴-۲۲۰] دلایلی در زمینه نقصان قرآن بر شمرده‌است و ما تعدادی از این ادله را طبق گفته این عالم شیعی، ذکر می‌کنیم:

۱- نقص سوره‌ی ولایت

۲- نقص سوره‌ی نورین

۳- نقص بعضی کلمات از آیات.

سپس گفته است: امام علی در دوران خلافتش به علت تقیه‌کاری، نتوانست قرآن را تصحیح کند، همچنین بخاطر آن اقدام به این کار نکرد. تا این قرآن در روز قیامت بر محرفان و تغییر دهندگان همچون حجت و دلیلی قد علم کند.

و همچنین گفته است: ائمه از ترس اینکه در بین مردم اختلاف ایجاد نشود، و مردم به کفر اصلی خود باز نگردند، نتوانستند که قرآن اصلی و صحیح را ظاهر کنند.

مطالب فوق، بعضی از تصریحات و مقولات علمای شیعه است به اینکه قرآن کنونی ناقص و تحریف‌شده می‌باشد. و چون اعتقاد به تحریف قرآن از جمله اصول و ضروریات مذهب تشیع است، علمای آن‌ها چه در گذشته و چه در جدید، اختصاصاً کتاب‌هایی را در این زمینه نوشته‌اند و از این اعتقاد مغرضانه و کثیف خود پرده برداشته‌اند. تا جایی که بنده می‌دانم آخرین نفر آن که در این عرصه قلم فرسایی کرده است شیخ و علامه آن‌ها میرزا حسین بن میرزا محمد تقی بن میرزا علی بن محمد نوری طبرسی می‌باشد. وی کتابی تألیف کرده تحت عنوان (فصل الخطاب فی إثبات تحریف الكتاب رب الأرباب) وی بنا به گمان خود، با تکیه بر ۲۰۰۰ روایت، در این کتاب ادعا کرده که قرآن دستخوش تحریف گردیده‌است.

در مقدمه‌ی کتابش گفته است: این کتابی نادر و بزرگ و ارزشمند است که در زمینه اثبات تحریف قرآن و رسوایی‌های ستم‌پیشه‌گان و تجاوزکاران آن را به نگارش در آورده‌ام. و آن را «فصل الخطاب فی تحریف الکتاب رب الأرباب» نام نهاده‌ام.

و این گمراه شده از قرآن کریم، در جایی که سخن از دلایل تحریف بعمل می‌آورد، می‌گوید: «فصاحت آن در بعضی از فقره‌ها بالغ است و به حد اعجاز می‌رسد و بعضی دیگر از آن سخیف است. (استغفر الله ونعوذ بالله) تا جائی که من اطلاع دارم هیچ عالم شیعی، کتاب فصل الخطاب را انکار نکرده است. این آقای طبرسی در نزد شیعه مکانت و منزلت بزرگی دارد. در حقیقت آیت الله شیعه «محسن امین» در کتاب (اعیان الشیعه) برای او بیوگرافی نوشته و از او تمجید بعمل آورده است و همچنین شیخ آن‌ها عباس قمی در (کنیه‌ها و القاب) و آغا بزرگ طهرانی در (نقباء البشر) او را مورد ثنا و تعریف قرار داده‌اند با توجه به اینکه کتاب طبرسی (مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل) از جمله کتاب‌های معتمد شیعه است.

چرا که این کتاب نوعی تکمله زدن بر کتاب وسائل الشیعه حر عاملی بحساب می‌آید.

و نوری طبرسی در نزد شیعه به آخرین محدث ملقب است!

در کل شیعه‌ها قایل به تحریف قرآن هستند، و نسبت به راویان و محدثان طعن زده خود، حس بشر دوستیشان گل می‌کند و احساس دلسوزی می‌کنند. و اگر در مقابل اهل سنت تحریف قرآن را هم انکار می‌کنند، همه و همه از باب تقیه است که در سایه آن می‌توانند اهل سنت را به بازی بگیرند و بر آن‌ها دروغ ببندند. و گرنه احساس ترحم و دلسوزی نسبت به نوری طبرسی و امثال او مانند قمی و کلینی و دیگران که قایل به تحریف قرآن هستند، چه معنایی دارد؟!

و بزرگترین مثال بر این رهبر و رئیس حوزه علمیه آن‌ها و مرجع اعلامی آن‌ها در نجف ابوالقاسم خوئی است که در کتابش «البيان فی تفسیر القرآن» ص ۲۷۸، چاپ چهارم سال ۱۳۸۹، می‌گوید: سخن از تحریف قرآن، خرافات و خیال‌اندیشی است که

فقط و فقط سست عقلاں قایل به آن هستند ... و شخص عاقل و منصف و متدبر قاطعانه و بی‌هیچ تردیدی این سخن را باطل و خرافی می‌داند.

می‌گوییم: پس آیا جناب کلینی و قمی و طبرسی و مجلس و نوری و فتونی و مفید و غیر آن‌ها از جمله کسانی هستند که عقلشان ضعیف و ناتوان است؟! و از جمله کسانی هستند که تحت الشعاع این اتهام قرار می‌گیرند؟! آیا اگر این سخن خوئی را حمل بر تقیه کنیم که در سایه آن آن‌ها می‌توانند به دشمنان خود دروغ بگویند، او را صادق می‌دانیم؟! در اینجا امور جداً مهمی وجود دارد که آن‌ها را فراروی خواننده‌ی گرامی قرار می‌دهیم که متعلق به دیدگاه خوئی از قرآن می‌باشد. و حکم درباره آن‌ها را به خواننده واگذار می‌کنیم.

اول: جناب خوئی، آقای علی‌بن ابراهیم قمی که کتاب الله را مورد طعن قرار می‌دهد، موثق و مورد اعتماد دانسته است. به معجم رجال الحدیث خوئی مراجعه کنید.

دوم: این ابوالقاسم خوئی همان کسی است که به دعای دو بت قریش فتوا داده، و در این دعا دو فقره آمده که ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه را به دستبرد در قرآن متهم می‌کنند: یکی: «خدایا لعنت کن دو بت قریش ... آن دو که مخالف فرمان تو عمل کردند ... و کتابت را تحریف کردند.»

دومی: «خدایا به عدد هر آیه‌ای که آن را تحریف کرده‌اند، آن‌ها را لعنت کن!»

سوم: این آقا کاملاً به این قانع شده که امام علی مصحفی در اختیار داشته که با قرآنی که مسلمانان در همه نقاط دنیا با آن عبادت می‌کنند، مغایر است. چرا که در تفسیرش (البیان) ص ۲۴۳، می‌گوید: «وجود مصحفی برای امیر مؤمنان که در ترتیب سوره‌ها با قرآن موجود مغایرت دارد، از جمله چیزهایی است که شک در آن درست نیست. و همین که علمای اعلام وجود آن را پذیرفته و در این زمینه با هم سازش و توافق دارند، ما را از زحمت ثابت کردن آن بی‌نیاز ساخته است.»

چهارم: این آقا چنین نظر دارد که نسخ تلاوت مستلزم قول به تحریف قرآن است. و چون نسخ تلاوت در کتاب و سنت ثابت است پس بنظر جناب خوئی این یعنی تحریف در قرآن هم راه یافته است. او در صفحه (۲۱۹) می‌گوید: قول به نسخ تلاوت ذاتاً قول به تحریف قرآن است و بر همین اساس، اشتهاار قول به واقع شدن نسخ در تلاوت در نزد علمای اهل سنت مستلزم اشتهاار قول به تحریف است.

و در صفحه ۲۲۴ می‌گوید: ناگفته پیداست که اگر بگوئیم تلاوت نسخ شده‌است، ذاتاً بدین معنی است که بگوئیم در قرآن تحریف و اسقاط و حذف هم راه یافته است.

پنجم: خوئی در صفحه ۲۱۹ گفته است: و جماعتی قول به عدم تحریف در قرآن را به بسیاری از بزرگان نسبت داده‌اند. از جمله شیخ مشایخ «مفید».

می‌گوییم: شما قبلاً ملاحظه کردید که جناب مفید چنین معتقد بود که روایت‌های جامع و شاملی در زمینه وقوع تحریف در قرآن آمده‌اند و خوئی هم در اینجا که می‌گوید (و نسبت داده‌اند) در مقام گمراه کردن و تقلب کردن بر آمده، و عمداً می‌خواهد به نظر صحیح مفید نسبت به تحریف قرآن اشاره نکند.

ششم: خوئی احادیث وارده در باب تحریف را در نزد خودشان قوی دانسته است. او در صفحه ۲۴۶-۲۴۵ گفته است: بسیاری از روایت‌ها گرچه به لحاظ سند ضعیف هستند، تعدادی از آن‌ها را از کتاب احمد بن محمد سیادی نقل کرده‌ام. او کسی است که علمای رجال متفقاً قایل بر فساد مذهبش هستند و او قایل به تناسخ است. و نیز از علی بن احمد کوفی نقل کرده‌ام که علمای رجال می‌گویند او کذاب است و فاسد المذهب می‌باشد. اما کثرت روایات این قطعیت را می‌بخشد که بعضی از آن‌ها از ائمه‌ی معصومین روایت شده‌اند و من از اطمینان به این نمی‌کاهم. و در آن روایات تعدادی هم هستند که به شیوه‌ی معتبری روایت شده‌اند بنابراین ما نیازی نداریم که بیاییم درباره‌ی سند تک‌تک روایت‌ها سخن بگوئیم.

هفتم: ابو القاسم خوئی در «معجم رجال الحدیث» ص ۲۴۵، جز چهاردهم، چاپ بیروت سال ۱۴۰۳، از برید عجلی از ابو عبدالله روایت کرده که او گفته است: «خداوند در قرآن نام هفت نفر را ذکر کرد که قریش نام شش نفر آنها را پاک کرد و ابو لهب را باقی گذاشتند.

و من (راوی) از این قول خدا پرسیدم ﴿هَلْ أَنْبِئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ﴾ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿۳۳﴾ «آیا به شما خبر دهم که شیاطین بر چه کسی نازل می‌شوند؟! آنها بر هر دروغگوی گنهکار نازل می‌گردند.» [الشعراء: ۲۲۱-۲۲۲] گفت: آنها هفت نفرند: مغیره بن سعید، و بنان، و صائد نهدی، و حارث شامی، و عبدالله بن حارث، و خمره بن عمار زبیری، و ابو الخطاب.

و خوئی روایت‌های زیادی را همزمان با این روایت نقل کرده، و در صفحه ۲۵۹ از همان جلد ذکر شده، در توضیح آنها گفته است: از این روایت‌ها چنین بدست می‌آید که محمد بن ابی زینب مردی گمراه و گمراه شده، و دارای عقیده‌ی فاسد بوده و بعضی از این روایت‌ها گرچه دارای سندی ضعیف هستند، اما آنقدر روایت صحیح در میان آنها وجود دارد، که ادعای تواتر در آنها را به مرحله‌ی اجمال می‌رسند که دور نیست.

و پرواضح است که خوئی درجه‌ی این روایت را از جهت صحت و ضعف بیان نکرده است. اما در جلد نهم صفحه ۴۷ به این روایت خبیث و مغرضانه که به کتاب الله طعنه می‌زند، استشهاد می‌کند: «و در بیوگرافی محمد بن ابی زینب تفسیر او از این آیه می‌آید: ﴿هَلْ أَنْبِئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ﴾ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿۳۳﴾ و اینکه صائد نهدی یکی از آنها بوده است.»

و چنانکه معلوم و روشن است آنچه که خوئی در اینجا به آن استشهاد کرد نیمی از آن روایت خبیث است و طبق عادتش به لحاظ صحت یا ضعف به آن نپرداخته است با آنکه انگیزه‌ها فراهم است برای آنکه آن را مورد انتقاد قرار دهد و از کتاب خدای عز و جل دفاع کند. اما او این کار را نکرده است.

هشتم: این آقا خجالت نمی‌کشد از این که در صفحه ۲۱۹ از تفسیرش صراحتاً دروغگویی می‌کند. او می‌گوید: «چیزی که در بین علمای شیعه و محققان آن‌ها مشهور است و بر سر آن توافق دارند این است که تحریفی در قرآن صورت نگرفته است.» سپس خود را تکذیب کرده و گفته است: «پس جمعی از محدثین شیعه و علمای اهل تسنن به واقع شدن تحریف در قرآن گرایش یافته‌اند.»

جرات او را در این گفته نگاه کنید «و جمعی از علمای اهل سنت؟! می‌گوییم: این همان خوئی و این همان اقوال و افکارش است، و نباید از ما پنهان بماند که وی سوگند خوردن به دروغ را از باب تقیه جایز می‌داند. در کتاب (التنقیح شرح عروة الوثقی) (۲۷۸/۴-۳۰۷). از جعفر صادق نقل کرده (و این روایت را صحیح دانستم که او گفته است: هر کاری که کردید یا بر سر آن سوگندی از باب تقیه خوردید، دستتان باز است) و گناهی بر شما نیست).

هشدار هشدار از این شیطان‌های حق باز که برای فریب دادن مسلمانان و دروغ گفتن بر آنان، سوگند دروغ‌آمیز را هم جایز می‌دانند.

برادر مسلمانم! مسئله‌ای مهم و خطیر را ملاحظه کن و آن اینکه جناب خوئی قائلان به تحریف قرآن را کافر ندانسته، چرا؟! چون مذهب شیعه بر اساس روایت‌های اینان مبنی بر تحریف قرآن، استوار است حال اگر روایت‌ها و اقوال اینان مردود اعلام شود، دیگر چیزی از مذهب آنان باقی نمی‌ماند و تماماً نابود خواهد شد.

برادر مسلمانم! از این تعجب مکن که شیعه هم اینک قرآن موجود را قرائت می‌کنند؛ با آنکه به گمانشان تحریف شده است!! چون آن‌ها برحسب اقوالشان به این مسأله دستور داده شده‌اند. مثلاً همین آقای نعمت الله جزائری در کتاب (الأنوار النعمانية ج ۲، ص ۳۶۳، منشورات اعلمی بیروت) خاستگاه و علت قرائت شیعه از این قرآن را با وجود آنکه می‌گویند تحریف شده، ذکر می‌کند و می‌گوید: در اخبار و روایت‌ها روایت شده که ائمه علیهم السلام شیعه‌های خود را به قرائت قرآن موجود در نماز و غیر آن و به عمل به

احکام آن دستور داده‌اند آن هم تا زمانی که مولای ما صاحب الزمان ظهور می‌کند و آن قرآن را از دسترس مردم بر می‌دارد و به آسمان ارتفاع می‌دهد و آن قرآنی را که امیر المؤمنین تألیف کرده‌است بیرون می‌آورد، پس آن را قرائت می‌کند و به احکام آن عمل می‌نماید. و محمدبن نعمان ملقب به «مفید» در «مسائل سرویه ۷۸-۸۱» و همچنین اصفهانی در (آراء حول القرآن ص ۱۳۵) گفته است: این خبر از ائمه‌ی ما صحیح است که آن‌ها به ما دستور داده‌اند که قرآن قرار گرفته در بین دو جلد را بخوانیم و در پی زیاد کردن یا کم کردن از آن بر نیائیم تا زمانی که قائم ظهور می‌کند آنگاه او قرآن اصلی - یعنی همانی که امیر المؤمنین آن را جمع کرده‌است - بر مردم می‌خواند و آن‌ها ما را فقط از قرائت حرف‌هایی که بر حروف ثابت شده مصحف افزون است، و بوسیله‌ی روایت‌هایی آمده‌اند، نهی کرده‌اند؛ چرا که این حروف (زیادی) به صورت تواتر نیامده بلکه فقط در قالب روایت‌هایی (آحاد) آمده‌اند. (و در روایت‌های آحاد) هم گاهی شخص ناقل دچار اشتباه می‌شود. و گذشته از این، اگر انسان بر خلاف مألوف قرآن کنونی، بخواند، خودبه‌خود بهانه به دست اهل خلاف و جباران می‌دهد و خود را در معرض هلاک قرار می‌دهد. به همین خاطر ما را از قرائت خلاف قرآن موجود منع کرده‌اند.»

اما ادعای بعضی از شیعه مبنی بر اینکه تحریف در قرآن، منظور از آن، تحریف بوسیله تفسیر است، این سخنی باطل است و دلیل ما بر بطلان آن این است: ادعای آن مبنی بر وجود قرآن صحیح در نزد مهدی موعود؛ یعنی قرآن موجود کنونی صحیح نیست چرا که اگر قرآن مهدی مثل قرآن کنونی نمی‌بود، پس ادعای شیعه مبنی بر وجود قرآن در نزد مهدی چه فایده‌ای دارد؟!

با روایت موجود در کافی (۵۹۷/۲) (کتاب فضل قرآن) که در آن فصل آمده‌است: قرآنی که بر محمد نازل شده هفده هزار آیه بوده، اما قرآن موجود فعلی تقریباً شش هزار و دویست آیه می‌باشد، و این یعنی دو سوم آیات قرآن ناقص است و این ادعا را نموده کسی که این حدیث را شرح داده و از جمله‌ی آنان مجلسی است در کتاب (مرآة العقول)

ج ۱۲، ص ۵۲۵، و نیز صالح مازندرانی در شرح این حدیث در کتابش «شرح جامع کافی» ج ۱۱، ص ۷۶، به نقل از اصول مذهب شیعه.

-اعتراف بعضی از بزرگان علمای شیعه به اینکه تحریف در قرآن فقط در تفسیر نیست بلکه در الفاظ قرآن هم می‌باشد مانند مجلسی در مرآة العقول ج ۱۲، ص ۵۲۵، و حبیب الله هاشمی در (البراعة في شرح نهج البلاغة) ص ۲۱۶.

-ادعای علمای شیعه به نقص کامل سوره‌ها از قرائت، مانند سوره ولایت و سوره نورین [دو نور] چنانکه مجلسی در کتابش (تذکره الائمة ۱۸-۲۱)، و حبیب هاشمی در کتابش (البراعة في شرح نهج البلاغة، ج ۲، ۲۱۷)، و نوری طبرسی در کتابش فصل الخطاب ص ۱۸۰، گفته‌اند.

سوره نورین این است: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به دو نوری که آنها را نازل کرده‌ایم، ایمان بیاورید. آن دو، آیات مرا بر شما می‌خوانند و شما را از عذاب روزی بزرگ بر حذر می‌دارند. دو نور که از یکدیگر هستند. و من شنوا و آگاه هستم. کسانی که به عهد و پیمان خدا و رسولش در آیاتی، وفاء می‌کنند، برای آنها بهشت‌های پر از ناز و نعمت است. و کسانی که بعد از ایمانشان کافر شدند، چون میثاق و عهد خود، و آنچه را که رسول بر سر آن با آنها پیمان بسته بود، شکستند، در آتش جهنم پرتاب کرده می‌شوند. آنها به نفس خود ظلم کردند، و از وصی پیامبر سرپیچیدند، آنها از آب داغ دوزخ آب داده می‌شوند. خدایی که نور آسمان و زمین است بر هر چیزی که بخواهد (توانا است).

و از ملائکه‌اش کسانی را برگزید، و از میان مؤمنان (اوصیائی) قرار داد، خدا هر چه بخواهد انجام می‌دهد هیچ خدای نیست جز او که رحمان و رحیم است. کسان قبل از آنها نسبت به رسولانشان مکر و حقه بکار بردند، من هم با این همین مکر و حقه آنها را گرفتم (و نابود ساختم) براستی که گرفتن من شدید و دردناک است. الله تعالی عاد و ثمود را بخاطر آنچه که کسب کردند، هلاک ساخت، و آنها را برای شما بعنوان یادآوری

و تذکره‌ای قرار داد. آیا پرهیزگاری نمی‌کنید؟! و فرعون و پیروانش را بخاطر سرکشی بر موسی و برادرش هارون غرق کرد. تا برای شما نشانه و آیتی بشود. و بیشتر شما فاسق هستید. خدا همه آنها را در روز حشر جمع می‌کند، و وقتی که مورد سؤال و بازخواست قرار می‌گیرند، نمی‌توانند جواب دهند. در حقیقت جهنم منزلگاه آنهاست. و الله تعالی دانا و کاردان است. ای رسول، انذار و هشدار مرا ابلاغ کن! بزودی خواهند دانست. در حقیقت کسانی که از آیات و حکم من روی می‌گردانند، ضرر کرده‌اند، مانند کسانی که به عهد تو وفا می‌کنند، من جنات نعیم را به آنها پاداش می‌دهم.

براستی که خدا دارای مغفرت و پاداش عظیم است. و علی از جمله‌ی متقیان است و ما در روز قیامت حق او را پرداخت می‌کنیم، و ما از ظلمی که به او شده، غافل نیستیم. و او را گرامی داشتیم. و همگان را هلاک می‌کنیم. او و فرزندانش به یقین از جمله صابران هستند و دشمن آنها، امام مجرمان است. بگو به کسانی که بعد از ایمانشان کافر شدند: زینت حیات دنیا را طلب کردید، و با عجله آن را طلب نمودید، و آنچه را که خدا و رسولش به شما وعده داده بودند، فراموش نمودید و بعد از محکم کردن پیمان‌ها، آنها را شکستید و پاره کردید و ما مثال‌ها را برای شما زدیم، تا شاید شما هدایت یابید. ای رسول! ما آیات روشنگری را به سوی تو فرستادیم. کسی که به آنها وفا کند، مؤمن است و هر کس بعد از تو از آنها روی گرداند، شکست می‌خورند، پس از آنها روی بگردان. چرا که آن معرض و روی گردان هستند.

ما در روزی که چیزی به درد آنها نمی‌خورد، و مورد رحم قرار نمی‌گیرند، آنها را حاضر کنیم آنها را در جهنم جایگاهی خواهیم داد که از آن تکان نخواهند خورد. پس تسبیح پروردگار خود کن! و از جمله سجده‌کنندگان باش. و در حقیقت موسی و هارون را با آنچه بر جای مانده، فرستادیم آنها به هارون ظلم کردند. اما (او) صبری زیبا پیشه کرد. و ما نتیجتاً بعضی از آنها را بوزینه و خوک قرار دادیم. و تا روز قیامت، آنها را لعنت کردیم. پس صبر کن آنها خواهند دید.

و برای تو از آنها یک (وصی) قرار دادیم تا شاید برگردند. و هر کس از فرمان من روی گرداند، بازگشتش بسوی من است (و من می‌دانم با او چه کار کنم)؟ پس با این کفر خود کمی بهره بگیرند، پس ای رسول از عهدشکنان سؤال مکن، ما درگردن کسانی که ایمان آورده‌اند، عهدی را قرار داده‌ایم پس آن را بگیر و از جمله شاکران باش. علی شب هنگام فرمانبر و سجده‌کننده است از آخرت می‌ترسد، و امید ثواب پروردگارش دارد. بگو آیا برابرند کسانی که ظلم کرده‌اند و آنها از عذاب من آگاه هستند. زنجیرها را در گردن آنها قرار خواهیم داد، و آنها بخاطر اعمالشان پشیمان خواهند شد. ما به فرزندان صالح وی تو را مژده می‌دهیم. و آنها خلاف فرمان ما عمل نمی‌کنند. پس صلوات و رحمت من بر زنده و مرده آنها باد در روزی که زنده می‌شوند. و بر کسانی که بعد از تو بر آنها ظلم می‌کنند، خشم و غضب من باد، آنها قومی بد و ضررمند هستند و کسانی که راه آنها را پیمودند، رحمت من بر آنها باد و آنها در اتاق‌هایی امنیت یافته هستند، و ستایش برای الله رب العالمین می‌باشد.

و نیز سوره زیر حذف شده است که علامه محقق حبیب الله هاشمی در کتابش (منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه ج ۲، ص ۲۱۷) و علامه مجلسی در کتابش تذکرة الائمة ۱۹-۲۰ به زبان فارسی، از منشورات مولانای ایران، بدان اشاره کرده‌اند: (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به پیامبر و ولی ایمان بیاورید؛ آن دو کس که آنها را فرستادیم، که آنها شما را به راه درست و صحیح راهنمایی می‌کنند. پیامبر و ولی از یکدیگر هستند. و من آگاه و دانایم. کسانی که به عهد الله وفا می‌کنند، جنات نعیم از آن آنهاست. کسانی که آیات ما وقتی بر آنها خوانده شد، آنها را تکذیب کردند، در جهنم جایگاه بزرگی به آنها اختصاص دارد. در روز قیامت برای آنها ندا زده می‌شود که کجایند آن گمراهان تکذیب کننده‌ی پیامبران؟! رسولان مگر بر حق آنها را بر جای نگذاشتند. و الله تعالی به آنها مهلت نمی‌دهد - تا مدتی کوتاه - پس حمد و ستایش خدای خود کن و از جمله شاهدان و گواهان باش).

۱۷- مهدی شیعه بر ابوبکر و عمر اقامه حد می‌کند

سیدمحمد کاظم قزوینی در کتابش «مهدی از گهواره تا ظهور» ص ۵۶۱، مؤسسه امام حسین لندن، و مکتب الفین کویت هم آن را توزیع کرده‌است با چاپ جدید آن گفته است: «و آنجا در مدینه (مهدی) به اعمال و اقداماتی دست می‌یازد که به یکی از آن‌ها اشاره می‌کنیم و آن کندن تعدادی از قبرها و بیرون آوردن اجساد از آن‌ها و سوزاندن آن‌ها، و این از جمله قضایایی است که توضیح و بررسی می‌طلبد، اما ما به ذکر اجمالی آن‌ها اکتفا می‌کنیم.» این آقای شیعی از باب تقیه و فریب و حقه نام آن کسانی را که توسط مهدی گورشان کنده می‌شود و بعداً از آن بیرون آورده شده و سوزانده می‌شوند، ذکر نکرده‌است.

گورهایی که او مورد نظرش است، همان قبر ابوبکر صدیق و عمر فاروق است چنانکه شیخ و علامه آن‌ها احمدبن زین‌العابدین احسانی در کتاب «الرجعه» ص ۱۸۶-۱۸۷، و قریب به آن در کتاب «حیة الناس» ص ۵۰ که در آن کتاب از ابوبکر و عمر به طاغوت و جبت تعبیر کرده‌است، و نیز میرزا محمد مؤمن استرآبادی در کتابش (الرجعه) ص ۱۱۸، دارالاعتصام ایرانی قم، و نیز نعمت الله جزائری در کتابش (الأنوار النعمانية ج ۲، ص ۸۹، و زین‌العابدین نباطی در کتابش «صراط مستقیم» ج ۲، ص ۲۵۳، به این مسئله تصریح کرده‌اند.

حتی در شعرهای شیعه هم موارد فوق قابل ملاحظه است:

نور الظلام ویا ابن الأنجم الزهر	أرى اللعينين رؤيا العين بالنظر
من بعد دفنهما فی سائر الحضرة	على رؤس الملأ من سائر البشر
ویحرقان بلاشک ولا نکر	هما وتصیح بعد الهم بالبشر
یا حجة الله یا خیر الأنام	أرجو من الله ربی أن یبلغنی

وینبشان کمان قال النبی لنا	ویشهدان بلا ریب و لا شبه
ویصلبان علی جزعین من خشب	هناک تشفی قلوب طال ما ملئت

۱۸- مهدی شیعه داستان بنی شیبه را قطع می‌کند

محمد کاظم قزوینی در کتابش (امام مهدی از گهواره تا ظهور ص ۵۳۹، مؤسسه حسین لندن) گفته است: شیعه از امام صادق روایت کرده است که او گفته است: اما همین که قائم ما قیام کند، فرزندان شیبه را گرفته، و دستانشان را قطع می‌کند و آنها را می‌گرداند.

و می‌گوید: اینان دزدان (مال) خدایند! و نیز از او روایت شده که گفته است: «و داستان فرزندان شیبه را قطع می‌کند» و نیز از او روایت شده که: «و داستان فرزندان شیبه را قطع می‌کند و بر آن نوشته اینان سارقان کعبه هستند» و جناب قزوینی در توضیح این روایات گفته است: (فرزندان شیبه، همان خادمان کعبه هستند که کلیدهای کعبه در دست آنها بود، آنها بعنوان خلف، از سلف آنها کلیدها را به ارث می‌بردند. و آنها اموال و ذخیره‌هایی را که به کعبه هدیه داده می‌شد به سرقت می‌بردند، و به دلخواه خود در آنها تصرف می‌کردند و بهمین خاطر، امام صادق آنها را سارقان یعنی سارقان اموال خدا نام نهاده است.

۱۹- مهدی شیعه به حکم داود حکم می‌کند

مهدی موعود شیعه وقتی که می‌آید به شریعت محمد ﷺ حکم نمی‌کند، بلکه به حکم داود حکم می‌کند چنانکه یکی از علمای معاصر آنها به نام محمدبن محمدبن صادق صدر «در تاریخ پس از ظهور ج ۲، ص ۷۲۸-۸۱۰ این مورد را از ابی جعفر نقل کرده که: وقتی که قائم آل محمد قیام کرد، به حکم داود حکم می‌کند، و دنبال دلیل و مدرک نمی‌گردد.»

و نعمانی نویسنده در کتاب (الغیبه ص ۳۱۴-۳۱۵) از ابی عبدالله روایت کرده که او گفته است: «و الله تعالی باد را از هر دره‌ای بر می‌خیزاند که می‌گوید: این مهدی است که به حکم داود حکم می‌کند و دلیلی نمی‌خواهد.» و شیخ آنها کامل سلیمان در کتاب (روز رهایی در سایه قائم مهدی ص ۳۹۱، چاپ هفتم، سال ۱۹۹۱) دارالکتاب اللبنانی بیروت) از ابو عبدالله نقل کرده که او گفته است: وقتی که قائم آل محمد ﷺ حکم می‌کند، حکم به حکم داود کرده، و نیازی به دلیل ندارد. چه الله تعالی آن را به او الهام می‌کند، در نتیجه او با علم حکم می‌کند، و نهفته‌های هر قومی را به آنها خبر می‌دهد و با دیدن قیافه و چهره، دوست را از دشمن تشخیص می‌دهد.

و شیخ آنها محمدبن محمد صادق صدر در «تاریخ پس از ظهور» ص ۷۲۸، روایتی را از صادق نقل کرده که نص آن چنین است: «دنیا نخواهد رفت تا وقتی که راد مردی از میان (نسل) من ظهور می‌کند که به حکم داود حکم می‌کند و دنبال دلیل و مدرک نمی‌گردد.»

و باز همین آقا در کتاب فوق الذکر ص ۱۱۵ از ابو بصیر روایت کرده که: ابو جعفر گفته است: «قائم به فرمانی جدید و کتاب جدید و قضاوتی جدید که بر عرب خیلی سخت است قیام می‌کند، که آن همان شمشیر است.»

۲۰- مهدی شیعه مسجد الحرام را منهدم می‌سازد

سید کاظم قزوینی در کتابش (مهدی از گهواره تا ظهور ص ۵۳۴) تحت عنوان (اعاده مسجد به حالت اصلی) از امام صادق نقل کرده که: وقتی که قائم ظهور می‌کند، مسجد الحرام را منهدم می‌سازد تا آن را به اساس خود باز گرداند، و سنگ مقام را به جایگاه اصلیش انتقال می‌دهد.

سپس مؤلف توضیح داده، می‌گوید: بعد از وفات پیامبر ﷺ مسجد الحرام توسعه یافت تا به امروز، و از همه جوانب آن، مساحت‌های زیادی به آن افزوده گشت. اما به رغم همه این‌ها، هنوز به آن اساس قدیمی که ابراهیم پیامبر برای مسجد الحرام ترسیم کرد، نرسیده‌است. چرا که اساس قدیم از حزوره (بین صفا و مروه) شروع می‌شود. از صادق روایت شده، وقتی که دربارهٔ زیادت‌های جدید در مسجد الحرام مورد سؤال قرار گرفت و آیا از مسجد الحرام است یا نه؟! گفت: آری ... آن‌ها هنوز به مسجد ابراهیم و اسماعیل نرسیده‌اند. و گفت: خط ابراهیم ما بین حزوره تا مسعی (مکان سعی بین صفا و مروه) است. این همان خطی است که ابراهیم ترسیم کرده‌است.

۲۱- جهاد در نزد شیعه نیست مگر با حضور مهدی

باید حقیقتی را ذکر کنیم که متأسفانه کسانی که نسبت به شیعه نرمش بخرج می‌دهند، و یا به علت جهاد با کفار، ندای نزدیک شدن به آن‌ها را سر می‌دهند، از آن آگاه نیستند و آن این است که جهاد در نزد شیعه تا روزی که امام دوازدهم آن‌ها ظهور نکند، حرام است! لذا تاریخ هیچ جهادی از شیعه را بر ضد کفار ثبت نکرده و نخواهد کرد. محمدبن

یعقوب کلینی که در حدیث نزد آن‌ها خیلی معتبر و موثق است در کتاب (الکافی) ج ۸، ص ۲۹۵، از ابو عبدالله روایت کرده است ک: هر پرچمی که قبل از قیام قائم بلند کرده شود، صاحب آن طاغوتی است که به جای الله تعالی پرستیده می‌شود.

و این روایت را شیخ آن‌ها حر عاملی در «وسائل الشیعة» ج ۱۱ ص ۳۷ نقل کرده است. و محدث آن‌ها حسین نوری طبرسی در (مستدرک الوسائل) ج ۲، ص ۲۴۸، از ابو جعفر روایت کرده است: «کسی که از ما اهل بیت قبل از قیام قائم (بمنظور جهاد) بیرون شود، به جوجه‌ای می‌ماند، که پرواز کرده، و از آشیانه‌اش افتاده است و کودکان با آن بازی می‌کنند.»

و حر عاملی در (وسائل الشیعة ۳۶/۱۱) از ابو جعفر روایت کرده است: ای سدیر! در خانه‌ات بمان و در آن بنشین و فعلاً (تا شب و روز می‌گردد) اقدامی مکن! پس اگر خبر به تو رسید که سفیانی خارج شده، بسوی ما حرکت کن و لو پیاده بیایی!

و در صحیفه سجادیه کامله (۱۶، دارالحوراء بیروت لبنان) از ابو عبدالله نقل است که: «خارج نشده و خارج نخواهد شد از ما اهل بیت تا قیام قائم مان هیچ احدی تا ظلمی را دفع کند یا حقی را نجات دهد، مگر آن که گرفتاری و بلا به او رو کند و قیام وی منجر به ازدیاد بدی برای ما و شیعه‌ی ما شود.» و در «مستدرک الوسائل» (۲/۲۴۸) از ابو جعفر نقل شده که: «هر پرچمی که قبل از قائم بر افراشته شود، صاحب آن طاغوت است.» و در وسائل الشیعة (۳۶/۱۱) از علی بن الحسین نقل شده که: بخدا کسی از میان ما قبل از خروج قائم خارج نمی‌شود مگر اینکه مثل او، مثل جوجه‌ای است که از آشیانه‌اش پرواز کرده است قبل از آنکه بالهایش کامل شود. آنگاه کودکان بر آن جست‌زده، و با آن بازی می‌کنند.

و مرجع و آیت الله آن‌ها خمینی مقرر کرده که آغاز کردن جهاد فقط در زمان قائمشان خواهد بود. چرا که در (تحریر الوسیله) ج ۱، ص ۴۸۲ گفته است: در عصر ولی امر و سلطان عصر - عجل الله فرجه الشریف - نمایندگان عمومی او که همان فقهای جامع

شرایط و تقوا و قضاوت هستند، در زمینه‌ی اجرای سیاست، و سائر وظائف امام - جز آغاز کردن جهاد - بجای او می‌نشیند.

می‌گوئیم: آیا از اینان انتظار می‌رود که دوشادوش ما اهل سنت با کفار جهاد کنند؟! آیا ظلم و خیانت آن‌ها نسبت به مسلمانان را در طول تاریخ فراموش کرده‌ایم؟! آیا فراموش کرده‌ایم که این آن‌ها بوده‌اند که (در طول این مدت) بر سر راه موج اسلام‌خواهی سنگ اندازی کرده‌اند!؟

آیا خیانت پیشگی آن‌ها و سرشکستگی و خواری آن‌ها و دیدگاه تماشایی که آن‌ها نسبت به جنگ‌های ما با کفار که می‌خواستند ما بازنده جنگ باشیم فراموش شدنی است؟!؟

حقی که باید گفته شود این است که آن‌ها تنها زمانی در مقام یک تماشاگر بوده‌اند که اهل سنت را قوی یافته‌اند. اما وقتی که سستی و ضعفی در اهل سنت مشاهده کردند، عکس‌العملی جز کشتار آن‌ها از خود نشان نداده‌اند. لحن قول این جماعت را مقایسه نمائید و مورد ارزیابی قرار دهید. تمامی مطالبی که با (مقولات و اعتقادات) شا جور در می‌آید، همگی از باب تقیه است. آیا شیخ آن‌ها، جناب نجفی اجماع شیعیان را بر کفر مخالفانشان نقل نکرده‌است!!؟

آیا نمی‌دانید کسانی که از اهل سنت در دژها و قلعه‌ها بمنظور حمایت مسلمانان، به شهادت می‌رسند در دنیا و آخرت - بر حسب اعتقادشان - قاتل هستند؟!؟

ملا محسن ملقب به فیض کاشانی در «الوافی» (۱۵/۹) و حر عاملی در (وسائل الشیعة) (۲۱/۱۱) و محمد محسن نجفی در جواهر الکلام (۴۰/۲۱)، از عبدالله بن سنان روایت کرده‌است که: به ابو عبدالله گفتم: فدایت بشوم درباره کسانی که در این دژها و حمایت مرزها کشته می‌شوند، چه می‌گوئی؟! گفت: وای بر آن‌ها (یا جهنم بر آن‌ها) بعنوان قاتل در دنیا و آخرت هستند. بخدا شهید فقط شهید ماست و لو بر بسترهای خود بمیرند.

«شهید فقط شهید ماست» و کشته‌های اهل سنت در جنگ‌های آن‌ها با کفار نصاری و مشرکین و بودایی‌ها و کمونیست‌ها (جهنم بر آن‌ها، که عجله می‌کنند)!!

شیخ محمد احمد عرفه عضو هیئت کبار علمای الازهر در توضیح این روایت، در مقدمه کتاب (الوشیعه فی نقد عقائد الشیعه) از موسی جار الله، گفته است: اگر در حمله و تجاوز سه جانبه بر مصر شیعه‌هایی از ما هم مشارکت داشتند، از قتال متجاوزان سر باز می‌زدند و خود را عقب می‌کشیدند بر اساس این قاعده. و این همان راز در علاقه استعمار است به انتشار این مذهب در سرزمین‌های اسلامی.

آن شیخ فاضل تحلیلی درست ارائه داده است. چرا که یکی از بزرگان از جمله کسانی که به او اعتماد داریم - شخصاً نبرد سختی را که میان مسلمانان و کفار در هندوستان قبل از بیش از چهل سال را شاهد بوده است. و اینکه شیعه «در آن جنگ» به یاری اهل سنتی که در آن جنگ‌ها غوطه‌ور شده بودند، نشتافتند. و ما می‌گوئیم: و چه کسی ضمانت می‌کند که شیعه یک پیمان مخفیانه با کفار هند (بر علیه اهل سنت) نداشته‌اند؟! آیا مگر ما در نظر آن‌ها نواصب نیستیم؟!

فصل سوم:
حقایق دیگر از شیعه

مبحث اول:

گمان آن‌ها مبنی بر وجود نصی بر خلافت علی علیه السلام

در حقیقت صحابه گرامی بر خلافت و امامت ابوبکر صدیق، و بعد از ایشان بر خلافت عمر فاروق، سپس عثمان ذی‌النورین و سپس علی مرتضی علیه السلام (پدر حسین و حسن) اجماع نموده‌اند. ضمناً علی علیه السلام هم با هیچ یک از نصوصی که شیعه مدعی آن هستند، برخلاف حضرت ابوبکر و عمر اعتراض و خرده‌گیری نکرده‌است. در قرن نوزدهم، یکی از بزرگان اهل تشیع به عدم اعتراض حضرت علی نسبت به حضرت ابوبکر و حضرت عمر اعتراف کرده‌است او کسی نیست جز آیت الله عبدالحسین شرف الدین موسوی عاملی در کتاب تبلیغاتی خود (المراجعات) که شیعه آن را ترویج داده، و به شکل وسیعی آن را پخش و انتشار می‌دهند، چه، او در مراجعه ۱۰۲-۳۰۲ مؤسسه الوفاء بیروت، می‌گوید: «علی در آن هنگام بدان علت به آن‌ها اعتراضی نکرد که می‌ترسید اگر خود به صحنه بیاید و ادعای حقش را بکند، فتنه‌ای همه‌گیر دچار امت اسلامی شود، و کلمه توحید آسیب می‌بیند، لذا به منظور حفظ (اتحاد) مسلمانان و مصون ماندن دین، روش مسالمت‌آمیز با دست‌اندرکاران امر خلافت را در پیش گرفت ... شرایط آن روز، اجازه نمی‌داد که حضرت علی با استفاده از قدرت فیزیکی و دلایل (کمرشکن) خود، پا به صحنه بگذارد، و به مقاومت اقدام نماید.»

علاوه بر این، لازم به ذکر است که خود علی علیه السلام معتقد بود که خلافت در سایه شوری تشکیل می‌شود. و خود ایشان در مهمترین کتاب شیعی یعنی (نهج البلاغه) ص (۷/۳) دار‌المعرفت بیروت، (دار‌الکتاب لبنانی بیروت ۳۶۶) گفته‌است: مسلمانان بر سر چیزهایی که با ابوبکر و عمر بیعت کرده بودند، با من هم بیعت کردند. حاضران حق‌گزینش و غاصبان حق ردکردن نداشتند؛ چرا که خلافت بر اساس شورای مهاجران و

انصار تشکیل شده است. پس اگر آن‌ها شخصی را متفقاً مورد تأیید قرار دادند، و او را امام (و خلیفه) نام نهادند، این مورد پسند الله تعالی است. اگر او هم (خدای ناکرده) بخاطر طعن یا بدعتی از امر دینی آن‌ها خارج شد، آن را به امر اصلی باز می‌گردانند، و اگر امتناع ورزید، و وی را به دلیل پیروی از آئین و روش غیرایمانداران خواهند کشت.

و علی علیه السلام سوگند یاد کرده که وی به خلافت علاقه نداشته است؛ چنانکه شریف رضی شیعی در (نهج البلاغه) ۱۸۴/۲، دارالمعرفه بیروت، (دارالکتب علمیه - بیروت ۲/ ۲۸۰) از قول او گفته است: بخدا من علاقه و تمایلی به خلافت و امامت نداشته‌ام، اما این شما بودید که مرا بدان دعوت کردید، و مرا وادار به آن ساختید. دقت کنید که چگونه ایشان خلافت و امامت را بر اساس شورا می‌داند، و تأیید می‌کند که در اثر اصرار مسلمانان، و نه به فرموده‌ی پیامبر، به این امر همت گمارده است. **علی علیه السلام از این عبارات‌های خیالی که شیعه مدعی آن است، هیچ اطلاعی ندارد. کسی که مدعی شد هر پیامبری، یک وصی دارد، همان عبدالله بن سبأ بوده است.**

برای مثال، همین ابو عمرو کشی که در زمینه‌ی رجال‌شناسی دست خیلی بالایی دارد، در کتابش (معرفة الناقلين عن الأئمة الصادقين [= معروف به رجال کشی]) در صفحه ۱۰۸، چاپ مشهد ایران، در قسمت بیوگرافی عبدالله بن سبأ، گفته است: «بعضی از اهل علم گفته‌اند: عبدالله بن سبأ یهوده‌ی بوده، آنگاه اسلام آورد، و با حضرت علی بیعت کرد و بنای دوستی نهاد. و او در حالی که بر سر دین یهودیت خود بود، می‌گفت: یوشع بن نون، وصی و ولی حضرت موسی بوده است. و بعد از آنکه اسلام آورد و پیامبر صلی الله علیه و آله هم فوت کرد، باز هم این سخن را درباره‌ی حضرت علی تکرار کرد و اولین کسی بود که آشکارا به فرضیت امامت حضرت علی، و ندا در داد، و از دشمنان وی ابراز براءت کرد، و از مخالفان حضرت علی پرده‌داری کرد، و آن‌ها را کافر دانست. لذا، از همین جاست که مخالفان شیعه گفته‌اند: «اصل شیعه‌گری و رافضیت، برگرفته شده از یهودیت است.»

و همچنین عالم بزرگ آن‌ها در زمینه‌ی (فرقه‌شناسی) که او را مقلب به شیخ بزرگوار و محترم جناب حسن بن موسی نوبختی کرده‌اند، در کتابش (فرق الشیعه = فرقه‌های شیعه ص ۲۲) چاپ حیدریه نجف، ۱۳۵۵ هـ این مسئله را تأیید کرده، و گفته است: و جماعتی از اهل علم از یاران حضرت علی روایت کرده‌اند که عبدالله بن سبأ یهودی بود، پس اسلام آورد، و با این مقاله، با علی بیعت کرد و بنای دوستی نهاد. در دوران مسلمانیتش بعد از وفات پیامبر ﷺ در ارتباط با علی هم چنین گفت (یعنی گفت: علی وصی و ولی پیامبر است!) و او اولین کسی است که آشکارا فرضیت امامت برای حضرت علی را عنوان کرد و از دشمنان حضرت علی ابراز برائت جست، و مخالفان حضرت علی را هویدا ساخت از همین جاست که مخالفان شیعه گفته‌اند: «در حقیقت اصل شیعه، مایه گرفته از یهودیت است».

شیخ آن‌ها ابوخلف سعد بن عبدالله قمی هم بسان کشی و نوبختی چنین اعتراف کرده، و در کتابش (المقالات والفرق ص ۲۲، تهران مرکز انتشارات علمی فرهنگی) به این مسئله اذعان نموده‌است.

مبحث دوم:

جذب تدریجی عوام و در تله انداختن آنان

یکی از اسلوب‌های کار شیعه، جذب تدریجی کسانی است که از حقیقت شیعه آگاه نیستند. و سریعاً در مسائل خطیر مربوط به مذهب شیعه و مذهب اهل سنت غوطه‌ور می‌شوند تا دست آخر به نفع شیعه قلم‌زنی یا دم‌زنی کنند. چنانکه شیخ آن‌ها (مرتضی رضوی) در کتابش (با اندیشمندان قاهره) چنین کرده‌است تا جائی که شیخ شیعی به نام (مرتضی حکمی) مقدمه‌ای بر این کتاب نوشته، و هم کتاب و هم مؤلف آن را مورد تقدیر قرار داده‌است. چه، در صفحه ۲۱، طبع اول سال ۱۹۷۴ گفته است:

«استاد رضوی یکی دیگر از کسانی است که تعدادی از مسائل عقیده و تاریخ را با اسلوبی دیگر با بسیاری از اندیشمندان و فرهنگیان دنبال کرده‌است. وی توانسته است که در نهایت تفاهم و تقارب قابل ملاحظه‌ای را (در سایه آن مباحث) بدست بیاورد.

وی عملاً با نخبه‌گان و طبقه ممتاز روشنفکران قاطی گردیده، و در همین حال مقداری از مسائل مهم و ارزشمند را برای آن‌ها مطرح می‌سازد که بوسیله آن‌ها، آن‌ها را به تصریحات و اقوالی می‌کشاند که فقه منحصر به فرد شیعه را پر ارزش می‌سازد. «مثال»:

مرتضی رضوی در کتاب فوق‌الذکر ص ۲۰۱-۲۰۲ گفتگویی را ذکر می‌کند که میان او و یکی از اندیشمندان مصر صورت گرفته است. این شما و این نقل وی در حالی که مسئولیت (صحت یا غلط بودن این تصریحات) بر عهده خودش است:

رضوی می‌گوید: و بعد از چندین سال، اتفاقاً در ماه مبارک رمضان به قاهره آمدم. صبحگاه، زنگ خانه آن استاد را به صدا در آوردم. طبق عادتش، از من استقبال گرمی

بعمل آورد. و مرا به اتاق استراحت برد. و چون خواستم باز گردم، گفت: دوست دارم که امشب، افطار را پیش ما بکنی. من هم دعوت او را پذیرفتم، و اتفاقاً به هنگام مغرب، وارد خانه‌اش شدم. و وقتی که وارد شدم، سلام کردم، و در اتاقی که برای مهمانان آماده شده بود، نشستم. آن جناب عالی، به من سلام کرد، و چند دقیقه مرا ترک گفت، پس باز گشت در حالی که در دستش بشقابی بود که در آن خرمایی آمیخته با گردو، قرار داشت. آن جناب، دانه‌ای را برداشته و آن را در دهانش قرار داد و دومی را به دستش گرفت و آنرا به من تعارف کرد و گفت: بفرما ... من هم آن را گرفتم، و آن را در روی میز، در مقابلم، باقی گذاشتم. گفت: افطار کن! چرا افطار نمی‌کنی؟! گفتم: الله تعالی فرموده‌است:

﴿ ثُمَّ أَتَمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ ﴾

(البقره: ۱۸۷)

«سپس روزه را تا شب هنگام کامل کنید.»

پس آیا به این وقت، شب گفته می‌شود؟! جواب داد: خیر. گفتم: پس چگونه افطار کنیم؟! پس گفتم: نگاه کن استاد به این سرخی درخشان که ظاهر است. و ما شیعه امامیه در این وقت افطار نمی‌کنیم بلکه در ریزه‌کاری‌ها هم دقت می‌کنیم، و منتظر می‌مانیم تا این سرخی پنهان شود؛ چرا که وجود آن بر عدم پنهان شدن قرص خورشید دلالت دارد. پس اگر این سرخی از بین رفت، افطار کردن برای ما درست است. و ما به حال برادران سنی خود، تأسف می‌خوریم ... ایشان جواب داد و گفت: اما من از هم‌اکنون با شما هستم ... الی آخر».

من می‌گویم: وقت نماز مغرب و افطار روزه‌دار، همان وقتی است که خورشید غروب می‌کند، و احادیث صحیحی از طرق اهل سنت وارد شده که این فایده را می‌دهند. لذا آنچه را که میزبان رضوی انجام داده، کاملاً صحیح بوده‌است. اما او در مقابل آن شیعی مقاومت و پایداری نکرده، و این اگر نقل رضوی صحیح باشد، به علت نادانی و جهل وی بوده‌است. روایت‌هایی از شیعه نقل شده که صحت افطار کردن اهل سنت را تأیید می‌کند، و نماز مغرب را در نزد آن‌ها نزدیک می‌سازد. در حقیقت شیخ آن‌ها محمد

علی بن بابویه قمی ملقب به صدوق در کتاب معتمدش در نزد شیعه (فقیه من لایحضره فقیه) ج ۱، ص ۱۴۲، دار الکتب الاسلامیه طهران، از صادق روایت کرده است: «اگر خورشید غروب کرد، افطار کردن حلال شده، و نماز خواندن واجب می‌گردد.» و این روایت را شیخ آن‌ها «حر عاملی» در (وسائل الشیعه ج ۷، ص ۹۰، دارالإحیاء التراث عربی بیروت، ذکر کرده است. و حر عاملی در «وسائل الشیعه» ج ۷، ص ۸۷ از زراره روایت کرده که او گفته است: ابو جعفر گفته: وقت مغرب وقتی است که قرص خورشید پنهان شود.»

و از ابو اسامه شحام روایت است که: مردی به ابو عبدالله گفت: آیا نماز مغرب را تا وقتی که ستاره‌ها در می‌آیند، به تأخیر اندازم؟! گفت: آیا تو خطابی^۱ هستی؟ جبرئیل علیه السلام نماز مغرب را در وقتی که قرص خورشید غروب کرد، برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورد. این روایت را شیخ شیعی مهاجر عاملی حبیب آل ابراهیم در کتابش (الحقائق فی الجوامع والفوارق) ج ۲، ص ۳۸۳، طبع ۱، مؤسسه نشر اسلامی بیروت ۱۴۰۷ هـ استخراج کرده است. بنابر این نکته اساسی پنهان شدن خورشید است و این درست همان کاری است که میزبان رضوی انجام داده است؛ میزبانی که -اگر ادعای این رافضی راست باشد که حتماً راست نیست- به محتویات کتاب‌های اهل سنت و شیعه اصلاً آگاهی نداشته است. و صدوق در کتاب (فقیه من لا یحضره الفقیه) ج ۱، ص ۱۴۲ از ابو عبدالله روایت کرده که: رسول الله صلی الله علیه و آله نماز مغرب را به جای می‌آورد، و همراه او طایفه‌ای از انصار که به آن‌ها بنوسلمه می‌گفتند، و منازل آن‌ها نیم میل با مسجد فاصله داشت نماز می‌خواندند. پس به منازل خود باز می‌گشتند در حالی که هنوز جایگاه تیره‌های خود را مشاهده می‌کردند.

۱- پیروان ابی الخطاب اسدی که معتقدند می‌شود درباره‌ی دشمنان خود سوگند دروغ خورد. مترجم به نقل از فرهنگ المنجد ج ۱، ص ۴۰۰.

پس نگاه کن که چگونه ایشان از نماز فارغ شده، و بنوسلمه به منازل خود رفته، در حالی که جایگاه تیرهای خود را می‌دیده‌اند.

و صدوق در همان جا از زید شحام روایت کرده که: یک بار از کوه ابی قیس بالا رفتم در حالی که مردم نماز مغرب را بجا می‌آوردند. آنگاه خورشید را دیدم که پنهان نشده بود. و بلکه در پشت آن کوه، خود را از دید مردم پوشانده بود. به ابو عبدالله رسیدم و آن را برای او تعریف کردم. به من گفت: و چرا این کار را کردی؟! کار بدی کردی! نماز مغرب را تنها وقتی بجای می‌آوری که خورشید را نبینی حال چه پشت کوه قایم شود یا بکلی غروب کند مادامی که ابری یا تاریکی‌ای آن را فرو نپوشاند و از آن سایه‌بان نگیرد. پس طلوع و غروب خورشید بر تو کافی است و لازم نیست که مردم در پی جستجوی آن بر آیند.

و مهاجر عاملی در (الحقائق فی الجوامع والفوارق) ج ۲، ص ۳۷۳ از فضل بن شاذان از رضا نقل کرده که: بدین دلیل نماز در این اوقات قرار داده شده و جلو یا عقب نیفتاده که این اوقات مشهور و معلوم هستند و همه اهل زمین را تحت پوشش خود قرار می‌دهند، و عالم و جاهل آن‌ها را می‌شناسد که چهار وقت هستند. غروب کردن خورشید، معروف و شناخته شده است و به آن هنگام نماز مغرب واجب می‌شود.

و آیا اهل سنت کاری غیر از این را انجام می‌دهند؟!

و آیا میزبان رضوی کاری غیر از این را انجام داده است؟!

بروجردی در جامع احادیث شیعه (۱۶۵/۹) از قول نویسنده‌ی کتاب (الدعائم) گفته است: تا جائی که ما از راویان اهل بیت دانسته‌ایم، که اهل بیت اجماعاً بر این اتفاق نظر دارند که سر رسیدن شبی که افطار کردن را برای روزه‌دار حلال می‌سازد، همان پنهان شدن خورشید در افق مغرب است بدون هیچ مانع و حجابی که آن را بپوشاند مانند کوه یا دیوار ... پس اگر قرص خورشید در افق پنهان شد، در حقیقت شب در رسیده و افطار کرن حلال شده است.

پس نگاه کن که چگونه موسی کاظم علیه السلام همانگونه که اهل سنت افطار می‌کند، او هم افطار می‌کند، و همچون جناب رضوی منتظر نشده، - رضویی که خوب می‌داند چگونه با تدلیس و پیچاندن موضوع این بیچاره‌ها را فریب دهد- بلکه با اذان اهل سنت افطار کرده‌است.

مبحث سوم:

در نزد شیعه هیچ اسناد یا روایتی نیست مگر آنکه چیزی را مخالف آن روایت کرده‌اند

در حقیقت مرتضی عسکری در صدد برآمد تا از طریق تقیه‌ای که مذهبش او را تا قیام قائمشان به تمسک زدن به آن امر کرده‌است، دست‌اندرکاران مسلمانان مدینه منوره و در رأس آن‌ها شیخ عبدالعزیزبن باز را فریب دهد. اما چون تقیه او با شکست مواجه شد، آقای عسکری به طعنه زدن و شبهه‌افکنی بازگشت و در عین حال ضد و نقیض‌های مذهب خود را به مذهب اهل سنت چسباند. در اینجا هم به او و هم به همه شیعیان یادآور می‌شویم که همه طعنه‌ها و انتقادهایی که عسکری گرفته است تماماً بر مذهب شیعه و علمای آن قابل انطباق است. آری، روایتی در نزد شیعه از ائمه‌ی معصوم آن‌ها یافت نمی‌شود و مگر آنکه در آنجا روایتی متناقض با آن وجود دارد، و هیچ خبری یافت نمی‌شود مگر اینکه در مقابل آن خبری متضاد قرار دارد. و در حقیقت شیخ طایفه آن‌ها ابو جعفر محمدبن حسن طوسی در مقدمه‌ی کتابش (تهذیب الاحکام) - که یکی از کتب چهار گانه‌ی شیعیان است - به این مسأله تصریح کرده، و گفته است: سپاس و ستایش خدایی را که دوستدار حق و مستحق آن است و درود و سلام او بر بهترین خلقش، حضرت محمد ﷺ باد. یکی از دوستانم که خدا او را نیکوکار گرداند - از کسانی که حق او را بر ما واجب ساخته - مرا به یاد احادیث و سخنان اصحابمان انداخت (الله تعالی آن‌ها را تأیید نماید و گذشتگان آن‌ها را مورد رحمت خود قرار دهد) و اختلافات و منافات و تناقضات میان آن‌ها را به من یادآور شد تا جایی که توافقی بر سر خبری حاصل نمی‌آید مگر اینکه در مقابل آن خبری متضاد وجود دارد، و حدیثی پذیرفته

نمی‌شود مگر آنکه در مقابل آن متناقضی وجود دارد. این امر باعث شده که مخالفان ما بیشترین اعتراض و طعنه را نسبت به مذهب ما بگیرند و بزنند.»

و سیدعلی دلداری لکهنوی شیعی دوازده‌امامی، در کتاب (اساس الاصول ص ۵۱، لکهنو هند) می‌گوید: «احادیث و سخنان مأثور ائمه، جداً خیلی با هم متفاوت می‌باشند. در مقابل هر حدیث و خبری، حدیث و خبر متضاد دیگری وجود دارد. و این موجب شده که منتقدان و ناقضین از اعتقاد حسی ... رجوع کنند.»

و عالم و محقق و فرزانه و نکته‌سنج شیعی و شیخ آن‌ها حسین بن شهاب الدین کرکی در کتابش (هدایة الأبرار إلى طریق الأئمة الأطهار) ص ۱۶۴، طبع اول سال ۱۳۹۶ هـ می‌گوید: «پس آن هدفی است که در اول کتاب تهذیب آن را ذکر کرده یعنی جهت تناقض‌زدایی میان روایات و اخبار ما، چون به او خبر رسیده که بعضی از شیعه‌ها، بخاطر این مسأله، از مذهب شیعه برگشته‌اند.»

بنابراین تعارض و تناقض و تضاد ارمغان روایت‌های آنان بود. و بلکه دروغ‌گویی در فرهنگ‌های حدیثی معتبر آن‌ها انتشار یافته است. چنانکه یکی از علمای آن‌ها که همان سید هاشم معروف حسینی است که در کتابش (الموضوعات فی الآثار والأخبار، ص ۱۶۵-۲۵۲، طبع اول، ۱۹۷۳، گفته است:

- چنانکه (روایت) قصاص گرفتن شیعه وضع شده، در عین حال دشمنان ائمه بسیاری از روایت‌های از این دست را برای ائمه‌ی هدایت‌گر و برای بعضی از صالحان و متقیان ساخته و باخته‌اند. «و نیز گفته است: و بعد از بررسی احادیث منتشره در فرهنگ‌های حدیث مانند کافی و وافى و غیر آن‌ها، دریافته‌ایم که تندروان و کینه‌توزان ائمه‌ی هدایت‌گر، هیچ‌دری را باقی نگذاشته، مگر که از آن وارد شده، احادیث ائمه را فساد کرده و شهره و آوازه‌ی آن‌ها را زیر سؤال برده‌اند.»

مبحث چهارم:

اتهام زدن به الازهر به جعل کردن بعضی از کتاب‌های اساسی و مهم

کتابی از محمد ابراهیم موحد قزوینی شیعی تحت عنوان (امام علی خلیفه رسول خدا) بدستم افتاد که دارالثقلین بیروت برای سومین بار، آن را طبع کرده بود. در صفحه ۶۷-۶۸ آن آمده است:

«خبرها، حاکی از آن دارند که دانشگاه الازهر قاهره، با حمایت یک دولت عربی، یک کمیته مخفیانه، به منظور بازنگری مجدد در همه کتاب‌ها و منابع معتمد اهل سنت و در آغاز آن‌ها صحیح بخاری، تشکیل داده است. و هدف از این کار این است که بعضی از احادیث روایت شده در زمینه‌ی فضائل اهل بیت که شیعه می‌توانند به آن‌ها، برای حقانیت مذهب خود استدلال کنند، را به دلخواه خود حذف و یا تحریف نمایند.

خلاصه روند کار این کمیته بر اساس پنهان‌کاری و کتمان سازی شکل گرفته و تا بحال بعضی از منابع را جدیداً به چاپ رسانده‌اند که احادیثی را از آن‌ها حذف کرده‌اند، یا بعضی از جملات و کلمات حساس خود را تحریف و دستکاری کرده‌اند مانند تحریف کلمه «خلیفتی» به «خلیلی» و نظایر آن ...

می‌گویم: کتاب‌های اهل سنت در قدیم و جدید در میان دستان همگان اعم از شیعه و سنی، دست به دست گردیده است. و بزرگترین دلیل بر این، نقل کردن علمای متقدمین شیعه از آن‌ها، و مراجعه کردن بدانهاست. به همین خاطر، الحمدلله از تحریف و دست‌کاری در امان مانده‌اند. آن هم درست برعکس کتاب‌های مادر شیعه، چه، آن‌ها تا همین اواخر فقط در میان خواص شیعه متداول بوده و دیگران از آن‌ها بی‌اطلاع بوده‌اند. و این یاوه‌گو، نتوانسته که دلیلی بر صحت مدعای خود بیاورد. و نیز وقتی که از صحیح بخاری سخن به میان آورده، باز هم نتوانسته جاهای تحریف شده آن

را ثابت کند. این آقای قزوینی آنقدر باهوش و زرنگ و حيله‌باز بوده که می‌دانسته اگر برای مدعای خود مثال‌هایی بیاورد، الله تعالی او را رسوا خواهد ساخت و از او پرده دری خواهد کرد.

اما این آقا اندیشه نبرد با دشمن و تهمت‌زنی به آنها - طبق حدیث روایت شده در نزد آنها که قبلاً ذکر شد - را اجرا نموده‌است.

و چون خیلی بی‌شرم و گستاخ و مغرض است می‌بینیم که در صفحه‌ی (۲۱۲) کتابش روایت مغرضانه‌ای را ذکر کرده که درباره‌ی عمر فاروق بدگویی و افترا می‌کند، و آن روایت عبارت است از: «قیس بن سعد از جا پرید و شمشیرش را برداشت و ریش عمر را گرفت و در صورتش فریاد زد: بخدا ای پسر صهاک حبشی...» سپس در پاورقی توضیح داده، می‌گوید: «صهاک مادر بزرگ عمر بود، که عمر بخاطر او سرزنش می‌شده، چرا که آن زن، از اهل فساد بوده‌است.»

و این قزوینی که نسبت به بهترین‌های امت اسلامی یاوه‌گویی و بدگویی می‌کند، می‌بینیم که در صفحه‌ی ۹۳-۹۴، می‌گوید: و این کلمات «اشهد ان علیاً ولی الله»^۱ به شعاری برای مسلمانان شیعه پیرو اهل بیت تبدیل شده‌است. آنها در اذان و اقامه و سایر عرصه‌های دینی بعنوان اطاعت کردن از الله و پیامبرش به آنها چنگ می‌زنند. و به خاطر آن، در معرض حملات انتقادی و توییحی تند می‌قرار گرفته‌اند. اما در مقابل آنها مقاومت کرده، و به آنها جواب داده‌اند. و ایمان و تمسکشان به این شعار الهی افزوده شده‌است؛ چرا که دانسته‌اند که این شعار حق است و بعد از حق، جز گمراهی نیست. و بر هر مسلمان پایبند فرامین الله و رسولش لازم است که به این شعار تمسک کند، و در اذان و غیر آن آن را بیاورد.

و باید از این بر حذر باشد که آن را ترک نماید. چرا که در آن صورت از جمله

۱- شهادت و گواهی می‌دهم که علی ولی الله است.

کسانی خواهد شد که رسول ﷺ درباره آنها گفته است: «شما بعد از من به پشت سرهای خود بر می گردید.»

این قزوینی از قلم انداخته که این شعار، یعنی شعار اشهد ان علیا ولی الله برگرفته از شعار مفوضه (واگذارکنندگان) است و آنها بر زبان علمای متقدم شیعه مورد لعنت قرار گرفته‌اند. مثلاً این رئیس محدثان در نزد شیعه است یعنی ابو جعفر محمدبن علی بن حسین بن بابویه قمی ملقب به صدوق که در کتابش (من لا یحضر الفقیه) - که یکی از کتاب‌های صحیح چهارگانه‌ی آنهاست - در جزء اول آن صفحه ۱۸۸، چاپ پنجم نشر دارالکتاب اسلامی تهران (و طبع دارالاضواء - بیروت - ج ۱، ص ۲۹۰)، باب اذان و اقامه و ثواب مؤذنان، می‌گوید: این همان اذان صحیح است که در آن افزوده نمی‌گردد، و از آن کم نمی‌شود. و مفوضه - خدا لعنتشان کند - روایت‌هایی را وضع کرده، و در اذان «محمد و آل محمد خیر البریه» را دوبار، اضافه کرده‌اند، و در بعضی از روایت‌های خود بعد از «أشهد أن محمداً رسول الله»، «أشهد أن علیاً ولی الله» را دوبار اضافه کرده‌اند. و برخی از آنان بجای آن، روایت کرده «أشهد أن علیاً امیر المؤمنین» حقا (دوبار) و شکی در این نیست که حضرت علی ولی خدا و واقعاً امیر المؤمنین است و محمد و آل محمد بهترین مخلوقات هستند اما این در اصل اذان نیست و بلکه این را برای آن ذکر کرده‌اند تا آن متقلبان و متهمان به تفویض، خود را از ما معرفی کنند.

می‌گویم: مفوضه کسانی هستند که این زیادت را وارد ساختند آنها طبق تعریف نویسندۀ حاشیۀ کتاب فوق (شیخ علی آخوندی) فرقه‌ی گمراهی هستند که گفته‌اند الله تعالی محمد ﷺ را خلق کرد و خلق دنیا را به او واگذار کرد پس او هم خالق است. و گفته شده بلکه خلق را به علی واگذار کرد.

و متأسفانه شیعه تا به امروز (أشهد أن علیاً ولی الله) را همچنان در اذانشان اضافه کرده و گفته‌اند، در حالی که علمای آنها اعتراف کرده‌اند که آن، جزو اذان نیست. چنانکه در

کتاب‌های فقهی آن‌ها موجود است. و بر این اساس آن‌ها فرقی با آن مفوضه‌هایی ندارند که مورد لعنت صدوق قرار گرفته‌اند. و بدین ترتیب زبان حال الازهر چنین می‌شود:

إِذَا أَتَيْتَكَ مَذْمُومًا مِنْ نَاقِصٍ فَهِيَ الشَّهَادَةُ لِي بِأَنِّي كَامِلٌ

«اگر مذمت و نکوهش در ارتباط با من را از انسان ناقص (رذیل و بدی) شنیدی، پس

آن خود، گواهی‌ای است برای من به اینکه من کامل هستم.»

مبحث پنجم:

کسروی کیست و شیعیان چرا او را کشتند؟!

او احمد میرقاسم‌بن میر احمد کسروی است. در تبریز پایتخت آذربایجان یکی از استان‌ها (ولایت‌های) ایران - به دنیا آمد. و در ایران آموزش و تعلیم دید، و بعنوان استاد در دانشگاه تهران فعالیت کرد و چندین منصب قضایی را بر عهده گرفت، و بارها ریاست تعدادی از دادگاه‌ها را در شهرهای ایران عهده‌دار شد تا جایی که در تهران به یکی از چهار بازرس بزرگ وزارت دادگستری (عدلیه) تبدیل شد. سپس پست دادستان (سارنوال) عمومی را در تهران بر عهده گرفت. و او بعنوان نویسنده نشریه پرچم ایران مشغول به کار بود. و لغت عربی و ترکی و انگلیسی و ارمنی و فارسی و فارسی قدیمی پهلوی را خیلی خوب می‌دانست. وی دارای کتاب‌های زیاد، و مقالات منتشر شده در روزنامه‌ها و نشریات ایرانی است و مقالات قوی‌اش که با آن‌ها اصول مذهب شیعه را مورد حمله قرار می‌داد، نظر بعضی از روشنفکران و جمعیات کارگر در شهرها را بسوی او جذب کرده بود. و گروه‌های از مردم از هر ملت و محله‌ای بخصوص جوانان فارغ التحصیل مدارس، به او رو کردند. و هزاران نفر از آنان او را احاطه کردند، و به یاری او و انتظار و پخش آراء و کتاب‌های او همت گماردند.

و آراء و نظریات وی به یکی از کشورهای عربی هم که همان کویت است، رسیده‌است و بعضی از کویتی‌ها از کسروی خواستند که کتاب‌هایی را به زبان عربی تألیف کند تا از آن‌ها استفاده کنند. او هم (کتاب التشیع والشیعه) را برای آن‌ها نوشت. و در آن بطلان مذهب شیعی و اینکه اختلاف شیعه با مسلمانان تنها بر اساس لجاجت و تعصب است، را واضح ساخت. و همین که کتابش تمام شد، از طرف گروهی از شیعه‌های ایرانی، مورد شلیک گلوله قرار گرفت و وارد بیمارستان شد، و روی او یک

عملیات جراحی انجام گرفت، و نهایتاً جان سالم بدر برد و شفا یافت. پس دشمنان شیعه‌اش شروع کردند به تهمت‌زدن به او که مخالف اسلام است. و شکایتی را بر علیه وی به وزارت دادگستری تقدیم کردند. و خواستند که درباره او تحقیق شود. و در آخرین جلسه بازپرسی و تحقیق در پایان سال ۱۳۲۴ هـ بار دیگر با گلوله مورد اصابت قرار گرفت و با خنجری زخمی شد، که به دنبال آن فوت کرد در حالی که ۲۹ زخم بر بدنش بود.

و کسی که کسروی را کشت و آن جنایت را اجرا کرد، همان شیعی متعصب، رئیس فدائیان اسلام به نام نواب صفوی بود. و روزنامه‌نگار مصری جناب موسی صبری در گفتگویی که با قاتل فوق انجام داده، و نشریه خبرهای کویتی در تاریخ ۱۶/۶/۱۹۹۶، آن را منتشر ساخت، آن را برای ما کشف نموده‌است.

و این شما و این عبارت آن: نواب صفوی رئیس فدائیان اسلام می‌گوید: کسروی، در مطالبی که می‌نوشت به اسلام و مسلمانان توهین و بی‌احترامی می‌کرد، لذا خواستم با دست خودم خون او را شرعاً و دیناً و تعصباً بریزم. روزی در یک راه عمومی با او روبه‌رو شدم. و همراه من برادری بود و همراه او چهارده نفر دستیار بود که ملقب به جماعت جنگی بودند. و به همراه من تفنگچه‌ی کوچکی بود و من بر او شلیک کردم، اما گلوله اثر کاملی نکرده بود و جنگ میان ما در خیابان به مدت سه ساعت ادامه یافت. اما او نمرد. و من خواستم خیالم از کشتنش آسوده شود، و خودم کار او را تمام سازم تا در راه الله بدست حکومت کشته شوم. لذا، بعد از طپانچه، آنچه را که بدستم افتاد، با آن او را زدم. و جماعتش فرار کردند و کسروی میان ما باقی ماند در حالی که مردم جمع شده بودند. و بعد از آنکه گمان بردم که او مرده، یا بزودی خواهد مرد، در کنار جسدش ایستادم و در میان مردم سخنرانی کردم. آنگاه در زندان تهران، زندانی شدیم. و ماجرا در روزنامه‌ها منتشر شد. و من در زندان از الله می‌خواستم که با ضربه‌ای که من به او زده‌ام، او را بمیراند، و به پاس این کار، شهادت را نصیب ما سازد. و کسروی مدتی را در

بیمارستان بعنوان یک بیمار در حال مرگ بسر برد، اما نمرود. و من تدبیر و حکمت خدا را در این باره نفهمیدم. سپس از زندان آزاد شدم، و جماعتی را آماده برای ریختن خون آنها در راه اسلام تشکیل دادم. و این مسئله را علنی کردم. لذا، روزنامه‌ها و نشریاتی که از تبلیغات گمراه‌کننده کسروی حمایت می‌کردند، کشف شدند و دیگر از نیت بد و شوم خود چیزی ننوشتند. و جماعت‌های اندک وابسته به آنها هم سکوت اختیار کردند. و بعد از سه ماه کسروی از بیمارستان مرخص شد. و یک روز با او در مرکز دادگاه نظامی که ما را جهت محاکمه دعوت کرده بودند روبه‌رو شدم. دیدم که سلاحی در دست ندارم تا او را بکشم و آنجا یک سرباز بود که در دستش تفنگی داشت. خواستم که آن تفنگ را از دستش بگیرم تا کسروی را در دادگاه بکشم. و بالآخره آن تفنگ را گرفتم اما کسی را روبه‌روی خود ندیدم. در حقیقت آن سرباز و قاضی‌ها و کسروی ترسیده بودند و همه حاضران دادگاه به اینجا و آنجا رفتند و جلسه دادگاهی ما تعطیل شد و از دادگاه خارج شدم و بعد از آن ماجرا، به درخواست قاضی‌ها، جواب ندادم.

و دیگر به دادگاه باز نگشتم. و طی نامه‌ای به قاضی‌ها اعلام کردم: دعوت شما در دادگاهیتان رسمی و قانونی نیست، چرا که شما از دین الله و اسلام در غم و اندوه هستید و حکومت شما غاصب است. و نظر من این بود که کسروی باید محاکمه شود، نه ما، چرا که او به دین اعتدا و تجاوز کرده، و به همین خاطر امضای هزاران نفر را جمع کردم بر این مبنی که بر حکومت لازم است که کسروی را به دادگستری بیاورد و در یک دادگاه شرعی، او را بخاطر کفرش به دین الله، محاکمه کند. و حکومت به خواسته من تن در داد و موعده محاکمه را معین کرد، و عزم جزم کرده بودم که در آن روز او را بکشم، البته این تنها سزای او نخواهد بود. به همین خاطر ۹ نفر از یاران من که عهده‌دار کشتن او شده بودند، به دادگاه رفتند و او را کشتند و نگهبان و تابع او حداد را کشتند و وضعیت دادگاه بهم ریخت و سربازان و قاضیان هر یک بجایی رفتند و مردم هم پراکنده شدند. در حالی

که سه هزار نفر بودند که برای رؤیت محاکمه آمده بودند، و نماینده ما بدون هیچ مزاحمتی باز گشتند.

من می‌گویم: این چیزی است که نواب صفوی قاتل آن را گفته است. و ما به سراغ یکی از مراجع بزرگ شیعه می‌رویم و او مرجع بزرگ آنان آیت الله العظمی مولی میرزا حسن احقاقی است که در کتاب فارسیش (نامه شیعیان) که توسط حسن نجفی تحت عنوان (الایمان) به عربی ترجمه شده است، می‌گوید: و فعلاً که کسروی کشته شده، اما هنوز بعضی‌ها که طمع ریاست دارند و با او ارتباط داشته‌اند، زنده‌اند، و رزق می‌خورند. و اینکه شریکان وی از مذاهب مختلف دیگر در آن اعتراضات، از محتوای کتاب نامه شیعیان آگاه خواهند شد.

و احقاقی می‌گوید: همین که کسروی به سزای اقوال و افعال بد خواهانه‌ی خود رسید و بساطش بر چیده شد، تعدادی (از دوستان) خیال کردند که هدف ذلت‌آور وی رو به زوال نهاده است.

چه، گمان بردند که اگر برای بار دیگری هم نامش و کتاب‌هایش هویدا شود، تأثیری نخواهند داشت. اما مسئله برعکس است. در واقع رد کردن اقوالش و روشن کردن مکر و حقه‌اش در همه شرایط بر همه افراد واجب است! چه او بوده که بذره‌ای ثقلب و رنگ عوض کردن را در میان فرزندان مظلوم شیعه پخش کرده، و بخشی از اعتقادات زهرآگین وی در اعماق مردم ساده دل ریشه دوانده است. چه هنوز هم برخی از جاهلان و سطحی‌نگران معتقدند که اعتراضات و مخالفات کسروی قابل رد کردن نیستند.

می‌گویم: الله اکبر ... چگونه افرادی که معتقدند که اعتراضات کسروی بلا جواب است، او را بر حق دانسته‌اند. طبق اعتراف احقاقی و فرزندش که در کتاب فوق سؤالاتی را از او می‌پرسد، اینان از طبقه روشنفکر و دانشجویان هستند.

احقافی در جواب فرزندش گفته است: مجبور شدم که این کتاب را در قالب گفتگویی بین من و فرزندم - نور چشم - حاج میرزا عبدالرسول احقافی، به رشته‌ی تحریر در آورده‌ام.

می‌گوییم: هر دوی این‌ها اعتراف کرده‌اند که پیروان جدید کسروی از طبقه فرهنگی و دانشجویی می‌باشند. پسر به پدرش می‌گوید: من در تعجبم از اینکه چگونه این مجموعه از دانشجویان روشنفکر به آن باطلی که صفت «علنی» به خود گرفته، متوجه نشده، و با کسروی ارتباط پیدا کرده، اکاذیب وی را باور کرده‌اند.

پدرش در جوابش می‌گوید: نه تنها نباید تعجب کنی بلکه باید انتظار بیشتری را از این داشته باشی! چه بیشتر جوانانی که به دنبال کسروی افتاده‌اند، به رغم اینکه در شمار دانشجویان مملکت هستند، در عین حال چیزی حالی نشده‌اند (و آموزش ندیده‌اند) این گفته‌ی احقافی را نگاه کنید: «به رغم اینکه در شمار دانشجویان هستند» با توجه به اینکه احمد کسروی - که الله او را رحمت کند - اصالتاً شیعه است، و آن فرزند سخنش را خطاب به پدرش گفته، به این اعتراف می‌کند که تعدادی از جوانان آن‌ها، اقوال مرحوم کسروی را پذیرفته و آن‌ها را بعنوان یک امر مسلم اعتبار کرده‌اند. او می‌گوید: «کسروی می‌گوید شیعه مشرک هستند، مردگان را عبادت می‌کنند، و گنبدها و مزارها را مقدس می‌دارند. و آن کسانی که به زیارت مرقد‌های مقدس می‌روند صرفاً به عبادت ائمه‌ی خود می‌روند. و در نتیجه گروهی از جوانان این عصر، تا حدی این اصل را پذیرفته و آن را به عنوان امری مسلم اعتبار کرده‌اند، خواهشمندم که پاسخ دهید؟»

گفتم: و ما از حقی که شیعه، کسروی را بخاطر آن کشتند، دفاع می‌کنیم. و می‌گوئیم گنبدها و مراسمی که شیعه بر پا می‌کنند، با هدایت پیامبر ﷺ (صددرصد) مخالف است. در حقیقت پیامبر ﷺ از بناسازی بر روی قبرها، نهی کرده‌است. اما شیعه نهی او را به پشت دیوار کوبیده‌اند. به رغم آنکه این روایت از طرق خود آن‌ها ثابت شده‌است. پس این حر عاملی شیعی دوازده امامی است که در «وسائل الشیعه» ج ۲، ص ۸۶۹ / ج ۳ ص ۴۵۴، از

ابو عبدالله روایت می‌کند که: «پیامبر ﷺ نهی کرده از اینکه بر روی قبرش نماز گذارده شود یا بر روی آن نشسته شود، یا بر آن بناسازی می‌شود.»

حر عاملی در (وسائلش ج ۲ ص ۸۶۹) از علی بن جعفر روایت کرده که گفت: از ابوحسن موسی درباره‌ی بناسازی بر روی قبر و نشستن بر روی آن سؤال کردم که آیا درست است یا نه؟ آنگاه گفت: بناسازی بر روی قبر، و نشستن بر روی آن، و گچ‌کاری کردن آن، و گل اندود کردن آن، جایز و مناسب نیست.

و حر در «وسائل» ج ۲، ص ۸۷۰ از ابو عبدالله روایت کرده‌است که: بر قبرها بنا نسازید، و سقف‌های خانه‌هایتان را نقاشی نکنید؛ چرا که رسول ﷺ از این کار اکراه داشته‌است.

«حسین نوری طبرسی در مستدرک الوسائل ج ۱، ص ۱۲۷، از پیامبر ﷺ روایت کرده‌است که او نهی کرده از اینکه قبر کچ‌کاری شود، یا بر آن بناسازی شود یا بر روی آن نشسته بود.»

و جعفر صادق ساختن بر قبرها را از جمله خوردن مال حرام بر شمرده‌است. و در روایتی از او که حسین نوری طبرسی در مستدرک الوسائل (۱/۱۲۷) آن را ذکر کرده‌است، از عبدالله بن طلحه از صادق روایت است که او گفته: هفت چیز از جمله خوردن مال حرام است: رشوه دادن در حکم، و مهریه زن بد کاره، و پاداش کاهن و فالگو، و قیمت سگ، و کسانی که بر روی قبرها بناسازی می‌کنند (و آنها را به شکل گنبد در می‌آورند). و پیامبر ﷺ قبرهایی را که بر آنها (گنبد یا مزار) ساخته شده بودند، خراب می‌ساخت. و در روایتی در نزد حر عاملی در «وسائل الشیعة» ج ۲، ص ۸۷۰ از ابو عبدالله نقل است که امیر المؤمنین گفت: پیامبر ﷺ مرا فرستاد تا قبرها را نابود سازم، (یعنی آنها را با خاک یکسان کنم) و تصاویر (مجسمه‌ها) را در هم بشکنم.

و در روایتی در «وسائل الشیعة» ج ۲، ص ۸۶۹، از ابی عبدالله روایت است که امیر المؤمنین گفت: پیامبر ﷺ مرا به مدینه فرستاد و گفت: هیچ مجسمه‌ای را باقی نگذار مگر

آنکه آن را نابود ساخته باشی، و هیچ قبری را باقی نگذار، مگر آن که آن را با خاک یکسان سازی!

گفتم: این چیزی است که مرحوم کسروی با اقتدا به پیامبر ﷺ و آل و اهل بیتش ﷺ در سخت‌گیری در نهی از ساختن بر روی قبرها، از آن نهی کرده‌است. و طبیعی است که بعضی از جوانان شیعه تحصیل کرده و علم‌جو، این اندیشه را تلقی به قبول کنند بویژه آنکه این روایت‌ها را خود شیعیان نقل کرده‌اند؛ چرا که بناسازی بر روی قبرها علتی در فاسد کردن اعتقاد شیعه بوده‌است. تا جایی که (مثلاً) زیارت قبر حسین را برتر و بزرگتر از حج دانسته‌اند!! (حتی کسانی که شرائط زیارت آن را مراعات نکرده‌اند مشمول این قاعده هستند).

چنانکه یکی از نزدیکان خمینی، آیت الله عبدالحسین دستغیب در کتابش (انقلاب حسینی ص ۱۵، طبع دار التعارف بیروت) این مسأله را تأیید کرده و گفته است: «رب العالمین به عنوان لطف به بندگانش، زیارت قبر حسین را بجای حج بیت الله حرام، قرار داده‌است، تا کسی که موفق به حج نشده، بدان تمسک جوید. بلکه ثواب آن برای بعضی از مؤمنان - و آن‌ها کسانی هستند که شرائط زیارت را مراعات می‌کنند - بیشتر از ثواب حج است، چنانکه این صراحتاً در بسیاری از روایت‌های وارد شده در این معنی، آمده‌است.

و از او قبیح‌تر و با وقاحت‌تر آیت الله معروف آنان محمد حسین کاشف الغطاء است که در کتابش (زمین و خاک حسینی ص ۲۶، ط ۱۴۰۲، مؤسسه‌ی اهل بیت) این بیت شعری را تکرار کرده‌است:

وَمِنْ حَدِيثِ كَرِبَلَا وَالْكَعْبَةِ لَكِرِبَلَا بَانَ عَلَوِ الرَّبَةِ

«از سخن درباره کربلا و کعبه به این نتیجه می‌رسیم که به یقین کربلا به لحاظ مرتبه و درجه از کعبه سرآمدتر است.»^۱

باری، این است نتیجه حتمی مخالفت کردن با سنت پیامبر ﷺ و از جمله این مخالفت این است که شیعه می‌آید و روایتی را به صادق منسوب ساخته که در آن گفته است: «الله تعالی در روز عرفه، قبل از آنکه به اهل عرفات نگاه کند، به زائران قبر حسین نگاه می‌کند.»

این روایت را جناب حر در (وسائل الشیعة ج ۱۰، ص ۳۱۰) وارد ساخته. و آیت الله عبدالحسین دستغیب در (انقلاب حسینی، ص ۱۵)، در حالی که لفظ مال اوست، آن را ذکر نموده است.

و بدین ترتیب، کسروی توانسته که علمای شیعه را شکست دهد، (و پوزۀ آنها را به خاک بمالد) آنها هم با هیچ وسیله‌ای نتوانسته‌اند به او جواب دهند، مگر یک وسیله، که آن هم ترور کردن وی بود. والته که قاتل و طراحان این نقشه شوم، در روزی که نه مال و نه فرزند نفعی نمی‌دهد باید حساب پس بدهند.

۱- از الله تعالی بخاطر ترجمه این شعر واقعاً معذرت می‌خواهم و اگر به دلیل رعایت امانت نمی‌بود، اصلاً از آوردن آن خودداری می‌کردم. (مترجم)

مبحث ششم:

دیدگاه رأی دهندگان شیعی به کاندیدای سنی

دیدگاه انتخاب‌کننده‌ی شیعه در مقابل کاندیدای اهل سنت، این است که به او رأی ندهند. آیت الله العظمی و مرجع آن‌ها جواد تبریزی، در حال جواب دادن در تعلیقات و فتاوی خود که در کتاب (صراط النجاة فی أجوبة الاستفتاءات لخوائی، ج ۳، ص ۴۱۱، مکتبه الفقیه کویت، سال ۱۹۹۷ م)، این حقیقت را برای ما کشف کرده‌است.

از تبریزی پرسیده شد:

«اگر مؤمن به این نتیجه رسید که کاندیدا کردن خودش موجب تزییع رأی هم‌کیشان و دوستان می‌شود، و در عین حال باعث موفقیت کاندیدای غیر هم‌کیش می‌شود، آیا درست است که همراه با کاندیدای شیعه خود را کاندیدا معرفی کند در حالی که می‌داند شیعه‌ها به آن کاندیدای شیعه رأی می‌دهند؟!»

تبریزی جواب داد: (اگر که آن مؤمن دوم، به شیعه نفع می‌رساند) در آن فرض مزبور، جایز نیست که خود را کاندیدا کند. و خدا دانا است.

و از تبریزی پرسیده شده؟

اگر در عرصه انتخاباتی میان آن‌ها مضایقه‌ای پیش می‌آید، بطوری که فقط یکی از آن‌ها می‌بایست در صحنه باقی بماند، در این حالت تکلیف آن و تکلیف باقی شیعیان چیست؟!»

تبریزی جواب داد: بر هر مؤمنی واجب است که منفعت و مصلحت شیعه را مراعات کند، و اذیت و آزار را از آن‌ها دور سازد. و خدای عالم است.

از تبریزی پرسیده شد: اگر اتفاق بیفتد که از هر منطقه‌ای برای مجلس، فقط دو نماینده مطالبه شود، اگر نامزدی هم‌کیش و قوی ملاحظه شد که عادتاً پیروز می‌شود، و

در مرکز دوم دو نامزد در آن رقابت می‌کنند یکی از آنها هم‌کیش و دیگری هم‌کیش نیست. سؤال این است:

۱- آیا بر شیعه واجب است که به آن نامزد هم‌کیش دوم در حالی که به فسق معروف نیست، رأی بدهد؟!

۲- آیا بر افراد شیعه حرام است که کاندیدای سومی را معرفی کنند که از آن نامزد دوم که رقیب آن نامزد مخالف (سنی) است بهتر است، با توجه به اینکه: یکبار یقین داریم به اینکه این کار، کرسی دوم را برای شیعه تنگ می‌سازد، و موجب پیروزی مخالف می‌شود، و بار دیگر فقط گمان می‌بریم که چنین شود.
پس حکم در هر دو حالت چیست؟!

تبریزی جواب داد:

۱- اگر چنین حاصل کنند که او به شیعه خدمت می‌کند، و برخلاف شرع و مذهب اهل بیت رأی و نظریه نمی‌دهد (و قانون تصویب نمی‌کند) بر شیعه واجب است که اگر نامزدی از او قوی‌تر و دلسوزتر نیافتند، به هنگام دوره‌ی انتخاباتی آن شخص را تعیین کنند. و خدا عالم است.

۲- اگر چنین حاصل کردند که شخص ثالث پیروز نخواهند شد، آن نامزد (دومی) را که رقیب آن نامزد مخالف است، اگر واجد شرایط پیش گفته باشد، انتخاب می‌کنند. والله عالم.

۳- از تبریزی پرسیده شد:

آیا برای شیعه صحیح است که بوق تبلیغاتی کاندیدای مخالف (سنی) بشود؟!
تبریزی جواب داد: این درست نیست. و الله عالم.

از تبریزی پرسیده شد:

در یک مرکز انتخاباتی که دو کاندیدای مخالف با یک شیعه حضور دارند، آیا درست است که:

۱- به مخالف رأی دهیم با وجود آن شیعی متدین؟!

۲- به مخالف رأی دهیم با وجود شیعی فاسق؟

۳- به مخالف رأی دهیم با وجود شیعی سکولار؟!

تبریزی جواب داد: انتخاب و گزینش درست نیست مگر آنکه فرد انتخاب شده شیعی باشد که به شیعه خدمت می‌کند، و به قانونی مخالف با مذهب شیعه رأی ندهد. و اگر شخصی دارای این شرایط پیدا شد، بایستی در هنگام دوره‌ی انتخابی، میان او و دیگران، او را انتخاب کرد مگر آنکه کسی یافت شود. که از او تواناتر و دلسوزتر است! والله عالم.

فصل چہارم:
پیامی بہ اخوان المسلمین

مبحث اول:

اخوان المسلمین و تقیه شیعه

کسانی که از ما سنی‌ها نسبت به شیعه‌ها نرمش و مهربانی بخرج می‌دهند، از نظرگاه‌های شیعه آگاه نشده‌اند. در حقیقت یکی از نویسندگان که به نفع شیعه‌ها قلم فرسایی می‌کند، یعنی عزالدین ابراهیم، در کتابش (علمای مسلمان در برابر شیعه و انقلاب اسلامی ایران) ص ۱۴-۱۵، [طبع سپهر تهران، چاپ دوم، سال ۱۴۰۶، از منشورات روابط جهانی وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی ایران] از عمر تلمسانی - در حالی که از دیدگاه مرحوم حسن البنا سخن می‌گوید - نقل کرده که تلمسانی می‌گوید: «یک روز از حدود اختلاف میان اهل سنت و شیعه از او سؤال کردیم. آنگاه او ما را از وارد شدن به این جور از مسائل خطیر که زینده‌ی مسلمانان نیست که خود را به آن‌ها مشغول سازند، نهی کرد. (وی گفت) چنانکه می‌بینی مسلمانان تا این حد با هم به دشمنی برخاسته‌اند و دشمنان اسلام، برای بر افروختن آتش آن، کار می‌کنند. ما به آن بزرگوار گفتیم: ما بخاطر تعصب یا توسعه شکاف اختلاف میان مسلمانان این سؤال را نمی‌پرسیم، بلکه می‌خواهیم آگاه شویم چرا که اختلاف ما بین شیعه و سنی در تألیفاتی چند ذکر شده‌است که قابل شمارش نیستند. و ضمناً ما هم آنقدر وقت اضافی نداریم که بتوانیم به تحقیق و بررسی در آن مراجع بپردازیم.»

از این سخن تلمسانی آشکارا دیدگاه شیخ حسن البنا را درباره این مسأله می‌بینی که آن عبارتست از: عدم غوطه‌ور شدن در مسائل اختلافی میان شیعه و سنی. پس حسن البنا عقیده نداشته که در ارتباط با این مسأله خطیر بحث و کاوش شود، و خود تلمسانی هم صراحتاً اعلام کرده که آنقدر وقت اضافی ندارند تا در پرتو آن بتوانند در این باره تحقیق و کاوش کنند. و در اینجا دو مصیبت جمع شده‌اند: عدم گنجایش وقت؛ و نهی از وارد

شدن به مسائل اختلافی خطیر. در این صورت، تقارب و نزدیکی مرحوم بنا با شیعه، از روی دانش و با تشویق آن علمی نبوده که این مسائل را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد. و این ایجاب می‌کند که ما بگوئیم: آن جماعتی که نرمش بخرج دادند، یا بگوئیم به نزدیکی با شیعه فراخواندند، از معتقدات شیعه آگاه نبوده، بلکه اندیشه و آغازگاه آنان، مبارزه با این آگاهی یا بگوئیم نهی کردن از وجود چنین دانش و آگاهی است. و این نقطه خطیری است که لازم است کسانی که پیگیر (قضیه) هستند، از آن غافل نشوند.

پس آیا دیدگاه آنان به عنوان حجتی تلقی می‌شود که می‌بایست مسلمانان از آن پیروی کنند؟!؟

نه بخدا، دیدگاه و موقف آن‌ها نه تنها حجت نیست بلکه بر هیچ پایه‌ای از علم و دلیل و حجت و برهان قرار ندارد. و صحیح آنست که برعکس موقف و دیدگاه آن‌ها از آنچه که نویسندۀ مذکور نقل کرده که بعنوان حسنه‌ای برایش محسوب می‌شود، موضع اتخاذ شود. و اگر چه ما بر این یقین هستیم که آن نویسندۀ در پی آن حسنه نبوده، چون بر آن شرطی نیست که با قلم زنان آن‌ها (شیعه‌ها) بر سر آن توافق کرده‌است.

در حقیقت حسن البنا رحمته الله مانند سائر اهل سنت نزدیکی مسلمانان به یکدیگر و اختلاف‌زدایی میان آن‌ها برایشان مهم بوده‌است. اما او نسبت به موضع اصلی و حقیقی شیعه نسبت به اهل سنت آگاه نبوده‌است. چه شرایطی و مشاغلی که با آن‌ها مواجه شده، و عدم وقت اضافی - بنا به قول تلمسانی - به او اجازه نداده یا اینکه خود به نفس خویش اجازه نداده که به بحث و بررسی کتب قدیمی شیعه پردازد که مدار مذهب آنان بر سر آن است. و نیز بعضی از کتاب‌های جدید شیعه را از نظر بگذرانند که شیعه آن‌ها را از ساده دلان و دل‌پاکان مخفی نگاه می‌دارند، و آن‌ها را تنها به خود اختصاص می‌دهند و نمی‌گذارند نگاه دشمنانشان به آن‌ها بیفتد.

نگاه این پاک‌دلان فقط به کتاب‌های درخشان و زیبایی افتاده‌است که به شکل همگرایی دم از تقارب و نزدیکی و اتحاد می‌زنند. و این هم مایه گرفته از محکم کاری تقیه یعنی فریب دادن و گول‌زدن اهل سنت است تا به حقیقت آگاه نشوند.

پس بر برادرانی که دیدگاه و موضع شیخ بنا رحمته را حجت خود قرار می‌دهند باید توفیقی کرده و این قاعده را مورد احترام قرار دهند که می‌گوید: «عدم آگاهی نسبت به چیزی، این را نمی‌رساند که آن چیز وجود ندارد.» مرحوم حسن البنا (بنا به گمان اغلب) می‌دانست که منکر ولایت کافر است و تقدیم‌کننده ابوبکر و عمر (بر علی) بدون هیچ اختلافی در میان شیعه، براساس آنچه که مرجع آن‌ها شیخ حسن نجفی در کتابش (جواهر الکلام) نقل کرده، کافر است. این کتاب در ۴۳ جلد تدوین شده، و عالم لبنانی شیعه‌مسلم «محمد جواد مغنیه» (که قبلاً آن را نقل کردیم) آن را معجزه قرن نوزدهم نام نهاده. و مثل او است بحرانی، و شوشتری، و مجلسی و عبدالله شبر، و مفید.

و خمینی در کتاب اربعین ص ۵۱۱ می‌گوید:

بدیهی است که این امر به شیعه اهل بیت اختصاص دارد، و مردمان دیگر از آن محروم می‌باشند، چرا که ایمان جز بواسطه ولایت علی و اوصیای معصوم و طاهرش علیهم السلام حاصل نمی‌شود، بلکه ایمان به الله و رسولش بدون ولایت قبول نمی‌شود، چنانکه در فصل بعدی این مسأله را ذکر خواهیم کرد.

می‌گوییم: آیا بنظر شما اگر حسن البنا رحمته از این سخن اطلاع می‌یافت، در مقابل آن سکوت می‌کرد؟! چه، ایمان حسن البنا و برادران اهل سنتش در نزد شیعه‌ها پذیرفتنی نیست؛ چرا که آن‌ها به ولایت اوصیا و معصومان معتقد نیستند.

خمینی در کتاب اربعین ص ۵۱۲، می‌گوید: آنچه که در ذیل حدیث شریف گذشت، از اینکه ولایت اهل بیت و شناخت آن‌ها، شرطی در قبول اعمال است، از امور مسلم بلکه از ضروریات و اصول مذهب مقدس تشیع محسوب و اعتبار می‌شود. و روایت‌ها در این باره آنقدر زیاد است که این کتاب مختصر توانایی بررسی و جمع‌آوری همه آن‌ها

را ندارد، و حتی بیشتر از حجم تواتر هم هستند. و این کتاب به ذکر بعضی از آن روایت‌ها تبرک می‌جوید.

می‌گوییم: کمی قبل از این آگاه شدی که منظور از ولایت اهل بیت، همان ائمه معصوم هستند. و دانستی که اعتقاد به ائمه آن‌ها شرط قبول ایمان به الله و رسولش و شرط پذیرفتن اعمال است.

و بر این اساس جهاد امام حسن البنا در میزان و نظرگاه خمینی رقم خواهد خورد: (جواب را به کسانی که با شیعه نرمش بخرج می‌دهند واگذار می‌کنیم) چون حسن البنا رحمته الله به ائمه‌ی معصومین معتقد نیست.

مبحث دوم:

شیخ محمد غزالی رحمته و شیعه

در حقیقت شیخ محمد غزالی در یک کاست ضبط شده صوتی، صراحتاً اذعان کرده اگر می‌توانست عده‌ای از اهل سنت را جهت یاری شیعه در جنگشان با عراق ارسال می‌داشت. اما چنانکه در نوار می‌گویید، نمی‌تواند. و ما می‌گوئیم: غزالی جایگاه خود را باید در سخن خمینی بیابد؟

ای شیخ محمد! خدا قلبت را نورانی سازد، آیا به ولایت دوازده امام ایمان می‌آوری تا عملت مورد قبول واقع شده یا حتی نیت قبول واقع گردد؟!
آیا شما از مذهب شیعه که علمای آن بلندگوی آن هستند، و اهل سنت را جمیعاً کافر می‌دانند، آگاه شده‌ای؟!

فرض کن که تو از مجلسی و بحرانی و نجفی و قمی و خمینی و غیر آن‌ها که صراحتاً کفر کسانی را که به ائمه‌ی دوازده‌گانه اعتقاد ندارند، به لحاظ علم، عالم‌تر و غنی‌تر هستی؟!!

جای بسی تأسف که می‌بینیم شیخ محمد غزالی در نشریه طلیعه اسلامی شماره ۲۶، مارس ۸۵، طبق نقلی که عزالدین ابراهیم (که مسئولیت با اوست) در کتابش دیدگاه مسلمانان در برابر شیعه و انقلاب اسلامی ص ۲۲، در پاسخ به اینکه وی چه نقشی در جماعت تقریب داشته است، گفته است: «آری، من از جمله کسانی بوده‌ام که به مسئله تقریب میان مذاهب اسلامی توجه کرده‌ام. و من در دارالتقریب قاهره، عملی پیوسته داشته‌ام. و با شیخ محمد تقی قمی و شیخ محمد جواد مغنیه دوست شده‌ام. و ضمناً دوستان دیگری از علماء و بزرگان شیعه دارم.» چنانکه شیخ غزالی در کتابش (چگونه اسلام را فهم کنیم؟ ص ۱۱۶، طبع سوم، سال ۱۹۸۳، دارالتوفیق النموذجیه) خوشحالی

خود را نسبت به اقدام وزارت اوقاف مصری و چاپ کتاب مختصر نافع فقهی که شامل بعضی از احکام عبادت بر مذهب شیعه امامیه است، ابراز کرده است. و غزالی در (کتاب ظلام من الغرب ص ۱۹۶ طبع اول، ۱۹۵۶ دار الکتاب عربی مصر) می گوید: «بسیاری از علمای الازهر شریف، در ذهنیت آنان، سیمایی از شیعه نقش بسته که شایعه‌ها و فرضیه‌های وارداتی آن را به هم بافته است.»

در حالی که او در کتابش (اسلام را چگونه فهم کنیم ص ۱۱۶) می گوید: «و در علوم شیعه کسانی را می یابیم که با حماقتی آشکار در سیره سلف صالح غوطه‌ور می شوند، و بدین وسیله می خواهند تفرقه و (گروه‌گرایی) باقی بماند و (آب) زلال و صاف امت اسلامی آلوده شود.» و در کتاب (چگونه اسلام را فهم کنیم؟ ص ۱۱۸) می گوید: بهتر دیدم که جهت بستن آن شکافی که معلول خیال‌اندیش‌هاست، بلکه جهت ازاله آن شکافی که زاییده امیال و آرزوهاست، یک کار مثبت و سازنده قاطعی را انجام دهم. آنگاه دیدم که وزارت اوقاف، ضمیمه کردن مذهب فقهی شیعه امامیه را به فقه مذاهب اربعه که در مصر تدریس می شود، بر عهده گرفته است. و اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی هم ارائه کردن ابواب عبادات و معاملات در این فقه اسلامی را به برادران مجتهد شیعه‌ی ما، سپرده است. و ارباب معرفت و اندیشه، به هنگام مطالعه‌ی این تلاش‌های علمی، خواهند دید که مشابهت میان آنچه که ما از قراءت‌های فقهی تألیف کرده‌ایم و میان آنچه که اتفاقات ناگوار ما را از آن دور کرده است، نزدیک می باشد.

می گویم: و بدین وسیله اشتباه غزالی رحمته روشن می شود. چه او قبل از اصول، در فروع شروع کرد، و در این اقدام خود، زیرک و کاردان بنظر نرسید چه بر او بود که این سؤال را از خود بپرسد: آیا امامت دوازده امام معصوم در نزد شیعه جزء اصول است یا فروع؟! و آیا شیعه فقط در فقه با ما مخالف هستند؟!

و ما بجای شیخ غزالی پاسخ داده، می گوئیم: شیخ شیعی محمدرضا مظفر در (عقائد امامیه ص ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۸ منشورات دارالتبلیغ اسلامی قم ایران) گفته است: «معتقدیم که

امامت اصلی از اصول دین است و ایمان جز به اعتقاد بدان کامل نمی‌شود ... چنانکه معتقدیم که امامت مانند نبوت لطفی از ناحیه الله تعالی است ... و بر این اساس امامت تداومی برای نبوت است ... و معتقدیم که امام مانند پیامبر است و لازم است که از همه رذایل و کارهای فاحشه‌آمیز ظاهری یا باطنی معصوم باشد ... و معتقدیم که ائمه صاحبان امر هستند ... بلکه معتقدیم که فرمان آن‌ها فرمان الله و نهی آن‌ها، نهی او، و طاعت آن‌ها، طاعت او، و معصیت کردن آن‌ها، معصیت کردن از خداست.»

بنابراین امامت اصلی از اصول دینشان است به اجماع و من کسی را که از آن‌ها یا از کسانی که نسبت به آن‌ها نرمش بخرج می‌دهند، غیر این را می‌گوید، به مبارزه می‌طلبم (یعنی حاضریم با او گفت‌وگو کنم).

و منکر اصل - که همان رکن است - به اتفاق شیعه و سنی کافر است و اهل سنت امامت را به این مفهوم شیعی انکار می‌کنند و معنای این آن است که آن‌ها در نظر گاه شیعی کافر هستند. بخاطر همین اصل، آن‌ها اهل سنت را قطعاً کافر می‌دانند، حال چه فکر می‌کنید در حالی که تصریح علمای آن‌ها را به کفر منکر دوازده امام برای شما نقل کردیم؟!

شکی در درستی و حسن نیت شیخ غزالی نداریم و او در میان اهل سنت الگویی در این زمینه است. او صادقانه و مخلصانه با شیخ شیعی محمد جواد مغنیه ارتباط برقرار می‌کند، در حالی که نمی‌داند مغنیه و غیر او از باب تقیه با او تعامل می‌کنند تا دست آخر دستاوردهای مذهبی مانند فتوای شیخ شلتوت را بدست آورند. در حقیقت شیخ غزالی در یک نوار صوتی ضبط شده صراحتاً اعلام داشته: امامت در نزد شیعه رکنی از ارکان مذهب است.

غزالی این مطلب را در یک سخنرانی گفته که در ضمن آن به برخی از سؤالات پرسیده شده از او، درباره شیعه، پاسخ داده است. مظفر می‌گوید: امامت رکنی از ارکان دین است و غزالی می‌گوید رکنی از ارکان مذهب است!

و شیخ شیعی محمد جواد مغنیه را یافتم که در کتابش (الشیعة فی المیزان ص ۲۶۹، طبع چهارم، دارالتعارف مطبوعات بیروت - لبنان، ۱۳۹۹) می‌گوید: ضرورات مذهب در نزد شیعه دو نوع هستند: نوع اول به اصول بر می‌گردد و آن امامت است، بنابراین بر هر شیعی دوازده‌امامی لازم است که به امامت دوازده امام معتقد باشد. و کسی که دینداری به امامشان را ترک کند، عالم باشد یا جاهل، و معتقد به اصول سه‌گانه باشد، او در نزد شیعه مسلمان غیرشیعی است، آنچه که برای مسلمانان است برای او هم هست، و آنچه بر آنهاست، بر او هم هست. بنابراین امامت اصلی برای مذهب تشیع است.

می‌گویم: آیا جناب مغنیه، شیخ غزالی را وادار کرد که چنین تصریحی را در آن نوار صوتی ارائه کند؟!

در اینجا مغنیه تصریح کرده که امامت اصل است، اما وی فریب داده و گمراه کرده آنجا که گفته است: امامت اصلی از ضروریات مذهب است نه دین، در حالی که مظفر گفته: امامت رکنی از ارکان دین است. تکفیر کردن علمای آنها برای منکر امامت هم در جای خود بماند!

چنانکه در فصل (کفر کسی که به ولایت ائمه دوازده‌گانه ایمان ندارد) گذشت.

آیا می‌دانی چرا مغنیه این مطلب را گفته؟! چرا که او اهل سنت را مخاطب قرار می‌دهد. او این مطلب را تحت عنوان «ضرورات دین و مذهب» نوشته است که مجله رساله الاسلام مصری ج ۲، سال ۱۹۵۰ م آن را منتشر کرده‌است. چنانکه خود او، در پاورقی صفحه ۲۶۷ از کتابی که آن را نقل می‌کنیم، به این مطلب تصریح کرده‌است. این آقا، آنچه را که نوشته، به انگیزه‌ی تقیه بود، و الله تعالی خواسته که آن آقا حقیقتش آشکار شود.

برادر مسلمانم! قبلاً آنچه را که از محمد حسن نجفی در کتابش جواهر الکلام، نقل کردیم، از آن اطلاع یافتی. او در کتابش تصریح کرده که اهل سنت کافر هستند و غیبت کردن آنها جایز است.

و آن‌ها از مسیحیان هم بدتر هستند و از سگ‌ها هم نجس‌تر هستند و اجماعشان را بر اینکه مخالف حق (مخالف مذهب آن‌ها) کافر است، نقل کرده‌است.

و هم اکنون شما را از رأی محمد جواد مغنیه آگاه می‌سازیم که گفته است: کسی که به امامت دوازده امام دینداری نمی‌کند، مسلمانان غیرشیعی است.

محمد جواد مغنیه در کتاب (مع علماء النجف الاشراف ص ۸۱، ط ۱۹۸۴ دار مکتب الهلال - دارالجواد بیروت لبنان) می‌گوید: صاحب الجواهر یا صاحب معجزه قرن نوزدهم؛ آیا معنای معجزه این نیست که هر انسانی از آوردن نظیر آن عاجز می‌باشد جز صاحب آن؟! و از زمانی که برای اسلام فقهاء و مؤلفانی در زمینه‌ی تشریح یافت شده‌است، تا به امروز، کسی مانند کتاب الجواهر را در زمینه‌ی وسعت و احاطه و عمق و ریزکاری‌های آن، و عرضه‌ی اقوال و بررسی آن‌ها، نیاورده‌است. کتاب وی علی‌رغم حجم بزرگش، کتابی تحقیقی است نه کتابی نقلی و تلفیقی از مطالبی از اینجا و آنجا.

و مغنیه می‌گوید: از نویسنده «تمکله أمل الأمل» مرحوم سید حسن صدر نقل شده که او گفته است: «در درجه‌ی اول توفیق و رواج کتاب الجواهر، به اخلاق و نیت و پاکی و تواضع مؤلف در برابر خدا و مردم، بر می‌گردد.»

پس محمد جواد مغنیه برای نویسنده «الجواهر» طلب رحمت کرده، در کتابش (با علمای نجف) ص ۸۴، می‌گوید: الله تعالی به صاحب (الجواهر) رحم کند، چرا که او فضایل فراوانی داشته که از حیطة شمارش خارج است.

علاوه بر این، تکرار گفته‌ی صاحب الجواهر توسط آقای مغنیه (۶۳/۲۲) خالی از لطف نیست: «در هر حال، اختصاص حرمت به مؤمنان قائل به امامت دوازده امام هویدا شده‌است و در این زمینه کافران و مخالفان - حتی اگر یکی از آن‌ها علیهم السلام را انکار کند - بی‌بهره‌اند، و شمول این اختصاص قرار نمی‌گیرند.» و غیر آن‌ها از آنچه که قبلاً نقل شد.

می‌گویم: محمد جواد مغنیه هم بسان سایر علمای شیعه، نه تنها هیچ رد و انکاری بر نویسنده کتاب الجواهر نمی‌زند، بلکه تکفیرات او نسبت به اهل سنت را تأیید و تقریر کرده، کتاب وی را به عنوان معجزه‌ای از معجزات بر شمرده‌است. الله تعالی ما و کسانی را که از روی دل پاکی نسبت به شیعه دل نرمی بخرج می‌دهند، مورد عفو قرار دهد.

جناب محمد جواد مغنیه در کتابش (با علمای نجف ص ۶۹ و ما بعد آن) برای شیخ یوسف بحرانی نویسنده کتاب (الحدائق الناضرة) بیوگرافی نوشته، و او را ستوده‌است. و شما در اول این رساله اطلاع پیدا کردید که این بحرانی، مخالفان شیعه را کافر دانسته است. و بدینسان محمد جواد مغنیه این کار را بر او انکار نکرده‌است. پس الله تعالی آنچه را که محمد جواد مغنیه در کتابش (با علمای نجف ص ۳۸) کتمان ساخته، - در حالی که او از علامه‌ی‌شان حلی تجلیل بعمل می‌آورد - هویدا ساخته است. آنجا که می‌گوید: آن علامه در پرتو برهان‌های قاطع و کوبنده، خلافت امام (علی) را بعد از پیامبر ﷺ - بدون هیچ تأخیری - و بطلان تقلید کردن از ائمه اربعه را ثابت کرده‌است. از این رو همگی تسلیم گفته آن علامه شدند.

می‌گویم: دقت کن! در نزد آقای مغنیه مذاهب اربعه که طبعاً اصول و فروع آنها مدنظرش است، با دلایل قاطع باطل و بی‌اساس شده‌است!! پس آیا مرحوم شیخ غزالی بعد از این دانسته است که شیعه با حالت تقیه با ما تعامل می‌کنند؟!!

به گفته‌ی شیخ غزالی بر می‌گردیم که می‌گوید: در نزد طیف کثیری از اهل علم سیمایی از شیعه جلوه‌گر شده که شایعه‌ها و فرضیه‌هایی وارداتی آنها را ساخته و باخته است. (ما می‌گویم) آیا ما آن روایت‌های ثابت و بلکه متواتر آنها و اقوال علمای طراز اول آنها همچون مفید و طوسی و صدوق و مجلسی، و حر عاملی و کرکی و فیض کاشانی و یوسف بحرانی و حسین بحرانی و عبدالله بشر، و مامقانی و محمدحسن نجفی و خمینی و خوئی و محمد شیرازی ... و ... و ... را که برای تو نقل نکردیم، آیا از جمله

اشاعه‌ها و فریضه‌های وارداتی و نابجاست که سیمای شیعه را در نزد بسیاری از اهل علم در الازهر شریف تشکیل داده‌است؟!!

آیا اینان به کفر و نجاست اهل سنت تصریح نکرده‌اند؟! آیا محمد جواد مغنیه، باطل اعلام کردن مذاهب اربعه توسط علامه بلکه طاغوتشان «حلی» را نپذیرفته است و آن را به برهان و دلیل قاطع و انکارناپذیر توصیف نکرده‌است?!!

بنابراین، حق با علمای الازهر است، کسانی که باطل بودن عقاید شیعه را بیان کرده، و از خطر تقارب به آن‌ها، هشدار داده‌اند.

سپس به غزالی گوش فراده که در کتابش (ظلام من الغرب ص ۱۹۵) می‌گوید: می‌توانم بگویم که اختلاف میان شیعه و سنی، بیشتر یک اختلاف سیاسی است تا یک اختلاف دینی.

و نیز در صفحه ۱۹۷ می‌گوید: من یقین دارم که اگر الازهر دستش را به سوی شیعه دراز کند، بیشتر عوامل دشمنی و کینه‌توزی خودبه‌خود ریشه کن خواهد شد همانگونه که توده‌های یخ در زیر اشعه خورشید، ذوب خواهد شد.

می‌گویم: غزالی که می‌گوید اختلاف بین شیعه و سنی بیشتر یک اختلاف سیاسی است تا دینی، در کتابش (دفاع از عقیده و شریعت ص ۲۶۵ ط چهارم: ۱۹۷۵ چاپ حسان) می‌گوید: قبول دارم که در آنجا اختلافاتی فقهی و نظری (تئوریک) میان شیعه و سنی است، که بعضی‌ها عمیق هستند و بعضی‌ها چندان عمیق نیستند.

بنابراین، مخالفان اندیشه‌ی «تقریب» هم‌اکنون و بنا به اعتراف غزالی، در دوری کردن از شیعه، دارای عذر هستند و آن این است که در آنجا اختلافات عمیقی میان اهل سنت و شیعه موجود می‌باشد. علاوه، بر این ما جزم قاطع داریم که محمد غزالی رحمته الله علیه بر منابع معتمد در نزد شیعه که بر کفر اهل سنت اجماع بسته‌اند، اطلاع نیافته است. منابعی که حيله‌بازان شیعه توانسته‌اند نظر غزالی و سایر قربانیان دیگر را از آن‌ها باز بدارند.

مبحث سوم: مخالفان تقریب

مخالفان «تقریب» با شیعه توخالی حرف نزده، بلکه در مخالفت خود، به آنچه که غزالی خود به بعضی از آن اعتراف کرده، استدلال کرده‌اند. و حتی آسان‌گیران با شیعه با عناد و لجاجت و پایداری آن‌ها بر سر باطلشان، شوکه شده‌اند!!

با دکتر محمود السباعی در کتابش «سنت نبوی و جایگاه آن در تشریح» (چاپ مکتب اسلامی بیروت، سال ۱۹۷۸) دمی می‌نشینیم. وی می‌گوید: در سال ۱۹۵۳، عبدالحسین شرف الدین را در خانه‌اش در شهر صور در کوه عامل، ملاقات کردم. و در کنار وی جمعی از علمای شیعه حضور داشتند. در ارتباط با ضرورت اتحاد کلمه، و اشاعه هماهنگی و یکپارچگی میان دو گروه شیعه و اهل سنت داد سخن سر دادیم. و گفتیم که یکی از بزرگترین عوامل و خاستگاه‌های این (اتحاد) این است که علمای هر دو دسته با یکدیگر ملاقات داشته باشند، و کتاب‌ها و تألیفاتی که به این تقارب و به هم نزدیکی فرا می‌خوانند، چاپ نمایند. و عبدالحسین نسبت به این اندیشه خیلی با حماسه و پرشور و باورمند بود. پس بر برگزاری کنفرانسی برای علمای شیعه و سنی به این منظور توافق حاصل کردیم. و در حالی که از نتیجه حاصله خوشنود بودم، او را ترک گفتم و به همین خاطر در بیروت بعضی از صاحب نظران سیاسی و ادبا و تجار شیعه را به این هدف ملاقات کردم. اما آن شرایط، میان من و کار کردن، جهت به ثمر نشاندن این اندیشه، سنگ اندازی کرد. گذشته از این، دیری نپائید که یک باره غافلگیر شدم چرا که عبدالحسین کتابی درباره ابوهریره رضی الله عنه چاپ کرده که سرشار از ناسزاگویی و پرخاشگری بود. و مرحوم دکتر سباعی می‌گوید: از موضع عبدالحسین در کلامش و کتابش، از آن موضعی که بر رغبتی صادقانه در تقارب و فراموش کردن گذشته دلالت نمی‌کند، تعجب

کردم، و هم‌اکنون نیز همان دیدگاه را از گروه مبلغان «تقریب» از علمای شیعه، مشاهده می‌کنم؛ چرا که در حالی که آن‌ها به منظور این دعوت مراکزی سر و سامان می‌دهند و مجلاتی در قاهره ایجاد می‌کند و دسته‌ای از علمای الازهر را به کار می‌گیرند که به این هدف بنویسند؛ اثری برای آن‌ها در دعوت به این تقارب و هم‌دلی میان علمای شیعه در عراق و ایران و غیر این‌ها مشاهده نکرده‌ایم. این جماعت، همچنان بر محتویات موجود در کتاب‌هایشان که چیزی جز طعنه‌های زننده و سیمایی دروغین از اختلاف میان صحابه نیست، اصرار و پافشاری می‌ورزند. تو گویی مقصود از دعوت برای تقریب، همان تقریب اهل سنت به مذهب شیعه است نه تقریب هر دو مذهب به یکدیگر. (السنة ومکاتنها فی الشریع الاسلامی)؟!

و مرحوم دکتر سباعی می‌گوید: و از جمله مسائل شایسته توجه این است که هر بخشی علمی درباره تاریخ سنت یا مذاهب اسلامی که با دیدگاه شیعه همخوانی ندارد، بعضی از علمای آن، افرادی را که به این کاوش دست می‌یازند، مورد اعتراض قرار داده، و خود در پشت پرده‌ی «تقریب» قایم می‌شوند، و آن کاوشگر را متهم می‌کنند که متعصب است، و جلوی تلاش اصلاح‌گران راه تقریب را می‌گیرد. اما کتابی مانند کتاب شیخ عبدالحسین شرف الدین در طعنه زدن به بزرگترین صحابه که از نظر اهل سنت، در زمینه‌ی روایتش از احادیث، مورد اعتماد و ثقه است، بنظر آن عابثان یا خشمگینان عملی نیست که مانع تلاش دست‌اندر کاران تقریب شود. و من نشان در این زمینه را تنها به کتاب مذکور که درباره ابوهریره رضی الله عنه نوشته شده است، خلاصه نمی‌کنم؛ چرا که در عراق و ایران کتاب‌هایی چاپ می‌شود که در آن‌ها آنقدر درباره‌ی حضرت عائشه (ام المؤمنین) و جمهور صحابه بدگویی و افتراء زده می‌شود که هیچ انسان با وجدان و با شرفی تاب شنیدن آن را ندارد. ... (همان منبع)

و چنانکه بنظر می‌رسد، سباعی از معتقدات شیعه و تکفیر آن‌ها نسبت به اهل سنت آگاه نبوده است، و این کتاب «ابوهریره» نوشته‌ی عبدالحسین شرف الدین بود که او را از

این خواب بیدار ساخت. چه با مطالعه آن کتاب دانست که شیعه، ظاهر و باطنی دارد یعنی به صورت دو وجه عمل می‌کند. پس دیدگاه آن‌ها برایش واضح شد، آنگاه که گفت: «و هم‌اکنون، از آن دسته از علمای شیعه که دم از تقریب می‌زنند، همان دیدگاه را ملاحظه می‌کنم...»

دقت کنید! همه آن‌ها دو روی یک سکه هستند که یعنی در عین اینکه دم از تقریب می‌زنند، سعی می‌کنند مذهب خود را در میان اقشار متوسط اهل سنت ترویج کنند. و دکتر محمد سباعی این موضوع را درک کرده بود آنجا که گفت: «تو گویی هدف از دعوت به تقریب، همان تقریب اهل سنت به مذهب شیعه است.» البته این عبدالحسین کتاب‌های دیگری هم دارد که همگی درباره طعنه زدن به صحابه رضی الله عنهم به رشته‌ی تحریر درآمده‌است از جمله: (نص و اجتهاد) (فصل‌های مهم)، (پاسخ‌های مسائل موسی جار الله) (المراجعات). به زیرکی و حيله‌گری این آقا نگاه کنید! که چگونه از پاک دلی و نیت پاکی سباعی سوء استفاده کرده، و خود را طرفدار شدید اندیشه تقریب معرفی می‌کند.

و رفیق دل‌پاک و مسکین ما هم تنها زمانی بیدار می‌شود که ...

آری بعد از آن دیگر دانست که آن جماعت همچنان جهت کتاب‌هایی که به مذهب آن‌ها فرا می‌خوانند، گام برداشته، و خواهند برداشت. لذا، طرفداری و حماسه‌پروری آن‌ها در مقابل سباعی تنها و تنها تقيه و حقه است!!

سپس به سراغ دکتر علی احمد سالوس می‌رویم، و می‌بینیم که از معتقدات شیعه کاملاً آگاه است، چه خیلی از کتاب‌های آن‌ها را ملاحظه کرده‌است او در کتابش (فقه شیعه امامیه و موارد اختلاف میان آن و مذاهب اربعه ص ۲۵۶، طبع ۱، سال ۱۹۷۸) می‌گوید: وقتی که در کویت با بعضی از شیعه‌ها دیدار کردم و از جایگاه‌های تجمعی آن‌ها در عراق دیدن کردم، سیماهایی را دیدم که مژده چندان خوبی در عرصه تقریب نمی‌دادند، بلکه به عکس این بودند. وقتی که بسیاری از کتاب‌های متداول آن‌ها را مورد مراقبه قرار دادم، دیدم که در اثنای بحث، بسیاری آن‌ها تعصب خشکی نسبت به مذهب شیعه دارند، و از

تندروی‌ها و اغراق‌ها و دست‌کاری‌ها در بسیاری از حالات شدیداً جانبداری می‌کنند. و مثال‌هایی در این باره ذکر شده‌است.

و قبل از این دکتر سالوس در مقام منتقد «دارالتقریب» گفته است (همان جا): با این وجود دارالتقریب در قاهره است و در هیچ جایی از جایگاه‌های شیعه نیست. و مجله رسالت اسلام که از (الدار [= مرکز نشر قاهره]) پخش و نشر می‌شود، بیشترین موضوعات اختلافی که دنبال می‌کند، تماماً به هدف آن است که اهل سنت بعضی از معتقدات شیعه را (کت بسته) بپذیرند و به این شبیه است که سنی را شیعه کنند.

و مرحوم دکتر محمد حسین ذهبی در کتاب (التفسیر والمفسرون) (۳۹/۲-۴۰) دار احياء التراث العربی بیروت) می‌گوید: گذشته از این، شیعه دوازده‌امامی، دارای کتاب‌های زیادی هستند، که در زمینه روایت احادیث و اخبار به آن‌ها تکیه می‌کنند، آن‌ها را برای خود خیلی مهم تلقی می‌کنند، و شدیداً به آن‌ها اعتماد و اطمینان می‌نمایند.

از جمله مهمترین این کتاب‌ها موارد زیر است:

۱- کافی؛ و آن مهمترین کتاب - بطور کلی - در نزد شیعه امامیه است.

۲- کتاب التهذیب

۳- کتاب (من لا یحضره الفقیه)

۴- کتاب (الاستبصار)

این چهار کتاب، مادر کتاب‌های شیعه هستند که مورد اعتماد و اطمینان وثقه شدید آن‌ها می‌باشند. و همه این‌ها در کتاب (وافی) جمع شده‌اند. و دکتر ذهبی (۴۰/۲) می‌گوید: البته در اینجا به استثنای ما تقدم کتاب‌هایی دیگر از حدیث وجود دارد، که نویسندۀ (اعیان الشیعه) آن‌ها را ذکر کرده‌است. از جمله: «رسائل الشیعه الی احادیث الشریعه» اثر محمدبن حسن عاملی، و «بحار الانوار فی احادیث النبی والائمة الأطهار» اثر شیخ محمد باقر که این کتاب دست کمی از کتاب‌های متقدم ندارد. هر کسی که این کتاب‌ها را مورد مطالعه قرار می‌دهد، در مقابل خرافات و یاوه‌گویی‌های موجود در آن‌ها،

چاره‌ای جز این ندارد، که همگی را به لحاظ متن و سند جعلی و ساختگی بدانند، و بر آن شیعه‌های امامی چنین حکم کند که جعل کردن و دروغ گفتن را خوب بلد نیستند، چرا که فاقد سلیقه و مهارت این کار هستند، آخر مگر این چه ذوق و چه مهارتی است که در روایتی که آن را از جعفر صادق نقل کرده‌اند، بکار برده‌اند؟! و آن روایت این است: «هر نوزادی که متولد می‌شود. حتماً ابلیسی از ابلیس‌ها در کنارش است. پس اگر خدا دانست که آن نوزاد، از جمله شیعه ما می‌باشد، او را از آن شیطان مصون و محجوب نگاه می‌دارد، و اگر آن نوزاد، از جمله شیعه‌ها ما نبوده باشد، شیطان انگشتش را در مقعد آن پسر بچه فشار می‌دهد و ثابت می‌کند، که در نتیجه آن، آن نوزاد، (در آینده) زن صفت خواهد شد، و شیطان انگشتش را در فرج (آلت تناسلی) دختر داخل می‌کند، که در نتیجه آن، آن دختر بدکاره در خواهد آمد.»

و مرحوم ذهبی (۴/۴۱) می‌گوید: سخن حق و منصفانه این است که اگر شخصی اصول کافی و کتاب الوافی و غیر این دو از کتاب‌های مورد اعتماد شیعه دوازده‌امامی را ورق بزند، برای او آشکار و روشن می‌شود که بیشتر روایت‌های موجود در آن‌ها، ساختگی و کذب محض و افتراء است. و بسیاری از آنچه که درباره تأویل آیات و اسباب نزول آن‌ها روایت شده، فقط و فقط بر جهالت گوینده‌ی آن و افتراء بستن وی بر الله تعالی دلالت می‌کند. و اگر منقولات این کتاب‌ها درباره تأویلات فاسد و من در آوردی، صحیح می‌بود، دیگر قرآن، و اسلام و آبرویی برای اهل بیت باقی نمی‌ماند، علاوه بر این، غالب آنچه که درباره تأویل آیات و اسباب نزول و ظاهر و باطن قرآن در کتاب‌های شیعه دوازده‌امامی موجود است، نوعی دست کم گرفتن قرآن کریم و بازی با آیات ذکر حکیم است. و اگر که می‌بینیم آن‌ها در زمینه تأویل آیات و اسباب نزول آن‌ها، اغلاط فراوانی دارند، معقول نیست که منشأ همه آن اغلاط را جهل آن‌ها بدانیم بلکه معقول این است که بگوییم: بعضی از آن اغلاط، نشأت گرفته از جهل آن‌ها می‌باشند، و بسیاری از آن اغلاط

هم بصورت عمدی از علاقه و تمایلی مورد التزام قرار گرفته، نشأت گرفته‌اند. و شیعیان چنانکه بیان کردیم، دارای تمایلات و امیالی هستند که شدیداً بدان‌ها پایبند شده‌اند. می‌گویم: این مطلبی است که دکتر محمد حسین ذهبی وزیر اسبق اوقاف مصر، دارنده الشهادة العالمية و مرتبه استادی در علوم قرآن و حدیث، و استاد در دانشکده شریعت الازهر شریف و رئیس بخش شریعت در دانشکده حقوق عراق (در سابق)، آن را گفته است.

و دکتر محمد عماره در کتاب (تيارات الفكر الاسلامی)^۱ [ص ۲۳۸، طبع ۱، مؤسسه المستقبل العربی، سال ۱۹۸۳] می‌گوید: و بدینسان، خط‌مشی و روند قانون اساسی ایران، همان خط مشی و روندی است که خمینی در کتاب (حکومت اسلامی) آن را تعیین نموده‌است که در آن انقلاب اسلامی که اغلب مسلمانان با آن موافق بودند، بعنوان ابزار و دستاویزی مطرح شده‌است که از مسلمانان کسی - به استثنای شیعه - بدان قایل نشده‌است!! پس در عین پردازش و تطبیق عملی (قانون اساسی) نشانه‌هایی پدیدار شدند که نه فقط از تطبیق اجباری فکر دوازده‌امامی - و طرد اندیشه‌ی مذاهب دیگر - بلکه از جانبداری کردن از نژاد فارسی و توجه نکردن به اقلیات قومی ایرانی دیگر خبر می‌دادند. ... تا جایی که این حق را به انسان می‌دهد که بپرسد: آیا آن انقلاب، یک انقلاب اسلامی در ایران است؟! یا اینکه یک انقلاب شیعی فارسی در ایران است!؟

و دکتر عبدالمنعم نهر در کتاب (شیعه و مهدی و دروز ص ۷ طبع ۲، دار الحریه القاہرہ سال ۱۹۸۸) می‌گوید: «و اعتراف می‌کنم که بنده مدت زیادی از عمرم را سپری کردم در حالی که این پرده، به رغم مطالعات فراوانم، روبه‌رویم بوده‌است. البته در طی این مدت، اشاراتی درباره این موضوعات یا این معلومات دریافت می‌کردم، ولی بنظر خودم مسائل مهمتری از آن‌ها را پیش روی داشتم و به همین خاطر توجهی به آن‌ها

۱- جریانات اندیشه اسلامی.

نمی‌کردم. در حالی که این قبیل مسائل برای آدمی‌زاد خیلی مهم است تا بداند که پیرامونش چه می‌گذرد، و مردم و افکار آن‌ها، و نظرات آن‌ها دربارهٔ ما و دربارهٔ دیگران، چگونه است؟!»

این مطلب را دکتر نمر در حالی گفته است که از معتقدات شیعه مطلع نبوده‌است. و بعد از آنکه الله تعالی مسأله را برای او مشخص کرد، ملاحظه نمود که دنیایی ناشناخته و مجهول، در مقابلش خود را نمایانده‌است، پس به او گوش ده در حالی که می‌گوید: 'اعتراف می‌کنم آنچه را که من در مقابل خودم یافتم، پنجرهٔ گشاده‌ای از علم بود که قبلاً از آن آگاه نشده بودم. و آن این بود که آنچه را که در مقابلم از معلومات یافته بودم، مرا شگفت‌زده ساخت. تعجبم از این بود که چگونه این همه سال از عمرم را (بیهوده) از دست داده بودم. و در مقابل من دنیایی ناشناخته و جدید پدیدار گشت. پس با وجود آنکه دوستانی فراوانی از شیعه داشتم، علاقهٔ بیشتری به شناخت شیعه در خودم احساس کردم ... و دستاوردی از شیعه‌شناسی را حاصل کردم که برایم تازه بود. احساس می‌کنم که این شناخت برای علما و متعلمان دیگر هم جدید می‌نمایاند.

و می‌گوید: «و همه کتاب‌ها و خطبه‌ها و سخنان رهبر و امام کنونی مذهب شیعی دوازده‌امامی یعنی خمینی را دنبال کردم، دیدم که در آن‌ها تصویری مطابق آن اصلی است که در کتاب‌های قدیمی مذهب شیعه وجود دارد، یعنی آن نگاه سیاه و کینه‌توزانه به اهل سنت که غیرخودی هستند، و در آنجا علمایی هستند که وقتی دیدند شیعه دندان‌های خود را نشان داده‌اند، وقت خود را به پاسخ دادن به شیعه اختصاص دادند. برای مثال، از میان آن‌ها به علامه احسان الهی **ظهیر** اشاره می‌کنیم که شیعه وقتی دید از پاسخ دادن به او عاجز است، نقشهٔ ترور او را کشید؛ چه او نسبت به معتقدات شیعه آگاهی خیلی فراوانی داشت؛ چرا که آن مرحوم کارشناس زبان عربی، فارسی و اردو و مسائل شرعی

بود. این نابغه، اختصاصاً به پاسخ دادن و رد کردن آن‌ها پرداخت. آن هم با توجه به خود کتاب آن‌ها، و برای اهل سنت با کثرت استدلالش به کتاب‌های شیعه پیروزی به ارمغان آورد. در نتیجه شیعه برای پاسخ دادن به او چاره‌ای جز ترور کردن او ندید. و کتاب‌هایش عبارتند از:

الشیعة والسنة، شیعة و اهل بیت، شیعة و قرآن، شیعة و تشیع؛ گروه‌ها و تاریخ، میان شیعة و اهل سنت. و علامه احسان این کتاب اخیر را در ردّ دکتر وافی نوشته است که به خود جرأت داده و شگفتی‌هایی آورده، که حتی مادر داغدیده را هم به خنده وا می‌دارد مانند این گفته‌اش: فحش دادن به شیخین تنها از طرف عوام شیعه صورت می‌گیرد نه از طرف علمای آنها!!

و از جمله آن‌ها (علمائی که در رد شیعه گام برداشته‌اند) علامه محب‌الدین خطیب رحمته است.

بازیچه‌های آن‌ها را در رساله ارزشمند خودش (خطوط عریض برای پایه‌هایی که دین شیعه امامیه دوازده‌گانه بر اساس آن استوار شده‌است) برملا ساخته است.

و نیز به تحقیق و بازبینی بعضی از کتاب‌های متقدم که در رد شیعه نوشته شده‌اند، برخاست. مانند مختصر تحفه اثنی عشری که اصل آن از شاه عبدالعزیز دهلوی می‌باشد و علامه عراق شیخ محمود شکری آلوسی آن را مختصر کرده‌است.

و نیز کتاب العواصم من القواصم قاضی ابوبکر عربی را مورد تحقیق قرار داده‌است. و نیز (مختصر منهاج الاعتدال) حافظ ابی عبدالله را هم مورد تحقیق قرار داده‌است.

و اگر به عقب برگردیم، می‌بینیم که بعضی از علمای متقدم هم در رد آن‌ها کتاب نوشته‌اند. مانند شیخ الاسلام ابن تیمیه در کتاب (منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة والقدریة) و نیز شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب در «رسالة فی الرد علی الرافضة» و نیز از علمای معاصر خالد عسقلانی بر کتاب (سپس هدایت یافتم) تیجانی با کتابی تحت عنوان (بلکه گمراه شدی) رد نوشته است.

و نیز شیخ عثمان الخمیس با کتابی تحت عنوان (كشف الجانی محمد التیجانی)، و نیز شیخ ابراهیم الرحیلی با کتابی تحت عنوان (الانتصار للصحب والآل من افتراءات السماوی الضال)^۱، بر تیجانی رد نوشته است.

و دکتر ناصر قفازی پایان‌نامه‌ی دکترایش را چنین نام نهاده (اصول مذهب شیعی) (و با آن وارد معرکه‌ی رد بر شیعه شده‌است)، و نیز محمود زعبی ردی بر کتاب (مراجعات) تحت عنوان (البیانات فی الرد علی اباطیل المراجعات) دارد. و نیز عبدالله ناصر ردی بر کتاب (بعد از حسین) و (ابوهریره) که به ابوهریره طعنه زده‌اند، تحت عنوان (البرهان فی تبرئة ابي هريرة من البهتان) نوشته است. و غیر این‌ها هم فراوانند.

و کسی شیعه را تأیید نکرده جز جاهل یا مفکر طفیلی که زیرکان و مکاران تقیه تدریجاً او را جذب کرده و از او طلب نوشتن کرده‌اند. و در نتیجه او هم به بوق (تبلیغاتی) آن‌ها تبدیل شده‌است، و یا مردی شیعه را تأیید می‌کند که منزلش را با سجاده‌ی تبریزی مفروش کرده‌اند در نتیجه بهترین یاور آن‌ها گردیده‌است!!

۱- انتقام‌گیری برای (صحابه و آل (پیامبر) از افتراءات تیجانی گمراه).

مبحث چهارم:

هدف شیعه از فراخوانی به تقریب

برادر خواننده! دقت کن که تقیه‌ای که به مراقبت کردن از افشای مذهب و افشای راز اهل بیت تشویق می‌کند، همانی است که ائمه‌ی شیعه در رابطه با آن اغراق کرده‌اند. همانی است که به شیعه دستور می‌دهد که عکس آنچه را که از عقاید پنهان می‌کنند، ظاهر نمایند. و بر این اساس من این حقیقت را در اینجا تثبیت می‌کنم و آن این است که شیعه گاهی به آنچه که باطناً بدان اقرار نمی‌کند، ظاهراً بدان اقرار می‌کند. و گاهی ظاهر آنچه را که باطناً اقرار می‌کند، انکار می‌کند. و به خاطر این عقیده مغرضانه و کثیف، تعدادی از اهل سنت در دام شیعه گرفتار آمده، و کلام آن‌ها را باور کرده، و بلکه به جایز بودن عبادت کردن به مذهب آن‌ها، فتوا داده‌اند.

پس بخاطر تقیه و فریب دادن است که می‌نویسند و می‌گویند هر آنچه را که اصلاً بدان معتقد نیستند. هدف شیعه از تقریب، انتشار دادن مذهب خودشان در میان اهل سنت است، و در عراق با موفقیت روبه‌رو شده‌اند؛ چرا که توانسته تعدادی از قبایل اهل سنت را به مذهب تشیع وارد کنند.

در نتیجه این‌ها هم به افرادی تبدیل شده‌اند که به دشمنان امت اسلامی اضافه می‌گردند، و حاملان این دین یعنی صحابه رضی الله عنهم را آماج طعنه‌ها و افتراءات خود قرار می‌دهند، و منتظر هستند که امت دچار گرفتاری‌ها و بلاها شود.

یکی از برادران مصری قهرمان ما، که از قماربازی‌های شیعه آگاه شده‌است، و نامش دکتر علی احمد سالوس است - خدا او را حفظ کند - در کتابش (تأثیر امامت در فقه جعفری و اصول آن) پاورقی ۵-۶، چاپ دوم، سال ۱۹۸۲، می‌گوید: «یکی از نویسندگان جعفری مذهب، درصدد بر آمد تا وجوب استمداد احکام شرعی از مذهب جعفری را

ثابت کند. وی ذکر کرده که مذاهب دیگر - به استثنای مذهب جعفری - در قبول کردن و احذ آن مشکوک بنظر می‌رسند؛ چرا که جعفری‌گراها معتقد به وجوب پیروی کردن از مذهب جعفری و عدم صحت پیروی کردن از مذهب دیگر، می‌باشند. و جمهور اهل سنت و علمای طراز اول و صاحب‌نظران و متقیان آن‌ها - چنانکه می‌گویند - معتقد به جایز بودن عبادت کردن به مذهب جعفری هستند. این مذهب مورد اتفاق است و غیر آن، مشکوک فیه می‌باشد. و او به فتوای شیخ شلتوت استدلال کرده‌است. پس دکتر سالوس به یکی از کتاب‌های آن‌ها تحت عنوان (خلفاء الرسول لاثنا عشر)^۱، اشاره کرده و دکتر توضیح خود را بر سخن آن شیعه مذکور اینگونه به اتمام می‌رساند: «بنابراین دعوت تقریبی که آن را در مصر مشاهده می‌کنیم، نیازمند بازبینی است و گرنه دعوتی به سوی مذهب جعفری خواهد بود.»

بازی، در میان مذاهب اسلامی این یک بازی بی‌پرده، و سرگشاده و بواسطه دارالتقرب است. و با سوء استفاده از فتوای شیخ شلتوت فریب‌خورده به حیطة اجراء در آمده‌است.

برادر مسلمانم نگاه کن! چگونه شیعه از فتوای شیخ شلتوت سوء استفاده کرده - چنانکه دکتر سالوس آن را برای ما نقل کرده - به اینکه مذهب شیعه متفق علیه است چون شیخ شلتوت به جایز بودن آن فتوا داده، و مذهب اهل سنت مشکوک فیه می‌باشد؟! یکی از بزرگان اعضای «دارالتقرب بین مذاهب اسلامی» جناب شیخ عبداللطیف محمد الشبکی طبق آنچه که دکتر ناصر عبدالله قفازی در کتاب (مسالهی تقرب بین اهل سنت و شیعه) از او نقل کرده، (۱۷۵/۲ - ۱۷۶ چاپ اول، سال ۱۴۱۲ هـ) می‌پرسد: مرا به شک واداشته و هر عضوی که با من است دچار شک و تردید خواهد شد که دارالتقرب همین جور سخاوتمندانه خرج می‌کند بدون آن که پشتوانه‌ای مالی مشخص و معلومی

۱- جانشینان پیامبر دوازده تا هستند.

داشته باشد یا از ما حق عضویت طلب شد. در خانه‌ای در قاهره خرج می‌کند که پر از اثاثیه گرانها و ابزار گرانقیمت است. و هزینه مجله خود را می‌پردازد، و دست‌اندر کاران آن را و نویسندگان آن را پاداش و معاش می‌دهد.

و در چاپ شماره‌های آن و جلدبندی کردن آنچه که چاپ می‌شود، آرایش و زیبایی خاصی بکار می‌برد.

و غیر این‌ها از چیزهایی که نیاز به دخل کلان دارد. پس همه این‌ها از کجا تأمین می‌شود؟! و بنظر شما بر حساب چه کسی؟!!

می‌گویم: دقت کن خدا در تو برکت دهد، که شیعیان چگونه بخاطر نصرت مذهب خود و انشار دادن آن در بین اهل سنت و جماعت با سوء استفاده کردن از کسانی که از اعتقاد آن‌ها آگاهی ندارند، برنامه‌ریزی می‌کنند، و فعالیت می‌نمایند. البته گمان نکن که مسأله تنها به «دارالتقریب» ختم می‌شود، بلکه از این هم فراتر رفت به اینکه آن‌ها در سال ۱۹۷۳ یا ۱۹۷۴ «جمعیت اهل بیت» را بوجود آوردند و مرکزی را در قاهره در معادی به آن اختصاص دادند، آن مرکز اسلوب‌های متنوعی را برای نشر عقیده‌ی شیعه میان اهل سنت به کار گرفت، و به تلقین کردن این اعتقاد به کودکان خردسال اهتمام ورزید، و کلاس‌هایی تقویتی را در بعضی از مواد درسی مقدماتی و متوسطه، تأسیس کردند. و این جمعیت این کلاس‌ها را بعنوان دستاویزی جهت عملی ساختن هدفش در تربیت دادن کودکان بر اساس عقیده‌ی شیعه، به کار می‌گیرد. چنانکه وسایل دیگری را جهت ورود به دل‌های مردم و تأثیرگذاری در آن‌ها بکار گرفته است، به همین خاطر یک مرکز درمانگاهی تأسیس کرد، و به دادن کمک‌های مالی و عینی همت گمارده، و به مناسبت‌های دینی شیعه، مراسم و جشن‌هایی برگزار کرده، و کنفرانس‌هایی برگزار کرده که از آل بیت و محنت‌های آنان سخن می‌گوید، چنانکه نشریه‌های ادواری چاپ نموده‌اند.

و سوال در اینجا این است:

چرا علماء در مقابل این تبلیغ مذهبی، موضعی تماشاگرانه اتخاذ می‌کنند؟! چرا الازهر سخن خود را نمی‌گوید؟! و مصر چقدر به سخن الازهر در رابطه با این مسأله‌ی خطیر، احتیاج دارد؟!

گذشته از این، شیخ محمد غزالی رحمته الله علیه با ایجاد داد و فریادهای طایفه‌ای میان شیعه و اهل سنت، مخالفت می‌کند، و مصر همگی اهل سنت و جماعت است، چرا جلوی ورود شیعه به مصر را نمی‌گیرد تا اینکه مصر یکپارچه و متحد باقی بماند بجای اینکه از ورود شیعه استقبال کند، چه این مسأله موجب می‌شود که اگر شیعیان موفق شوند - خدا مقدر نکند - در وارد کردن سنی‌ها به مذهبشان، ستیزه‌جویی‌هایی مذهبی میان شیعه و سنی پدید آید. چرا غزالی سکوت اختیار کرده، در حالی که، در میان ما هستند کسانی که شکی در غیرتمندی و حریص بودن وی بر اسلام، ندارند؟!

و سؤال مهم دیگر این است که:

آیا شیعه که بخاطر تقریب و وحدت با اهل سنت اشک تمساح می‌ریزد، اجازه خواهد داد که اهل سنت هم در میان شیعه مرکزی برای خود تأسیس کند، و در سرزمین‌های شیعه، اعتقادات اهل سنت را به کودکان شیعی، تلقین کنند؟! برآستی که این خنده‌آور است!! و کسی که از آن سکوت کند، خائن به دینش است، و جاده‌صاف کن باطل در سرزمین‌های مسلمان می‌باشد.

عدم توجه به بررسی مذهب شیعه با توجه به مراجع مادر و اصیل آن، و اقتصار کردن بر کتاب‌های تبلیغاتی پوشیده‌شده به پوشش تقیه و کتمان جهت شناخت مذهب شیعه، همان چیزی است که باعث شده شیخ شلتوت چنین فتوایی بدهد.

و گرچه شیعه چگونه جرأت می‌کند بر فریب دادن کسانی که آن‌ها را فریب داده‌اند، و بر دروغ گفتن بر کسانی که با آن‌ها تعامل داشته‌اند. و در مسأله تقریبی که در حقیقت مسأله‌ی حقه و دروغ و نیرنگ است!

چرا شیعه ادعا می‌کند که اختلاف میان ما و شیعه، تنها در فروع است نه در اصول؟!

چرا آنها می‌گویند ما اهل سنت را کافر نمی‌دانیم و آنها را مسلمان محسوب می‌کنیم؟!
آیا مگر بزرگان آنها مقرر نکرده‌اند که منکر ولایت - بدون هیچ ترسی میان آنها - کافر است؟! و چرا بر اینان اعتراض نگرفته‌اند؟!
آیا مگر قبلاً این مسأله را از کتاب‌های معتمد آنها نقل نکردیم؟!
آیا مگر خمینی - چنانکه گذشت - غیبت کردن غیر هم‌کیشان خود را جایز ندانسته است!؟

مبحث پنجم:

خطابی به دعوتگران تقریب و آسان‌گیران

از محتویات این کتاب آگاه شدید، و از دیدگاه شیعه و موقف حقیقی شیعه نسبت به اهل سنت اطلاع حاصل کردید. به همین خاطر به حکم صدارت و علم و وجاهت شما در نزد مردم از شما می‌خواهیم که از دیدگاه‌های قبلی خودتان نسبت به شیعه برگردید؛ همان دیدگاه‌هایی که گمان می‌بریم بخاطر اتحاد کلمه این است آن‌ها را اتخاذ کرده‌اید. چرا که دیدگاه‌های سابق شما جهت به عرضه کردن و ناصحیح جلوه دادن (مسائل) بر بسیاری از عوام اهل سنت که به شما اعتماد دارند، بکار گرفته خواهد شد.

و همگی ما باید نسبت به کتاب‌های تبلیغاتی شیعی که واقعاً معتقدات اصلی و باطنی شیعه را ظاهر نمی‌کند، بر حذر باشیم.

درصد بر آید تا با برادران اهل سنت‌تان که در میان اغلیت شیعه زندگی می‌کنند، تماس حاصل کنید، و گزارش‌های اساسی دربارهٔ وضعیت آن‌ها یادداشت و تثبیت کنید که برای نسل‌ها به یادگار باقی بماند.

به افغانستان، اندونزی، سنگاپور، نیجریه و اوگاندا و اردوگاه‌های فلسطینی در لبنان و ... بروید، و متوجه فعالیت‌های شیعه در این اماکنی باشید که شیعه در آن‌ها یافت می‌شوند. آیا به وحدت و تقارب فرا می‌خوانند یا اینکه تشیع را بین اینان انتشار می‌دهند آن هم چه تشیعی؟! این جماعت به موجب طرحی از پیش تعیین شده و منظم در راه نشر مذهب شیعی دوازده‌امامی در میان عوام اهل سنت پیش می‌روند، پس بجای آنکه شما پیش قدم شوید و برادرانتان را نجات دهید و در مقابل این فعالیت‌های تبلیغاتی و ترسناک مذهبی شیعی بایستید، می‌بینیم که برعکس این هستید، ای کاش حدّ اقل بجای تأیید شیعه بی طرف (در گوشه‌ای) می‌نشستید و فقط نظاره‌گر می‌بودید.

و آیا می‌دانید که شیعه‌ها به استثمار بسیاری از فرزندان اهل سنت که از دین آگاهی ندارند، می‌پردازند و آن‌ها را به دانشگاه‌های تخصصی شیعه در تغییر دادن مذهب آن‌ها، و ارجاع دادن آن‌ها به سرزمین‌هایشان بعنوان مبلغان شیعه، می‌فرستند؟!

این را می‌دانید؟

و این را می‌پسندید؟!

آیا این همان تقریب در میان مذاهب اسلامی است؟!

یا اینکه به تعبیری صحیح، این کار انتقال دادن عوام اهل سنت به شیعه‌گری است؟!

این چه کرم و از خود گذشتگی است که شیعه را به ایجاد کلینیک درمانی و برگزاری کلاس‌های تقویتی برای خردسالان اهل سنت در قاهره مصر، وادار ساخته است؟!

شیخ شیعه و محدث آن‌ها حاج میرزا حسین نوری طبرسی در کتاب (مستدرک الوسائل ۴/۴۰۰) [طبع دار الکتب الاسلامیه تهران] یکی از علمای شیعه را که همان سید مهدی حسینی قزوینی می‌باشد، مورد تمجید قرار داده و گفته است: «و از جمله آن، این است که او بعد از آنکه به «حله» مهاجرت کرد و در آن جای گرفت، و شروع به هدایت مردم و توضیح دادن حق و باطل کردن باطل نمود، به برکت دعوت وی، هزار نفر از خود حله و اطراف آن از گروه‌ها و قبایل عرب، به شیعه مخلص و دوستدار اولیای الله و دشمن دشمنان الله، تبدیل شدند.» و محدث شیعیان عباس قمی در (الکنی والألقاب) [ج ۳، ص ۵۰، انتشارات بیدار قم - ایران] این مطلب را از او نقل کرده است.

و به خاطر همین هدف که مهدی قزوینی بخاطر آن به حله آمد و این قبایل را به شیعه انتقال داد، در حالی که آنان در اصل بر سر مذهب اهل سنت و جماعت بودند؛ طالب الرفاعی شیعه به مصر آمده، و جمعیت اهل بیت را تأسیس کردند. از همین روی، آیا این بار هم اهل سنت خود را خواهد باخت آن چنانکه در مقابل فرود ناگهانی مهدی قزوینی به حله و اطراف آن از عراق، خود را باختند، و در نتیجه رفاعی آنچه که قزوینی در حوالی سال ۱۸۳۰ محقق ساخت محقق می‌سازد؟!

خاتمه

و کتابمان را با دعوت کردن مسلمانان بطور عمومی و علماء به طور خصوصی به توجه کردن به موضوع شیعه، و عدم ایستادن به نحوی ایستادن یک تماشاگر در قبال این قضیه خطیر به پایان می‌رسانیم چه این جماعت در راه دعوت خود و ترویج دادن آن در میان عوام با به کار گرفتن شرایط بدی که بسیاری از مسلمانان در آن بسر می‌برند، به پیش می‌روند.

تقریب و (همسوسازی) میان شیعه و سنی محال است؛ چرا که چگونه می‌توان حق و باطل، و کفر و ایمان، و نور و تاریکی را در کنار هم جمع کرد؟! بنابراین دعوت شیعه که از آن دم می‌زنند فقط و فقط نوعی سرپوش گذاشته روی این نقشه‌ها و برنامه‌ریزی‌های مغرضانه آنها می‌باشد.

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله وصحبه وسلم تسلیم کثیراً.